



# ۴۲۱ دوره طایفه گاه تاریخ

روی مدودف (برگردان : منوچهر هزارخوانی) : نتایج استالینسم در زمینه هنرها و علوم

xalvat.com





شماره روی جلده :		xalvat.com	
اعضای کمیته مرکزی حزب بلشویک در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به			
ترتیب از بالا به پایین و از راست به چپ:			
۱۹۲۴	رساله	مرگ طبیعی	۱- لنین
۱۹۲۶	"	اعدام	۲- زینوویف
۱۹۲۸	"	اعدام	۳- بوخارین
۱۹۲۶	"	اعدام	۴- گاضف
۱۹۵۲	"	؟	۵- کولونتای
۱۹۲۶	"	مرگ طبیعی	۶- دروزینسکی
۱۹۲۹	"	مرگ در زندان	۷- سوکولنیکف
۱۹۴۰	"	قتل	۸- تروتسکی
۱۹۵۳	"	مرگ طبیعی	۹- استالین
؟	"	ناپدید	۱۰- استاسوا
۱۹۱۹	"	تورم	۱۱- سرودلف
۱۹۲۸	"	اعدام	۱۲- میلیوتین
۱۹۱۸	"	تورم	۱۳- بیوتسکی
۱۹۲۹	"	اعدام	۱۴- برزین
۱۹۲۸	"	اعدام	۱۵- رایکوف
۱۹۲۸	"	اعدام	۱۶- یابنک
۱۹۲۹	"	ناپدید	۱۷- حوانف
۱۹۲۷	"	خودکشی	۱۸- یوفه
۱۹۲۸	"	اعدام	۱۹- اسمیلگا
؟	"	مرگ طبیعی	۲۰- نوگین
۱۹۲۸	"	اعدام	۲۱- گریستینسکی
۱۹۱۸	"	تورم	۲۱- شومیان
۱۹۲۸	"	اعدام	۲۳- لوموف
۱۹۲۹	"	مرگ طبیعی	۲۴- آرنم



روی مدودف  
Roy Medvedev  
در ده‌گانه تاریخ  
Let History Judge  
چاپ اول به زبان انگلیسی Alfred A. Knopf • ۱۹۷۱ م.  
چاپ اول ترجمه فارسی تهران • ۱۳۶۵ ه.ش. - تهران  
چاپ و صحافی: شرکت افست سهامی عام  
تعداد ۵۵۰۰ نسخه  
حق هرگونه چاپ و انتشار منصوص شرکت سهامی انتشارات خوارزمی است

[xalvat.com](http://xalvat.com)

بازگشیراز:

پروژه‌های آزاد و حریم‌گفتی در اروپا



# در دادگاه تاریخ

xalvat.com

**نوشته روی مدودف**  
**ترجمه منوچهر هزارخانی**



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی



ما به اطلاعات کامل و حقیقی نیاز داریم  
 و حقیقت نباید در بند این پرمش باشد  
 که این حقیقت به نفع کیست؟  
 و. ای. لنین

تمامی احزاب انقلابی که تاکنون  
 مضمحل شده‌اند، به این دلیل مضمحل  
 شده‌اند که نمی‌دانستند و نمی‌توانستند  
 بدانند نیرویشان در کجاست؛ و می-  
 ترسیدند از ضعفهای خود سخن بگویند.  
 اما ما مضمحل نمی‌شویم، چون از بیان  
 ضعفهای خود نمی‌ترسیم و یاد خواهیم  
 گرفت که بر آنها غلبه کنیم.

و. ای. لنین

xalvat.com

انتقاد از خود، بنحوی بیرحمانه، خشن،  
 که تا همی مسائل پیش برود، این انتقاد  
 از خود، نور تابان و هوای خالص جنبش  
 کارگری است.

روزا لوکزامبورگ

با درك هرچه کاملتر حوادث گذشته،  
 ما وضع حاضر را روشن می‌کنیم؛ با  
 کاوشی هرچه عمیقتر در معنی و جهت  
 گذشته، ما جهت آینده را کشف می-  
 کنیم؛ با نگاه کردن به عقب، ما به پیش  
 می‌رویم.

آ. ای. هرزن



## مقدمه

۱

برای آشنائی خواننده با ماجرای این کتاب و نویسنده آن از مقدمه بسیار مفصلی که George Haupt به ترجمه فرانسوی آن نوشته است، نکاتی را که بیشتر جنبه اطلاعاتی - و نه جنبه تفسیر و اظهار نظر - دارد در زیر خلاصه می‌کنم:

[xalvat.com](http://xalvat.com)

روی مدودف در سال ۱۹۲۵، در خانواده‌ای بلشویک، دنیا آمد. پدرش الکساندر رومانوویچ مدودف از مبارزانی بود که در جنگ داخلی در اوران انقلاب، شرکت داشت و به عضویت حزب کمونیست درآمد. پس از جنگ داخلی در ارتش باقی ماند و تحصیلاتش را در رشته فلسفه پایان رساند. مادرش هنرمند بود و ویولوئسل تعلیم می‌داد. دوران کودکی (روی) در لنینگراد گذشت؛ پدرش، سرهنگ مدودف، در این شهر در فرهنگستان نظامی تولماچف که محل تربیت کپسرها می‌باشد، در این شهر در دانشگاه لنینگراد، مائریالیسم دیالکتیک تدریس می‌کرد. در سال ۱۹۳۷، سرهنگ مدودف در میان چهارصد هزار کمونیستی بود که مورد تصفیه‌های استالینی قرار گرفتند، او به زندان افتاد و در سال ۱۹۴۱ در اردوگاه کار اجباری کولیمیا مرد. تنها پس از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی بود که از او اعاده حیثیت شد. پس از این اعاده حیثیت سیاسی، روی مدودف، که همانند همه فرزندان دشمنان خلق دوران فوجوایی سخت و طاقت‌فرسائی را گذرانده بود، توانست به عضویت حزب درآید، او و برادر دوقلویش، ژورس، به مطالعه در زمینه‌های گوناگون علوم اجتماعی علاقه فراوانی داشتند. روی دوره دانشکده فلسفه لنینگراد را، که یکی از بهترین دانشکده‌های شوروی بود و به همین علت یکی از اولین هدفهای سرکوب زندانی قرار گرفت، پایان رساند. نخستین شغلش پس از پایان تحصیل، تدریس



تاریخ در دبیرستان بود، سپس به فرهنگستان علوم تربیتی مسکو راه یافت، رساله دکتری خود را در تعلیم و تربیت نوشت و در همانجا به تحقیق مشغول شد، او درباره تربیت حرفه‌ای دانش‌آموزان تحقیق می‌کرد و در این زمینه چندین کتاب و رساله چاپ رساند و شش‌متری بهم زد. در عین حال شرکت فعالی نیز در زندگی سیاسی داشت و در محافل حزبی و در میان روشنفکران، سرشناسی و مورد اعتماد بود. در حزب، از نظر فکری جزو اقلیتی بود که عنوان موقت پارٹیوئیه دموکراتی (دموکراتهای حزب) را گرفته بودند و در برابر اکثریت محافظه‌کار، و نیز گروه «نو استالینیسم» موضعی سخت انتقادی داشتند. فعالیت شوریک این اقلیت که در واقع جناح چپ و اصلاح‌طلب حزب را (در مقابل جناح راست افراطی یعنی «نو استالینیسم») تشکیل می‌دادند، حول یک محور اساسی یعنی دموکراسی سوسیالیستی، دور می‌زد؛ چگونه می‌توان برای مسائل حاد که در جامعه شوروی مطرح است، پاسخی یافت و راه را بر دانش این جامعه گشود؛ چگونه می‌توان مختصات اساسی سوسیالیسم را به جامعه بازگرداند و جامعه را از غل و زنجیر بوروکراسی رها کند. «بهار پراگ» در ۱۹۶۸، برای مدتی «دموکراتهای حزب» را به تحقیق خواستهایشان امیدوار کرد، اما پس از اشلغال چکسلواکی توسط ارتش شوروی، و راه افتادن محاکمات میامی و گسترش پیش از پیش خودمیری، شکست و آزار، و زندانی کردن ناراضیان و مخالفان در زندانها، اردوگاهها و بیمارستانهای روانی در خود شوروی، او نیز مانند بسیاری از همفکرانش در برابر این دو راهی قرار گرفت که یا ساکت شود و کنار بنشیند، یا در میدان بماند و موضع‌گیری کند. روی راه دوم را برگزید؛ نه عقب‌نشینی، نه فرصت‌طلبی، و در عین حال نه گردنکشی جنجالی. او در حوادث سالهای ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۵، فشار روزافزون جناح راست حزب (نو- استالینیسم) را می‌دید که از محافل پر نفوذی در رهبری ارتش، سندیکاها و سازمانهای جوانان سرچشمه می‌گرفت و تضادهای نظامی بوروکراتیک و راکد را ظاهر می‌ساخت و محافظه‌کاران حزب را وامی‌داشت تا در مقابل این موج تهاجمی، به سیاست صبر و انتظار پناه ببرند. تحلیلها، تفکرات و نتیجه تحقیقات او در مورد تحول دموکراتیک در نامه برنامه گونه‌ای منعکس است که در سال ۱۹۷۵ برای کمیته مرکزی حزب، شورای وزیران و هیأت‌رئیس شورایعالی ارسال شد. متن این نامه، که به «بیانیه سه دانشمند» شهرت یافت - چون اعضای ساختار، و.پ. تورچین و روی مدودف در پای آن بود - در روزنامه فرانسوی لوموند (شماره‌های ۱۱، ۱۲ و ۱۳ آوریل ۱۹۷۵) چاپ رسید. روی در پایان ماه مه ۱۹۷۵، برای رهایی برادر دوقلویش ژورس، که به‌بهانه معاینه پزشکی، به‌زور در بیمارستانی روانی زندانی شده بود، وارد عمل شد و توانست



به کمک دوستان و همفکرانش زورس را آزاد کند. شرح این ماجرا را برادران مدودف در کتاب دیوانه گیمت<sup>۱</sup> بیان داشته‌اند.

نخستین نگارش کتاب حاضر در سال ۱۹۶۸ پایان یافت و مدودف آن را به معدودی از دوستان خود سپرد تا بخوانند و اظهار نظر کنند، و در ضمن نسخه‌ای را نیز، برای گرفتن اجازه چاپ، برای کمیته مرکزی حزب لهرستان، از همین زمان بود که تحریکات برای اخراج او از حزب شروع شد: روی مدودف با حیرت تمام با خبر شد که نسخه تصحیح نشده فامه محرمانه او به هیأت تحریریه مجله کمونیست<sup>۲</sup> در نشریه روس‌زبان یوسف که از طرف روسهای مهاجر در فراخکورت منتشر می‌شود، چاپ شده است (شماره‌های ۶ و ۷ سال ۱۹۶۹). در ژانویه ۱۹۷۰، در همین نشریه، متنی سرایا مدودف به امضای او بهاب رمید، او با قاطعیت تمام به‌افشای این توطئه‌ها و دسیسه چینپها برخاست. در مارس ۱۹۷۰ نامه اعتراض آمیزی به خبرگزاری لوستی نوشت، ولی خبرگزاری مزبور آن را در اختیار مطبوعات شوروی و جهان قرار نداد. ماهیت در اوت ۱۹۶۹ از حزب اخراجی کردند؛ کمیته حزبی به‌هنگام اخراج او تهدیدش کرد که: مواظب خودتان باشید، کتابتان به‌خارج درزخواهد کرد و مدودف به آرامی جواب داده بود: «به‌گمان من مسأله استالین، مثل مسأله هیتلر، تنها یک‌امر داخلی نیست و تنها به‌جنبش بین‌المللی کارگری مربوط نمی‌شود، بلکه به‌همه بشریت ارتباط دارد. برای من علی‌السویه است که کتابم در خارج هم منتشر بشود یا نه. من مایلم این کتاب در شوروی چاپ شود و از این طریق به‌خارج برسد» در اکتبر ۱۹۷۱ مأموران امنیتی به‌خانه‌اش ریختند، کتابخانه‌اش را سوزاند و موم کردند و پرورنده‌ها و دستنویسهایش را بردند. مدودف در نامه‌ای که برای پراودا فرستاد، به‌این تجاوز هلنی به آزادیهای فردی اعتراض کرد. بعد، او را از کارش اخراج کردند و مجبور شد مسکو را ترک کند و به جنوب برود.

فکر نگارش این کتاب در سال ۱۹۵۶ شکل گرفت، ولی شش سال بعد، پس از کنگره بیست و دوم حزب بود که مدودف نگارش منظم آن را شروع کرد. برای این کار سختترین راهها را برگزید یعنی به‌عنوان محقق استقلال عمل خود را حفظ کرد، از هیچ مرجع کمک نخواست، کمک مالی یا سرپرستی هیچ نهادی را نپذیرفت و، برای آنکه اخلاقاً موظف به حفظ اسرار نباشد، تقاضای ورود به آرشیوهای محرمانه رسمی را نکرد. او در آغاز کار فقط یک

۱. این کتاب به‌فارسی ترجمه شده است؛ دیوانه گیمت<sup>۳</sup> نوشته مدودف و مدودف، ترجمه ه. دانا، چاپ اول بهار ۱۳۵۸، کتابخانه فروردین، تهران.





دستگاه ضبط صوت داشت، به اضافه توانایی خارق‌العاده‌اش برای کار تحقیقی. بنحوی خستگی‌ناپذیر، تمام نوشته‌ها و شهاداتی را که در دسترسش بودند، جمع کرد. سنتهای شفاهی، داستانها و افسانه‌هایی را که در کشور درباره پدیده استالینی رایج بود، اندیشه‌های انتقادی، مظاهر تقيه و هم‌رنگی با جماعت، فرغیبه‌ها، ادعاها و مباحثات محرمانه، همه را ضبط کرد. آثار پراکنده و گراشهایی را که در آن سالها، پس از «استالین زدائی» رسمی در نشریات بوجاب رسیده بود، گردآورد. متون بسیاری را که به‌صورت «سازیدات» (چیزی تقریباً معادل «ادبیات زیراکسی» خودمان) منتشر شده بود، جمع کرد. بعد به‌سراغ دستنویسهای منتشر نشده، خاطرات، توصیفها و داستانهای رفت که از زمان استالین سخن می‌گفتند، ولی بنگاههای انتشاراتی حاضر به چاپشان نبودند (مثلاً شهادتهای خم‌انگیز یوگنیا گیتزبورگ<sup>۲</sup>، خاطرات جنگش<sup>۳</sup> کنستانتین سییونوف، رمان «انتصاب جدید» اثر الکساندر بک و...) در حین پیشرفت امر تحقیق، او بتدریج دهها تن از هم‌میهانش را در کنار خود یافت: روشنفکران پیشرو و نویسندگانی چون کاورین، ارنبورگ، آلکساندر تواروفسکی، م.ای. دم، عده‌ای از کپنه بلشویکها که در واقع بازماندگان سرکوبها و اردوگاهها بودند، خاطرات و شهادت خود را در اختیار او گذاشتند. چون، به‌گفتهٔ ر. گگ، زورین، یکی از همین کپنه بلشویکها، آنها به فرزند یکی از هم‌زنجیران خودشان اعتماد داشتند. بازماندگان خانواده‌های رهبران طراز اول حزب، آرشیه‌های خصوصی خود را به‌روئی او گشودند: گگ، ای. پترفسکی عضو سابق پولیت بورو، بیوه بوخارین، زن و برادر اورجونیکیدره و... اما کار تحقیقی مدودف فقط به انعکاس نظریات بازیگران بزرگ صحنهٔ تاریخ خلاصه نمی‌شود، بلکه اظهارات هزاران نفر از اعضای حزب در سطوح مختلف، کارمندان دستگاه دولتی، ارتش، دستگاههای امنیتی، سازمان‌دهندگان اقتصاد و روشنفکران را نیز دربر می‌گیرد و جنبه‌های گوناگون يك واقعیت تاریخی را منعکس می‌کند. بدین ترتیب مدودف اثری پدید آورده است که موضوع آن شخص استالین نیست، نظام استالینی است.

xalvat.com

لا بد لازم است بگویم که انگیزه‌ام در ترجمهٔ این کتاب چه بوده‌است. دلیل خیلی ساده‌ای دارد: از آنچه پیداست، بخش بزرگی از آنچه چاپ ایران

۲- از یوگنیا گیتزبورگ، کتاب سفری در گردباد به ترجمهٔ مهدی سمسار در سال ۱۳۴۸ از طرف انتشارات خوارزمی منتشر شده است.



## مقدمه

نام دارد، بنحوی هولناک گرفتار قاتقاریای استالینی است و به گمان من نمی توان سهم بزرگی را که کمبود شناخت، در بروز این پدیده داشته است انکار کرد. هنگامی که ترجمه این کتاب در فرانسه منتشر شده، ژان پائولین مورخ سرشناس حزب کمونیست، در مقاله ای اظهار داشت کسه از این کتاب ششصد و ده صفحه ای، محتویات پانصد و شصت صفحه اش، بازگونی واقعیات تلخی است که در مجموع از آنها بی خبر بودیم (نوموده، شماره ۳ نوامبر ۱۹۷۲). تصور نمی کنم در ایران، بویژه در میان نسل جوان، افراد زیادی باشند که بتوانند چنین ادعایی کنند. پس انگیزه ام در ترجمه این کتاب روشن است: رساندن اطلاعات تاریخی، بویژه به کسانی که استالینیسیم را همان سوسیالیسم می پندارند. اما لزومی ندارد در این نکته بدیسی هم قلمرسی کنم که برگرداندن اظهارنظرهای مدودف در این کتاب، به زبان فارسی، به هیچ وجه دلیل آن نیست که با همه این اظهارنظرها موافقم. در واقع با بسیاری از آنها، بویژه با توهانی که درباره جریان ناشی از کنگره بیسم عنوان شده و اینجا و آنجا سعی دارد «سوسیالیسم اصیل» را در دیدگاههای خروشنجفی بجوید، اصلاً مخالفم. منتها اختلافی فکری را دستاویز قرار نداده ام تا بجای امانت داری، سانسورچی بشوم و برای حفظ بهدائست ایده تئولوژیکی خواننده، حرفها و اظهارنظرهای مدودف را قبیچی کنم. به علاوه اهمیت مندی کتاب چندان است که اینگونه وسواسیای کودکانه را برمورد می کند. خواننده باید در نظر داشته باشد که این کتاب در اوضاع و احوال سالهای آخر دهه ۶۰ توسط یکی از شهروندان شوروی، برای مردم شوروی، و به قصد انتشار در کشور شوروی نوشته شده است. والسلام.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

مترجم



## فهرست مطالب

۱۳	پیشگفتار
	<a href="http://xalvat.com">xalvat.com</a>
	<b>بخش اول</b>
۲۷	فصلب قدرت توسط استالین در کشور و در حزب
۲۹	۱. استالین در مقام رهبر حزب
۵۴	۲. مبارزه استالین با مخالفان
۱۱۸	۳. پاره‌ای از اشتیاقات بزرگ استالین...
۱۶۹	۴. نخستین آثار کیش استالین...
۲۲۲	۵. قتل کیرف
۲۷۴	۶. ناپودی کادرهای عمده حزب و دولت
۳۳۷	۷. اعاده حیثیتها و سرکوب
۳۶۱	۸. قانون شکنی در نحوه تحقیقات و شیوه‌های بازداشت
	<b>بخش دوم</b>
۳۹۹	علل و شرایط ظهور و تحکیم استالینسم
۴۰۱	۹. مسأله مسؤولیت استالین
۴۶۷	۱۰. علل دیگر سرکوب جمعی در میان همه قشرهای مردم
۴۸۹	۱۱. شرایطی که به نصب قدرت توسط استالین کمک کرد
	<b>بخش سوم</b>
۵۹۳	نتایج استبداد استالینی



در دادگاه تاریخ		۸
۵۹۵	پیشگفتار	
۵۹۸	خطاها و اشتباهات استالین...	۱۲
۶۵۸	سیاست داخلی	۱۳
۶۸۱	نتایج استالیسیسم در زمینه هنرها و علوم	۱۴
۷۲۹	سوسیالیسم و شبه سوسیالیسم	۱۵
۷۶۰	نتیجه گیری	
۷۷۵	فهرست اعلام	



## اصطلاحات

[xalvat.com](http://xalvat.com)

آپارات (Apparat): دستگاه یا سازمانی که دقاتر و کارمندان را در بر می گیرد. مثال: آپارات حزب، آپارات دولت، و....

آپاراتچیک (Apparatshik): عضو فعال «آپارات» یا «آپاراتچی».  
 آرتل (Artel): واژه ای که در گذشته، به تعاونیهای تولید پیشه‌موران اطلاق می شد و امروزه بویژه برای توصیف روابط پسمانی دهقانان در کلخوزها بکار می رود.  
 آگیت پروپ (Agitprop): بخش پروپاگاندا (ترویج) و آزیتاسیون (تبلیغ) در کمیته مرکزی حزب.

آکتیو (Aktiv): کادر برجسته حزبی، در مقابل عضو ساده.

آپکوم (Obkom): کمیته حزب، یعنی مرجع عملی حزبی، در یک ایالت.  
 اوبلاست (Oblast): هر یک از تقسیمات بزرگ اداری در جمهوریهای شوروی، قابل قیاس با یک ایالت یا یک استان.

انحطاط (perestroika): طبق تعریف لغتنامه «اوزگف»: «از دست دادن جهان بینی سابق و طرز فکر اجتماعی خود، بر اثر عمل زایل کننده یک محیط یا یک ایده تلوژی.»

ا.ه. کا. و. د. (NKVD) یا (از ۱۹۴۶ به بعد) ا.م. و. د. (MVD): کمیته ای خلق (یا وزارت) امور داخله.

اینتلیجنتسیا (Intelligentsia): این واژه برای روسیه شوروی معادل مشاغل آزادیها حتی بخش سوم [خدمات] است. اما هنوز در پاره ای از زمینهها، به معنای پیش



در دادگاه تاریخ

۱۵

از انقلاب خود یعنی به معنای روشنفکران، افراد با فرهنگ به بکار می‌رود. پولیت‌پورو (*Politburo*)؛ دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب، ارگان اصلی تصمیم‌گیرهای سیاسی.

چه. کا. (چکا) (*Tcheka*)؛ علامت کمیته فوق‌العاده برای مبارزه با ضد انقلاب و غیره. از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۴. پس از این تاریخ گپو جای آن را گرفت. چکیت؛ مأمور چکا. اطلاق این واژه بعدها گسترش یافت و عنوان اختفاری شد برای عمال تمام سازمانهای یعنی، که مأموریت کسب اطلاعات و ایجاد جو ترس و وحشت را به عهده داشتند.

خرابکار (*veditel*)؛ مشتق از یک واژه روسی به معنی حشره‌ای مودی است که اصطلاحاً در مورد افرادی بکار برده می‌شود که متهم به خرابکاری علیه دولت شوروی و نظام سوسیالیستیند.

دبیرخانه کمیته مرکزی؛ ارگان عمده اداری حزب، که زیر نظر دبیر کل یا دبیر اول قرار دارد.

رایکوم (*Raikom*)؛ کمیته حزب، یعنی مرجع عمده حزب، در یک رایون.

رایون (*Raion*)؛ هر یک از تقسیمات یک ایالت یا یک شهر.

سرکوب (*repressia*)؛ این واژه که به طور رسمی به مجازات جنایات ارتكابی علیه دولت یا علیه نظام سوسیالیستی اطلاق می‌شود، در شوروی به معنای مجازات غیرقانونی در مورد جنایات موهوم، بکار برده می‌شود.

سوخوز (*Soukhoze*)؛ مزرعه‌ای که مثل یک کارخانه اداره می‌شود و کارکنانش حقوق می‌گیرند. با کلخوزه کمون و کومونا اشتباه نشود.

سیاسی؛ (به عنوان اسم) زندانی سیاسی. در مقابل زندانی حقوق عمومی، برآقه اطلاع از معانی گوناگون این واژه نگاه کنید به فصل ۸، قسمت ۲ از همین کتاب.

شورای کمیسرهای خلق یا (پس از ۱۹۴۶) شورای وزیران؛ مرجع عالی اداری در حکومت شوروی.

کادرها؛ مهمترین اعضای یک سازمان یا یک نهاد، که هسته رهبری را در سطوح


[xalvat.com](http://xalvat.com)

مختلف تشکیل می‌دهند.

کا. گ. ب. (KGB): کمیته امنیت کشور. ارگان اصلی اطلاعاتی حکومت شوروی که در سال ۱۹۲۱ از ان. کا. و. د. جدا شد. ابتدا ان. کا. گ. ب. NKGB، بعد ام. گ. ب. MGB و بالاخره کا. گ. ب. نام گرفت.

کرای (Krai): یک منطقه بزرگ در تقسیمات هر یک از جمهوریهای شوروی. کرایکوم (Kraikom): کمیته حزب، یعنی مرجع عمده حزبی، در هر کرای.

کلخوز (Kolkhoze): (مزرعه اشتراکی) تعاونی تولید کشاورزی، که مجبور است مواد مورد نیاز دولت را به قیمت دولتی، تأمین کند. هر عضو بخشی از درآمد خالص را به تناسب تعداد «روز-کار» که با شرکت در کارهای دسته‌جمعی انجام داده است، دریافت می‌کند. اعضا همچنین در اطراف خانه خود، محوطه‌های محصور به عنوان ملک خصوصی در اختیار دارند. کلخوزها را نباید با کمونا یا با کمون دهقانان یا با مزارع دولتی (سوخوزها) اشتباه کرد. کمون (میر = اوبشچینا) (mir, obshchina): شکلی از سازمانیابی دهقانی پیش از انقلاب (قرن سیزدهم تا بیستم). اعضای کمون محصول قطعات خانوادگی خود را - که تکه زمینهای پراکنده در مزارع کمون بود - دریافت می‌کردند. کمون را با کمونا، کلخوز و سوخوز، نباید اشتباه کرد.

کمونا (Kommuna): شکلی از مؤسسه کشاورزی که به پیشرفته‌ترین درجه اشتراکی شدن رسیده است. تمامی وسایل تولید به جمع تعلق دارد و مجموعه درآمد به نسبت مساوی بین اعضا تقسیم می‌شود. با کلخوز، کمون دهقانی یا سوخوز اشتباه نشود.

کمیته اجرائی مرکزی: مرجع عالی سیاسی و اداری دولت تا سال ۱۹۳۶، مرکب از اعضای منتخب و مسؤول در برابر کنگره شوراهای. در سال ۱۹۳۶، این کمیته جای خود را به هیأت رئیسه شورای عالی داد.

کمیته مرکزی (ک. م.): مرجع عالی سیاسی و اداری حزب کمونیست، مرکب از اعضای منتخب و مسؤول در برابر کنگره. در مورد تحول و ساخت و وظایف کمیته مرکزی، نگاه کنید به همین کتاب (بخش اول) فصل دوم، قسمت ۲.



در دادگاه تاریخ

۱۲

گ. پ. او. (گیشو) (ОГПУ (Гнепос)) سازمان سیاسی دولتی ماسور سرکوب، که از سال ۱۹۲۲ (که جای «چکا» را گرفت) تا سال ۱۹۳۶ (که جای خود را به آن کار، و. د. داد) فعالیت می کرد.

هیأت رئیسه شورای عالی: ر. ک. به کمیته اجرائی مرکزی،  
هیأت رئیسه کمیته مرکزی: نام پولیت بورو از ۱۹۵۲ تا ۱۹۹۶.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

\* تاریخهایی که در این نوشته می آید تا اول فوریه ۱۹۱۸ به تقویم سنتی زولی بن است، و از آن به بعد، به که حکومت شوروی تقویم را عوض کرد. به تقویم گرگوری امروزی.

\* نقل قولهای نین از «سوچی ننی یا» (Souchinella)، پنچاپ سوم یا چهارم آمار او مربوط می شود، و نقل قولهایی که از «پولنوئه سویرانیه» (Polnoe Sobranie) آمده، از چاپ پنجم آثار او گرفته شده است.

\* زیرنویسهایی که با علامت ستاره (\*) مشخص شده، توضیحات تنظیم کنندگان متن پمزابانهای انگلیسی و فرانسه است و بقیه همه از مدودف.

\* آنچه داخل دو قلاب } می آید، ترجمه فارسی مأخذ مدودف است یا توضیحاتی که از مدودف نیست.





## پیشگفتار

فکر نوشتن این کتاب، پس از کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی در سال ۱۹۵۶، پیدا شد و نگارش آن بعد از کنگره بیست و دوم در سال ۱۹۶۱، صورت گرفت. پس از کنگره بیستم، هنوز برای بسیاری کسان این سؤال مطرح بود که کاوش در گذشته و نشان دادن عیوب سیستم شوروی به جهان، جز شادمان کردن دشمنانمان چه فایده‌ای دارد. آیا بهتر نبود که تصویر استالین، همانطور که در گذشته به مردم شوروی معرفی شده بود، باقی می‌ماند؟ آیا بهتر نبود توجه خود را به مسائل روزمره‌ای که ساختمان کمونیسم مطرح می‌کند، معطوف می‌کردیم و امر تحلیل جنایات استالین را به تاریخ نگاران آینده وامی‌گذاشتیم؟ به بیان دیگر آیا بهتر نبود «انبوه حقایق زشت» را فراموش می‌کردیم و «تصوری را که باعث سربلندی ماست» همچنان نگه می‌داشتیم؟

[xalvat.com](http://xalvat.com)

حتی امروز نیز، گهگاه به چنین پرمشبهائی پومی‌خوریم. با این همه، اکنون می‌دانیم که جنایات استالین آنقدر بزرگش بوده، که سکوت درباره آنها، خود جنایت شمرده می‌شود. همین می‌گفت: «ریساکاران بورژوا، این ضرب‌المثل را رواج می‌دهند: پشت سر مرده حرف نزنید، یا از آنان تعریف کنید. اما پرولتاریا نیاز دارد درباره همه کسانی که به سیاست می‌پردازند، چه مرده و چه زنده، حقیقت را بداند. زیرا کسانی که واقعا رهبر سیاستند، حتی پس از مرگ جسمانی، در حوزه



سیاست همچنان زنده می‌مانند.<sup>۱</sup>  
آنالوئیز استرانگک، روزنامه‌نگار امریکائی، در کتابش درباره استالین، از سالهای ۴۰-۱۹۳۹ چنین با تحسین یاد می‌کند:

این، یکی از بزرگترین دوره‌های پویای تاریخ بود، شاید هم بزرگترین نشان... این دوره میلیونها قربان، و نیز چند دیو بجهان آورد، آدمهای بیش‌یا افتاده‌تر، حال می‌توانند به عقب برگردند و به حساب جنایاتی که در این دوره شده است، رسیدگی کنند. اما همه کسانی که این نبرد را تجربه کرده و پس از آن زنده مانده‌اند، و حتی کسانی که در این نبرد از پا درآمده‌اند، این بلا را به‌عنوان بخش از سبای آنچه ایجاد شده بوده تحمل کردند.<sup>۲</sup>

چنین مدح و ثنائی از این فجایع، از طرف یکی از موافقان آنتلین مائو تسه‌دون که چندین سال است در چین زندگی می‌کند و در سال ۱۹۶۶، عنوان «گارد سرخ افتخاری» را بدست آورد، البته طبیعی است، اما ما نمی‌توانیم بر چنین تضاداتی صحنه بگذاریم.

بی‌شک در شرایط کشور عقب‌مانده‌ای چون روسیه آن زمان، نه‌تنها ممکن، بلکه اجتناب‌ناپذیر بود که اقدام جاسه کمپن و ساختن جامعه نوین سوسیالیستی یا هیچ‌انها و غلیانهای خرده بورژوائی و آنارشیستی، و نیز با تجاوز به حقانیت انقلاب و سوءاستفاده از قدرت همراه باشد. اما این اتعراقات نسبت به یک خط انقلابی درست، می‌توانست کمتر باشد؛ و اجتناب‌ناپذیر نبود که قانون‌شکنی و سوء استفاده از قدرت، ملی دهها سال از تاریخ ما، به‌صورت سیاست رسمی درآید. علاوه بر آن، ضرورت تاریخی گرایشهای آنارشیستی و روحیه خرده‌بورژوائی، دلیلی برای نادیده‌گرفتن یا توجیه‌کردنشان نیست. هر مارکسیست واقعی باید بکوشد، به قاطعانه‌ترین نحو ممکن یا چنین ضعفهایی در جنبش خود مبارزه کند. او باید برای پرهیز از این ضعفها در آینده، در افشایشان پیگیر باشد.

ما، ضمن آنکه خطاها و اشتباههای دوره استالین را مورد انتقاد قرار می‌دهیم و محکوم می‌کنیم، قصد نداریم آن را به‌صورت دوره‌ای کاملاً سیاه و تاریک جلوه دهیم. در این دوره کارهای بزرگی در داخل و خارج صورت گرفت. مورخان شوروی نه ساختمان سد بزرگت دنی‌پپر

۱. هوجوئی نی‌یاه، چاپ ۴، جلد ۳۶، ص ۵۲۵.

۲. ر.ک. به: A.I. Strong, The Stalin Era (New York) 1966, p. 9  
ترجمه روسی (مسکو ۱۹۵۷)، ص ۶. [آنالوئیز استرانگک در ۱۹۷۰ در یکن درگذشت].



را از قلم انداخته‌اند، نه مجتمع دُوب فلز ماگنیتوگورسک، نه تیردهای استالینگراد و برلن، و نه بسیاری دیگر از افعال درخشان و قهرمانانه مردممان را. این واقعات، بحق، یکی از مضامین اصلی ادبیات و تاریخ شوروی شده‌اند. با اینهمه امروز برای ما کاملاً روشن است که اگر قیام کاملاً ناموجه و فراوان دوره کیش استالین را همچنان مسکوت بگذاریم، و اگر فراموش کنیم که جنایات استالین تا چه حد به رشد اتحاد شوروی و به رشد سرمایه‌پرستی جهانی لطمه زد، از درک گذشته و حال خود عاجز خواهیم ماند.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

در باره اهمیت کیش استالین نباید اغراق کرد. نمی‌توان تاریخ حزب طی این چند دهه را تنها به تبع جنایات و قانون‌شکنیهای استالین تحلیل کرد. اما مسکوت گذاشتن یا دست‌کم گرفتن این جنایات و قانون‌شکنیها نیز اشتباهی به همان بزرگی است. ما باید خاطره پدران و برادران از دست‌رفته‌مان، و نیز خاطره صدها هزار یا میلیونها انسانی را که قربانی خودسریهای استالین شده‌اند، محترم بدانیم. زیرا اگر ما نتوانیم از این فاجعه درسهای لازم را بگیریم، انهدام يك نسل کامل از انقلابیون و سیلیونها مردم پیگناه دیگر، چیزی جز يك فاجعه یوچ و واهی، به نظر نخواهد رسید.

ما نمی‌توانیم بر اثرات خطرناک کیش استالین فایق آئیم مگر آنکه با صراحت و بی‌غرضی به آنها بپردازیم. تنها يك انتقاد از خود صریح و شرافتمندانه - و نه ابلاغ دستورالعملهای محرمانه از راههای ممانی و اسرارآمیز - به حزب امکان خواهد داد موجب جنبش و پراتکیزنده احساس کراهتی در توده مردم باشد که تمام اثرات کیش استالین را از میان ببرد و امکان بازگشت به کیشهای جدید و ظهور استبدادی دیگر را سد کند.

در کنگره‌های بیستم و بیست و دوم، حزب کمونیست با قاطعیت جنایات استالین را فاش کرد و دورنمای بازگشت به ضوابط لنینی را گشود. به قربانیان استبدادی خونین، اعاده حیثیت شد. انتقادی وسیع از کیش شخصیت در زمینه‌های هنر، ادبیات و علم آغاز گردید. پاک‌سازی جو کشورمان از زباله ماجراجویی و استبداد شروع شد. مردم شوروی توانستند نفسی بکشند و آسوده‌تر بکار بپردازند.

با اینهمه، هیچ‌یک از ما نمی‌تواند و نباید گذشته‌مان را فراموش کند. و نه فقط به این دلیل که خاکستر اجساد پدران و برادران ما هنوز در قلبهایمان در حال سوختن است. متأسفانه در پاره‌ای از



کشورهای سوسیالیستی، حزب کمونیست دوباره به همان روحیه‌ای میدان می‌دهد که در گذشته اینهمه به جنبش کمونیستی لطمه زد. حتی در اتحاد شوروی هم جنبشی برای آماده‌ی حیثیت به استالین وجود دارد. پس از بهار ۱۹۶۵، تام استالین، پیش از پیش در روزنامه‌ها و مجلات ما بچشم می‌خورد، و نه به‌عنوان یک جنایتکار، بلکه به‌عنوان یک «ژنرال بزرگ»، یک «انقلابی بزرگ»، یک «تئوریسین طراز اول»، یک «دولتمرد فرزانه» یا حتی به‌عنوان یک «مدیر محتاط که می‌دانست چگونه از خزانه دولت مراقبت کند». حتی از تریبونهای رسمی هم نام او را بردند و بخش بزرگی از شنوندگان کف زدند. بعضی از کارمندان حزب، آشکارا خود را استالینی می‌خوانند، بی آنکه خطر اخراج از حزب تهدیدشان کند. استالینسم هنوز، آنطور که یکی از سخنرانان کنگره بیست و سوم سعی داشت به‌ما بقبولاند، یک مترسک ساده نیست. استالینسم، چه به صورت آشکار و چه به اشکال پوشیده و تغییر یافته داده، هنوز یک خط و واقعی است. بنابراین، دنبال کردن بحثی که در کنگره بیستم آغاز شد، اهمیتی اساسی دارد. ما باید همه حقیقت را بدانیم، و این فقط به‌خاطر پرهیز از بازگشت آن استبدادی نیست که حزب آن را نفی کرده. اگر ما گذشته خود را بررسی نکنیم، نخواهیم توانست در جهتی که لازم است، پیش برویم.

آنتونیو گرامشی در زندان فاشیست‌ها گفت: «حقیقت، انقلابی است.» حقیقت سلاح اصلی لنین و حزب لنینی در مبارزه برای پیروزی سوسیالیسم بود. و لازمه آن این است که نه تنها در مورد دشمنان انقلاب، بلکه در مورد اشتباهها و خطاهای خودمان هم حقیقت گفته شود.<sup>۳</sup> البته دشمنان ما می‌کوشند تا از انتقادی که ما از خودمان می‌کنیم، استفاده کنند. این، یکی از وخیمترین نتایج گیش استالین است. اما بر این نتیجه هم نه با سکوت، بلکه با توضیح صریح حقیقت است که می‌توان فائق آمد.

بررسی چگونگی بوجود آمدن استالینسم، جبراً مشکلاتی را از نظر فکری و روانشناختی ایجاد خواهد کرد. مرضی چنین خطرات، آسیبهای فراوانی بجا گذاشته که هنوز درمان نشده است؛ و کسانی هم پیدا می‌شوند که به‌ما بگویند: «وقتی از زخمی هنوز خون می‌چکد، نمک ریختن بر آن به‌چه کار می‌آید؟» روی زخمی که هنوز بسته نشده،

۳. در مورد نظر لنین درباره ضرورت بحث ملنی در مورد اشتباهات خود، ر.ک. به سوچی‌نی‌یا، چاپ چهارم، جلد ۳۲، ص ۴۵۳ و جلد ۳۳، ص ۷۰.



## بیشگفتار

۱۷

نمی‌باید تمک ریخت. اما ساده‌لوحی است که خیال کنیم زخم خود بخود التیام خواهد یافت. وظیفه‌ی ماست که آن‌را درمان کنیم، و برای این کار باید علل و ماهیت این بیماری را، که جرثومه‌های آن هنوز در بدن اجتماع فعالند، بشناسیم. و وقتی با زخمهایی چنین عمیق، چنین فراوان و چنین سهل‌انگارانه بخوره رها شده، سروکار داشته باشیم، جبراً باید به عملی دردناک هم تن در دهیم.

اکنون باید بیش از هر زمان احساس مسؤولیت کنیم و محتاط باشیم. انتقاد از تخطیهای گذشته را می‌توان از دیدگاههای مختلفی انجام داد، و پاره‌ای از آنها می‌توانند به نتیجه‌گیریهای کاملاً غلطی منتهی شوند. نه تنها در میان دشمنان، بلکه در خود شوروی هم کسانی هستند که انتقاد از استالینسم را بهانه قرار می‌دهند تا آنچه را نباید بدور انداخت، بدور بیندازند. امروزه، فرصت‌طلبان رنگارنگ می‌کوشند با نفی خصمت دموکراتیک و انسان‌گرایی انقلاب اکتیر، سوسیالیسم را بدنام کنند. اما در مورد آنچه مربوط به ماست، روش ما نباید انکار یا مسکوت گذاشتن اشتباهات و جنایات گذشته باشد. موعظه‌های اخلاقی قشری و فرقه‌گرایانه، خوراک فرصت‌طلبی است. به این دلیل است که در اینجا ما نمی‌توانیم کسانی را تأیید کنیم که برای متوقف کردن، یا دست‌کم کندکردن حرکت انتقاد و انتقاد از خود، مردم را به احتیاط و اعتدال فرا می‌خوانند.

تمهیه‌ی متنی توضیحی درباره‌ی کیش استالین، از نظر سیاسی کار آسانی نیست. از آنجا که مردم ما چیز زیادی درباره‌ی وسعت خودمسرریهای استالینی نمی‌دانستند، افشاگریهایی که انجام گرفت باعث ایجاد نوعی سردرگمی، حیرت‌زدگی و یأس شد. عده‌ای را به پیوستن به اردوی دشمن برانگیخت، در عده‌ای دیگر احساس بی‌اعتنائی سیاسی، رهاکردن ایده‌ولوژی خود همراه با سوءظن و تلخکامی بوجود آورد. با اینهمه، تصور باطل و خطرناکی است که گمان کنیم با بی‌خبر نگاهداشتن مردم و جوانانمان نسبت به خطاها و جنایات گذشته، پرهیز از بروز واکنشهای ناسالم ممکن می‌بود.

ما در جهان پهناوری زندگی می‌کنیم که در آن، نیروهای سیاسی بسیاری برای جلب فکر انسانها با یکدیگر در ستیزند. هرگز نمی‌توان حقیقت را برای مدتی طولانی مخفی داشت. حقیقت همواره راه خود را برای رسیدن به قلب و فکر انسانها پیدا خواهد کرد. اما اگر مردم شوروی از منبع دیگری جز حزب کمونیست خود، که همواره مورد



## در دادگاه تاریخ

۱۸

اعتمادشان بوده است، به حقیقت امر درباره جنایات استالین پی می بردند، مشکلات بی نهایت بیشتری در این راه ایجاد می شد.

کیش شخصیت در زمان استالین را نمی توان به کشتارهای میاسی و تملق بی حد و حصر از یک فرد منحصر دانست. این دوره وحشت مولوتوف، بر مجموعه حیات ایده نولوژیک حزب، بر ادبیات و هنر کشورمان، بر علوم فیزیکی و اجتماعی، بر روانشناسی و اخلاق مردم شوروی، بر روشهای مدیریت و رهبری حزب و دولت، بر اتحاد کارگران و دهقانان، بر نحوه اندیشه و رفتار میلیونها انسان، اثری عمیق بجا گذاشته است. پس جای تعجب نیست که در سراسر جهان، یک مبارزه ایده نولوژیک شدید علیه آنچه «کیش شخصیت» ش می نامند - و اصطلاح چندان منامی نیست - درگیر شده باشد. و اگر ما اکنون، «از ترس شادمان کردن دشمنان»، از تحلیل عمیق و تفصیلی دوره استالینی طفره برویم، به نتیجه معکوس خواهیم رسید. یعنی در واقع، عرصه عظیم و اساسی کشمکش ایده نولوژیک را بدون نبرد ترك می کنیم و به تبلیغات پورژوائی امکان می دهیم از خطاها و مشکلات ما بیشترین بهره برداری را بکنند. هر چه بیشتر ساکت و مودد بمانیم، تبلیغات پورژوائی بهتر خواهد توانست از کیش شخصیت در جهت بر آوردن هدفهای خاص خود بهره بگیرد. کمونیستها نمی توانند سیاست شتر مرغ را دنبال کنند و به عوامل زیانباری که در زندگی سیاسی و اجتماعیشان وجود داشته، و هنوز دارد، بی توجه بمانند. ما باید خودمان این مسائل مشکل جنبش کمونیستی را با خونسردی و متانت بررسی کنیم. ما باید با صراحت بگوئیم که مارکسیسم - لنینیسم، اگر توانائی و ظرفیت آن را نداشته باشد که پیچیدگی چرخهای میاسی، اقتصادی و اجتماعی را در کشورهای سوسیالیستی توصیف و توضیح کند، دیگر تحلیلی علمی از جامعه نخواهد بود. در مرحله ای از رشد این کشورها، این چرخها بخشی از دستگاههای دولت و حزب را به انحطاط و بوروکراتیزه شدن گشانده و در یاره ای موارد تباهیمهای فول آسانی پبار آورده اند. یک مارکسیست - لنینیست اصیل باید بتواند اشتباهات را نیز همانند دستاوردهای نظامهای سوسیالیستی مدرن، تحلیل کند، و باید یاد بگیرد این تحلیل را با همان آگاهی و شهامتی انجام دهد که کمونیستها در مورد ماقبل سوسیالیستها انجام دادند.

عده ای ادعا دارند که امپریالیستها به تجزیه جنبش کمونیستی به استالینی و ضد استالینی امید بسته اند، و هر نوع انتقادی به «کیش



## پیشگفتار

۱۹

شخصیت استالین را تأیید می‌کنند، اما این ادعا به هیچ وجه درست نیست. کسانی که دشمنان ما تأییدشان می‌کنند، لجن‌پراکنائی هستند که انتقاد از استالینیسم را بهانه بی‌اعتبار کردن سوسیالیسم، کمونیسم و مارکسیسم - لنینیسم قرار می‌دهند. دشمنان آینده نولرژیک ما نمی‌توانند کمونیستهای را تأیید کنند که برای جان بخشیدن به جنبش کمونیستی و برای جذابتر کردن فکر سوسیالیسم و کمونیسم در نظر توده‌های مردم سراسر جهان، از استالینیسم انتقاد می‌کنند. در واقع مدافعان استالین و روشهای «رهبری» او هستند که آب په آسیای تبلیغات امپریالیستی می‌ریزند. و تنها راه مقابله با تبلیغات چپان یورژوا، که از مدت‌ها پیش این انحرافات را برای مبارزه با سوسیالیسم دستاویز قرار داده‌اند، انتقاد از خود کمونیستی است. بنحوی قاطع و شرافتمندانه، و نیز اصلاح انحرافهای استالینی است. پتجوی قاطع و شرافتمندانه، آنان با معرفی رژیم استالینی به عنوان سوسیالیسم به طور عام، مدت‌ها سعی کردند (و ناموفق هم نبودند) تا سوسیالیسم را نظامی قلمداد کنند که در آن، قانون هیچ احترامی ندارد، و حقوق و آزادی فرد مورد تجاوز قرار می‌گیرد و کاملاً پایمال می‌شود. سکوت و تردید در سخن گفتن از جنایات بیشمار استالین، دوستان ما را در خارج پیش از آنکه جذب کند، فراری می‌دهد.

لنین نوشته است که کشور شوراهای، بویژه با موفقیت‌های خود در زمینه رشد اقتصادی و فرهنگی، باعث پیشبرد انقلاب سوسیالیستی جهانی خواهد شد. اما در حال حاضر نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که توده‌ها و روشنفکران جهان، تنها به دستاوردهای کشور ما در زمینه رشد فرهنگی و اقتصادی نمی‌نگرند، بلکه با ملاحظه بیشتری رشد گرایشهای دموکراتیک در جامعه شوروی و نیز اصلاح اشتباهات گذشته نزدیک ما را دنبال می‌کنند.

ایلیا ارنبورگک این سؤال را مطرح می‌کند که: «در زمان استالین آیا فکر بود که لطمه خورد یا مردم؟» خود نویسنده جواب می‌دهد «فکر نبود.» «فکر نبود که صدمه دید، هم تسلان من بودند که صدمه دیدند.»<sup>۴</sup> این حرف درست نیست. در واقع، برای میلیونها انسان، خود فکر سوسیالیسم بود که صدمه دید. وظیفه ماست که با از میان بردن نتایج گیش شخصیت، اعتبار فکر سوسیالیسم را بازگردانیم. و قبل از هر چیز، ما باید در درون خود خطرناکترین نتیجه این گیش را،

۴. نووی میر، *Novy mir*، ۱۹۶۲، شماره ۵، ص ۱۵۴.



که همان ترس از بیان حقیقت است، از بین ببریم. از تربیت نسل جوان در سنت انقلاب و مبارزه، کار آگاهانه، نبرد با سرمایه‌داری و مقاومت در برابر تبلیغات پورژوائی، زیاد صحبت می‌شود. اما تشویق خصائلی مثل مقاومت بی‌امان در برابر بیداد، استبداد، دروغ و روحیه بوروکراتیک نیز اهمیتی کمتر از آن ندارد. می‌بایست روح ابتکار و استقلال‌طلبی، روشن‌بینی سیاسی و احساس مسئولیت را تشویق کرد. اگر حقیقت را پنهان کنیم، هیچ‌یک از این خصائل نمی‌تواند رشد کند. اگر از پاسخ دادن به سؤالی که جوانان مطرح می‌کنند طفره برویم، آنان جبراً از ما روی برخواهند گرداند. ناگفته پیداست که بسیاری از دانشجویان ما، خود خواهند توانست راهی را که به حقیقت می‌رسد پیدا کنند، بی‌آنکه حتی نیازمند کمک ما باشند. اما عوام‌فریبی، بی‌اعتنائی سیاسی و مردم‌گریزی بر مده‌دیگری از جوانان ما مسلط خواهد شد. بنابراین کاملاً حق داریم بگوئیم که روحیه انقلابی لنینی در جوانان ما با خواندن کتابهایی که برای رسیدن به حقیقت، پاره‌ای از صحنه‌های نه چندان درخشان گذشته‌مان را بر ما می‌کنند و نیز با موضع‌گیریهای درست حزب، بیشتر برانگیخته خواهد شد تا با قرائت کتابهایی که به‌عمد بر مشکلات یا خطاهای ما سرپوش می‌گذارند.

xalvat.com

علی‌سالمی اخیر، مطبوعات چین و آلبانی یا اصرار خواسته‌اند که حزب ما «شهرت» میامی استالین را به‌او بازگرداند. در ۱۹۶۳، روزنامه مردم یکن نوشت که نحوه قضاوت در مورد استالین «خط تمایز» بین مارکسیست - لنینیستهای واقعی و رویزونیستهای معاصر است. حزب کمونیست چین ضمن اعلام عدم شرکت در کنگره بیست و سوم حزب کمونیست شوروی، در نامه ۲۲ مارس ۱۹۶۶ خود باز تأکید کرد که حزب ما با حمله به استالین، در واقع به مارکسیسم - لنینیسم، به شوروی، به چین، به احزاب کمونیست و مارکسیست - لنینیستهای همه کشورها حمله می‌کند. درست است که در آغاز انقلاب فرهنگی، مطبوعات چین پاره‌ای از اظهارات خود را در مورد «خط تمایز» تغییر دادند. روزنامه مردم در مقاله‌ای به تاریخ ۱۱ ژوئیه ۱۹۶۶ اعلام داشت که «اندیشه مائو تسه‌دون، نقطه اوج مارکسیسم - لنینیسم در دوران ماست»؛ و طرفدار یا مخالف مائو بودن درز بین مارکسیسم - لنینیسم و رویزونیسم، بین انقلاب و ضدانقلاب شد. امروزه نیز مطبوعات چین، ضمن شناختن بی‌حد و حصر در مورد اندیشه مائو





## پیشگفتار

۲۶

تسه‌دون، همچنان به «خدمات»ی که استالین کرده است، درود می‌فرستند. این هم یکی از دلایل نگارش این کتاب است. بگذار واقعیت نشان دهند مارکسیست - لنینیستهای واقعی کیانند؛ کسانی که امروز، خود را آشکارا مدافع و وارث کیش استالین نشان می‌دهند، یا کسانی که می‌خواهند يك بار برای همیشه به این کیش و اثراتش پایان دهند.

در میان کسانی که لطف کردند و این کتاب را خواندند، عده‌ای گفتند که فعالیت استالین، در این کتاب، یکجانبه مورد بررسی قرار گرفته و تنها جنبه‌های منفی آن نشان داده شده است. ما درست بودن این نکته را تصدیق می‌کنیم. در واقع این کتاب، چاب‌دار است، و علتش هم فقط آن نیست که جنبه‌های منفی کار استالین کاملاً پر جنبه‌های مثبتش می‌چربید. این کتاب، تاریخ دوره‌ای از زندگی کشور یا حزب ما نیست. می‌شد این کتاب را «تاریخچه یک بیماری» نام گذاشت، یا شاید بطور دقیقتر، تاریخچه بیماری طولانی و خطرناکی که «کیش شخصیت» نام گرفته، آن هم از طریق یکی از علائم آن (که به هیچ‌وجه مهم‌ترین علامت این بیماری نیست). طبیعاً ما فقط از واقعیاتی حرف خواهیم زد که به ریشه‌ها و تحول این بیماری مربوط می‌شود. ولی معنای این حرف آن نیست که قصد داریم واقعیات و پدیده‌های دیگری را بی‌اهتبار کنیم. در واقع می‌توان مشاهده کرد که هزاران کتاب درباره این مسائل، درباره جنبه‌های مثبت تاریخی که مورد بررسی ماست، نوشته شده است. بسیاری از این کتابها ارزشی انکارناپذیر دارند. اما، در تاریخ، همواره نمی‌توان به بررسی گذشته، فقط از دیدگاه افتخارآمیزش بسنده کرد. متأسفانه، همانطور که ویکتور هوگو یادآور شده است، تاریخ زیاده‌دان ندارد.

xalvat.com

به‌علاوه، طبیعی است که توجه نویسنده به استالین جلب شده باشد. اما این کتاب، بیوگرافی استالین نیست، و تنها درباره او سخن نمی‌گوید. هرچند رسیدن او به قدرت يك جریان اجتناب‌ناپذیر نبود، ولی به قدرت رسیدن او بازتاب پاره‌ای گرایشها یوه که پیش از دوران وحشت در کشور و در حزب ما وجود داشت و بعدها به‌علت وجود استالین توانست به‌شکوفایی برسد. نقش شخصی استالین در حوادث فاجعه‌آمیزی که شرح خواهیم داد، هر اندازه هم که زیاد بوده باشد، نمی‌توان از پذیرش این واقعیت طفره رفت که تکیه‌گاه آن، گروه خاصی از افراد و پاره‌ای شرایط سیاسی و اقتصادی مشخص تاریخی بوده است. انقلابهای سوسیالیستی ممکن است راههای رشد متعددی را در



پیش گیرند. اشتباه است که تصور کنیم استالین قادر بود، از راهی مشکل و حتی خونین، اما بسیار سریع، مردم ما را به سوسیالیسم برساند. استالین با جنایات خود، به حرکت خلقها به سوی سوسیالیسم و کمونیسم، چه در کشور ما و چه در تمام جهان، کمک نکرد، بلکه مانع این حرکت شد؛ به این حرکت سرعت نداد، آن را ترمز کرد. از پاره‌ای جبهات استالین حتی به حرکت قهرآئنی کمک کرد.

در بطن جنبش کمونیستی جهان، هنوز تنوع بسیاری در زمینه اسکانات و گرایشها وجود دارد. نیروهای بسیاری این جنبش را به راهی غلط، پر از فجایع تازه، پر از یازیهای خطرناک جدید، پر از ماجراها و کیشهای جدید شخصیت، می‌رانند. برای پرهیز از راهی که به قاجعه ختم می‌شود، باید قدریها و فرقه‌گرایان را در مقابل اراده یکپارچه کمونیستهای تمامی کشورها قرار داد. اراده‌ای که راهنمای آن، درک روشن لطامات عظیمی است که خودسری و جنایات دوره کیش شخصیت، به جنبش کمونیستی جهان زده است. [xalvat.com](http://xalvat.com)

مسئله منابع، اهمیتی اساسی دارد. برای یک تحقیق تاریخی سریع و آشکار نمی‌توان به تمام اسنادی که در بایگانیهای شوروی وجود دارند، دسترسی پیدا کرد. به علاوه بسیاری از مدارک مربوط به حزب، از جمله مدارکی که به فعالیتهای استالین ربط پیدا می‌کنند، از بین برده شده‌اند. بنا به گفته من. م. دو برنسکی، از همان سال ۱۹۲۴ استالین به معاون خود ای. پی. تووستوخا فرمان داد که در آرشیوهای کمیته مرکزی بگردد و هرچه را که «بیموده» (ننوژنی‌ئی) است، از بین ببرد. در سالهای سی، هنگامی که رهبران بازداشت می‌شدند، معمولاً اوراق شخصی آنان را از بین می‌بردند. حتی بسیاری از نامه‌های لنین هم به این ترتیب نابود شد. بسیاری از مدارک آرشیوهای گورکی، کروپسکایا، اورجونیکیدزه و دیگر رهبران برجسته ناپدید شدند. پاره‌ای از اسناد آرشیوهای کمیته مرکزی و آرشیو شخصی استالین، کمی پس از مرگ استالین، ناپدید شدند، یعنی دوست در زمانی که این آرشیوها - و بسیاری چیزهای دیگر - هنوز تحت کنترل وزیر داخله لاورنتی پی. بریا، قرار داشت. به علاوه، اکنون بر ما روشن است که در دوره کیش استالین در مدارک تاریخی به عمد دست برده می‌شد.

بعد از کنگره بیستم، در سال ۱۹۵۶، کمیته مرکزی دستور داد درباره قتل کی‌رف، که سرآغاز مرکوب و سیمی بود که در پایان سالهای ۳۵ انجام گرفت، تحقیقات گسترده‌ای انجام گیرد. نتایج کار کمیسیون



## پیشگفتار

۲۳

تحقیقی که اختصاصاً به این مناسبت تشکیل شد، هنوز اعلام نشده است. همزمان یا آن، پرونده‌هایی نیز که در محاکمات سیاسی سالهای ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۸ مورد استفاده بازجویان قرار گرفته بود دوباره مورد بررسی قرار گرفت و معلوم شد که غالب ادعایها، جعلی بوده است. با وجود این، بجز اطلاعاتی مختصری که در این مورد، به کنفرانس مورخان سراسر شوروی<sup>۵</sup> در ۱۹۶۲ داده شد، هیچ چیز تازه‌ای درباره این محاکمات انتشار نیافت. همچنین صورت جلسات محاکمات بریا (۱۹۵۳) و شرکای منده‌اش - یعنی آباکوف و هم‌دستانش در لنینگراد، روخادزه و هم‌دستانش در تفلیس، باقراوف و هم‌دستانش در یاکو - منتشر نشده است. طبیعتاً همه اینها کار تحقیق تاریخی را بسیار مشکل می‌کند.

xalvat.com

البته نوشته‌های سیاسی و تاریخی فراوانی درباره استالین و دوران او وجود دارد. این نوشته‌ها در زمان حیات استالین هم فراوان بود. اما ارزش همه آنها یکسان نیست. مثلاً تمام ستایش‌نامه‌هایی که درباره استالین و «آلارش» به مقدار زیاد، در سالهای کیش شخصیت منتشر شدند، عملاً هیچ ارزش تاریخی ندارند. و در خارج، نوشته‌های بورژوازی درباره استالین و درباره تاریخ حزب کمونیست شوروی، ارزش کمی دارند. مورخان بورژوا، تحت‌هنوان عینیت، جنایات استالین را از دیدگاهی آشکارا ضد شوروی تحلیل می‌کنند. آنان این جنایات را نه برای بی‌اعتبار کردن استالین، بلکه برای بدنام کردن سوسیالیسم و کمونیسم مورد استفاده قرار می‌دهند. بسیاری از نشریات خارجی، در توصیف جنایات و خطاهای استالین، ملخه‌ای از مطالب ساختگی و شایعات، مطالب نادرست و جعلیات را نیز وارد می‌کنند. من اینجا حتی به نوشته‌های روسهای سفید اشاره‌ای نمی‌کنم. در بیشتر این نوشته‌ها، کینه‌ای چنان متعصبانه، نسبت به هر آنچه مربوط به شوروی است، موج می‌زند که عملاً قادر به ارائه تحلیلی دقیق از واقعیت تاریخی ما نیستند. همین روحیه جانبدار و مغرضانه در نوشته‌های

۵. برای اطلاع از گزارش این کنفرانس، ر.ک. به:

Vsesoiuznoe soveshchaniie o merakh ovloutcheniia podgotovki nauchno-pedagogicheskikh kadrov po istoricheskim naukam 18-21 dekabria 1962 g.

[کنفرانس اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی برای بهبود تربیت کادرهای متخصص تعلیم و تربیت در علوم تاریخی، ۲۱-۱۸ دسامبر ۱۹۶۲] مسکو، ۱۹۶۴.



سهاجران تروتسکیست درباره استالین و دوران او وجود دارد. اثر حاضر بر اساس انتشارات فراوانی در شوروی نوشته شده که در خط سیاست کنگره بیستم و کنگره بیست و دوم حزب قرار دارند و پنحوی شرافتمندانه و حقیقی کیش آشتالین را تحلیل کرده‌اند. من همچنین از دستنویسها، اسناد و خاطرات منتشر نشده بسیار و نیز از گفته‌های شاهدانی کمک گرفته‌ام که غالبشان اعضای قدیمی حزبند و از دوران خودمیری سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰ جان سالم بدر برده‌اند. این منابع از اهمیت خاصی برخوردارند، زیرا بسیاری از فرمانها و اقدامات خودسرانه استالین در زمان حیاتش، به‌طور کتبی ایلاخ نمی‌شد. پاره‌ای از دستنویسهای که مورد استفاده من قرار گرفته‌اند، شهادت‌هایی هستند که در بستر مرگ ادا شده و به‌دست رفقای حزبی در زندانها و اردوگاههای استالینی سپرده شده‌اند. در مسیر پرپیچ و خمی که چنین شهادتهایی طی کرده و گاه چند دهه را دربر می‌گرفته است، وجود تغییرشکلی و بی‌دقتیها، امری اجتناب‌ناپذیر است. اما بی‌احترامی به درگذشتگان است که بخواهیم شهادتهای آنان را به‌جای آنکه به‌دقت مقایسه و تکمیل کنیم، به‌بهانه مشکوک بودن و هیبتی نبودن، بدور اندازیم.

می‌خواهم از پلشویکهای قدیمی که امشبشان در زیر آمده است، به‌خاطر مدارک تاریخی و خاطرات گرانبهایی که در اختیارم قرار دادند، تشکر کنم: ای. پ. گاوریلف، س. ا. غازاریان، ل. م. پورتنق، ا. پ. قرولق، آ. م. دورماشکین، س. ای. یردپفسکایا، د. یو. ژورینا، پ. ای. شاپالکین، آ. و. اسنگف، آ. ا. اوستافیف، یا. ای. دروینسکی، آ. ای. تودورسکی، پ. ای. ایوانف، س. ب. برپوکیسلا. همچنین می‌خواهم سپاه‌گزارای خود را به‌کسانی که، همراه با رفقای دیگر، با اسناد و تفسیرهای خود مرا یاری دادند، ابراز کسبم: ای. گ. ارنبورگ، و. آ. کاورین، م. پ. یاکوبوویچ، ل. پ. پترفسکی، یو. کاریاکین، د. ای. لو، ای. نیکازیف.

البته من از هر آنچه درباره تاریخ حزب پیش از دوره کیش استالین منتشر شده بود، و نیز از تندنویسی گزارشات کنگره‌های حزبی و کنفرانسها و جلسات وسیع کمیته مرکزی هم استفاده کرده‌ام. حاصل بررسی آنها نوعی تحقیق خصوصی است. حرفه من تاریخ‌نگاری نیست و هرگز در مؤسسات تحقیقاتی که به بررسی مسائل تاریخی یا سیاسی می‌پردازند، کار نکرده‌ام. نه از کوچکترین آرشیوهای دولت یا



## پیشگفتار

۲۵

حزب استفاده کرده‌ام، نه از اسناد موجود در «مخازن ویژه» یا سایر جاهائی که ورود به آن محدودیت دارد. و با آنکه طی تمام مدت این شش سال اخیر، مصرأ نوع و محتوای این کار را به اطلاع چندین مقام رسمی رساندم، نه از آنها و نه از هیچ سازمان دیگری کوچکتر-بسیار دهنتمائی یا تشویقی دریافت نکردم. در ضمن در طول تحقیقاتم، با هیچ مسانعت یا مشکلی از طرف دستگاههای رسمی هم مواجه نشدم.

نخستین طرح کتاب حاضر «پرده سوهم ایستوریئی» (در برابر دادگاه تاریخ) نام داشت. ایراد گرفته شد، که این عنوان، پرمدهائی است. مورخان از دوره کیش استالین، مطالعه‌ای را که شایسته این نام باشد، تازه شروع کرده‌اند. به من گفتند که هنوز پیش از حد اسپر دهنتماتم، گفتند که استالین را به جای آنکه به دادگاه تاریخ قرا بخوانم، در مقابل یک دادگاه جانبدار قرا بخوانده‌ام. حال آنکه دادگاه تاریخ است که فردا، نه تنها افراد بلکه احزاب و جنبشهای سیاسی دوران ما را قضاوت خواهد کرد. پس تصمیم گرفتم کتاب را تاریخ قضاوت خواهد کرد، یا برای یک دادگاه تاریخ (ک سوهر ایستوریئی) نام بگذارم. امیدوارم که مورخان آینده به اطلاعاتی که گردآورده و قضاوتی که کرده‌ام، بی‌اعتنا نمانند. وقتی مورخی به گذشته نزدیک توجه می‌کند، هر چند این کوتاهی زمان مشکل بزرگی در کار او بوجود می‌آورد، اما واقعیاتی که در اختیار دارد آنقدر هست که بتواند به درکی اساساً درست از ریشه‌های استالینسم برسد و شرایط تاریخی و اشتباهات سیاسی را مطرح کند که چنین انحرافات از خط درست و انقلابی مارکسیسم - لنینیسم را ممکن ساختند.

به‌هنوان نتیجه‌گیری، نویسنده می‌خواهد باز یادآوری کند که کمونیستها هستند که باید انعطاف‌ناپذیرترین قاضیان تاریخ خود باشند. در غیر این صورت ممکن نیست بتوان وحدت، کمال اخلاقی و قدرت این جنبش بزرگ را از نو بوجود آورد. و این انگیزه اصلی من در نگارش این کتاب بود که از هر لحاظ کار آسانی نبود.

روی مدودف

مسکو ۱۹۶۸

xalvat.com



# ۱۴

## نتایج استالینیسیم در زمینه هنرها و علوم

xalvat.com

۱. تاثیر گیش شخصیت و خودسری استالین بر علوم اجتماعی استالینیسیم به صورت حذف هزاران استعداد خلاق، و برقرار کردن انحصارهای مسخوره در همه زمینه های فرهنگ تجلی کرد. اما جدیدترین نتایج آن در قلمرو فرهنگی، مسخ کردن محتوای هنرها و علوم بود. در این زمینه، علوم اجتماعی آسیب پذیری خاصی داشت. همانگونه که عبدالرحمن الکوکی در قرن نوزدهم نوشت:

مستبد، از هیچ چیز بیشتر از هلمی که در پیوند با زندگی واقعی است وحشت ندارد، مثل تفکر نظری، فلسفه عقلانی، مطالعه حق ملتها، علوم سیاسی، پرورشی عمیق تاریخ، علم بیان و بسیاری دیگر از علوم... مستبد حضور کسی را که بیش از او می داند، همواره تحقیری نسبت به خود احساس می کند. به این دلیل تاب تحمل حضور يك دانشمند برجسته را ندارد، و اگر لازم باشد از خدمات يك دانشمند بهره بگیرد... فردی متملق و مطیع را انتخاب می کند.

و با آنکه استالین گفته بود که «هیچ علمی نمی تواند بدون برخورد عقاید و بدون آزادی اعتقاد، شکوفان شود»، با آنکه گفته بود يك «رژیم آراکچیف وار» در قلمرو علم غیر قابل تحمل است، اما در واقع اسر يك «رژیم آراکچیف وار» بود که بر سراسر علوم اجتماعی، بدون استثنا، برقرار شد.<sup>۲</sup>

۱. ر.ک. به: *Priroda despotizma i gible'nost, Porarbochtchentia* [ترجمه روسی طبایع الاستبداد] (مسکو، ۱۹۶۴)، ص ۲۴ و ۲۵.  
 ۲. \*منقل قول، از مقالات استالین درباره زبان شناسی است که در شماره های ←



به‌هلت مداخله او، هرگونه بحث آزاد دربارهٔ مسائل علمی مجازاً ممنوع شد. «مباحثات» طی تمام این دوره تقریباً همواره به تپلیغات سازمان‌یافته‌ای خلاصه می‌شد که به «شکست» ناراضیان inakomyshchikh منتهی می‌گشت.

در اغلب رشته‌های علوم اجتماعی، فقط استالین حق داشت مطالبی را کشف کند و به نتیجه‌گیریهای بزرگت برسد؛ همهٔ کسان دیگر مجبور بودند به‌همه‌فهم کردن و تفسیر آن مطالب اکتفا کنند. دکماتیسیم، تسلط روزمرگی و روتین بر علوم natchetritchevto، رکود و عدم تحرک، از نتایج چنین شیوه‌های عملی بود. در فاصلهٔ سالهای ۱۹۴۶ و ۱۹۵۲، دست‌کم ۶۰۰ کتاب و جزوه، مجموعاً با تیراژ ۲۰ میلیون نسخه، به‌سخنرانیها و مقالات استالین اختصاص یافت.

رساندن استالین به‌مقام خدائیه و اختراع دامنه‌هایی دربارهٔ خطاناپذیری و آگاهی او به‌همهٔ امور، در مجامع علمی نحوهٔ درکی از واقعیت بوجود آورد که صورت مذهبیه داشت. حقیقت چیزی نبود که با واقعیتها و با تحقیق تجربی مطابقت داشته باشد، بلکه چیزی بود که رفیق استالین آن را حقیقت اعلام کرده بود، برای اثبات درست بودن یک نظر معین، قبل از هر چیز بر نقل قولهایی که از «کلاسیکهای مارکسیسم - لنینیسم» گرفته می‌شد، تکیه می‌کردند - بویژه بر آثار استالین، که به‌تازگی در میان «کلاسیکها» جا گرفته بود. وقتی به واقعیتهایی برخورد می‌شد که با تئوری تطابق نداشتند، آنان را پنهان می‌کردند، مسخ می‌کردند، یا صاف و ساده کنار می‌گذاشتند.

بررسیهای تاریخی در همان آغاز سالهای می نیز کاملاً راکد بود. آنچه پس از آن پیش آمد، در بررسی تازه‌ای که از تاریخ‌نگاری شوروی بعمل آمده، بخوبی تشریح شده است<sup>۳</sup>؛

در اواسط سالهای سی، امکانات انجام یک تحقیق علمی در تاریخ معاصر، به‌حد اقل رسید. محدودیت بیش از پیش اطلاعات قابل انتشار، تحلیل علمی رشد صنعتی و کشاورزی را ناممکن ساخت. هر فروع تحقیق انتقادی دربارهٔ صحت این اطلاعات غیرممکن شد. محقق دربارهٔ سطح زندگی در شهر، در روستا، دربارهٔ ساخت اجتماعی، و دربارهٔ بسیاری دیگر از جنبه‌های زندگی

- ۲۰ ژوئن، ۴ ژوئیه و ۲ اوت ۱۹۵۰ در ۱۹۵۰ منتشر شد و به‌کرات به‌زبانهای مختلف، انتشار یافت. آراکچیف وزیر جنگ ترار الکساندر اول بود و نام او در ضرب‌النمل، معادل «چماق» است.

۳ - مدودف مشخصات دقیقی از این مأخذ، ذکر نمی‌کند. ممکن است متن مورد نظر همان باشد که در زیر نویس شماره ۵۸ همین فصل آمده است.

اجتماعی-سیاسی، اطلاعاتی در دست‌داشت، بخش قابل‌دسترسی آرشیوها کاملاً محدود بود. در همین حال با مبارزه علیه «گرایش به جامعه‌شناسی مبتذل» و «مکتب ضدتاریخی» م.ن. پوکرفسکی، تاریخ‌نگاران را از هر نوع کار مستقل نظری برحذر داشتند. تحلیل نظری و تعمیم، در انحصار یک نفر بود: ژ.و. استالین... بزرگترین حادثه در رشد و توسعه تاریخ‌نگاری جامعه شوروی، انتشار تاریخ مختصر حزب کمونیست اتحاد شوروی، در سال ۱۹۳۸ بود. درک کاملاً یک‌جانبه و قالبی این کتاب، در تعطیل آخر، به تلاش برای تعجیب و تکریم استالین و ستایش و توجیه همه اقدامات او ارتباط پیدا می‌کرد... پیروزیها و دستاوردهای خارق‌العاده خلق شوروی و حزب کمونیست با لحنی مدیحه‌سرایانه، چون پیروزی و موفقیتی ناب معرفی شده است و از مشکلات، اشتباهات و ناکامیها، عملاً اثری وجود ندارد، خود گزارش... عبارت است از کنار هم چیدن نقل‌قولهایی از آثار استالین، و بسط و تفسیر این نقل‌قولها... فصلهای پایانی این تاریخ مختصر، که مشخصات ایده‌تولوژی گیش استالین را بهتر منعکس می‌کند، علفسه و حشمتناکی است از مدیحه‌سرایی و تهمت‌زنی، از ستایشها و لحن‌مالیها. از آنجا که هدف این کتاب ارائه یک توضیح علمی از جریان تاریخی نبود، نگارش آن به صورت ذکر پدیده‌هایی درآمد که دلیلی برای اثبات نمی‌خواهند و درک آنها لازم نیست، فقط کافی است آنها را به خاطر سپرد و از بر کرد. هنگامی که تاریخ مختصر انتشار یافت، از آن به‌عنوان یک «دائرةالمعارف اساسی علم مارکسیسم - لنینیسم، وسیله‌ای برای ارتقاء هشباری سیاسی»، «راهنمای بی‌همتا و رسمی تاریخ حزب» که همراه را بر هر گونه تعبیر خودسراوه می‌بندد یاد شد... منکر آن شدند که علم تاریخ نگاری امکان آن را دارد که پدیده‌های زندگی اجتماعی را بررسی کند و واقعیتها را بنحوی خلاق مورد تحلیل قرار دهد. از بین رفتن بسیاری از تاریخ‌نگاران در جریان سرکوب جمعی سالهای سی و دوره بعد از جنگ نیز اثر خود را بجا گذاشت... نتیجه این همه آن شد که تعداد آثاری که به تاریخ جامعه شوروی اختصاص داشت، ناگهان سقوط کرد، و گرایشی در جهت تبدیل پژوهش علمی به تبلیغ فوده‌ای، یا دست بالا به‌نگارش آثار عامه فهم، بوجود آمد.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

تقریباً تمامی دستاوردهای دوره پیشین، در زمینه تاریخ، لغو شد. ارزش منابع و مآخذ در معرض تردید قرار گرفت! مطالعه منابع اصلی متوقف شد. استالین و تاریخ‌نگاران آستان پوشش، در نحوه نگارش تاریخ اتحاد شوروی و حزب کمونیست شوروی، اراده‌گرایی پیش‌زمانه‌ای از خود نشان دادند، در واقعیتها هم دست بردند و نامهای مزاحم را حذف کردند. مثلاً در تاریخ مختصر آمده است که

۴. در سال ۱۹۳۸ همه آرشیوهای مهم په‌ان، کا. و. د میرده شد و انتشار اسناد مربوط به تاریخ جامعه شوروی، عملاً متوقف گردید.





شعار «همه اعضای کلخوزها را پرفاه پیرسائید» که استالین در سال ۱۹۳۳ عنوان کرد، در سال ۱۹۳۷ تحقق یافت. از همه مقامات رسمی که قریانی سرکوب شدند، به عنوان مأموران چهره-خوار قدرتمندهای بیگانه، که «مدت بیست سال» علیه دولت شوروی توطئه می‌کردند، یاد شده است. بی‌آنکه دلیل و مدرکی ارائه شود، به‌فحاشیه‌ها و برچسب‌زدنهایی از این نوع اکتفا شده است: «یاهیان تروتسکیستی-بوخاریتی»، «دار و دسته قاتلان و جاسوسان»، «گارد سقیدیمهای پدیده»، «تفاله‌های بی‌خاصیت» «توکران فاشیسم»، «لجن بشریت» و الخ...

بیوگرافی مختصری از استالین، که پس از جنگ منتشر شد، خود یک نمونه درخشان شیادی و دروغ‌گوئی است. در حقیقت شمارش تمامی قلب واقعه‌مهایی که در این کتاب کوچک وجود دارد، ممکن نیست. فقط یک نمونه:

[xalvat.com](http://xalvat.com)

از نیمه دوم سال ۱۹۱۱، دوره فعالیت انقلابی رفیق استالین در سن پترزبورگ شروع شد. در ۶ سپتامبر ۱۹۱۱، رفیق استالین ولوگدا رامخفیه به‌منضم سن پترزبورگ ترک کرد. در پترزبورگ او با سازمان محلی حزب تماس گرفت و توجه سازمان را به ضرورت مبارزه با انحلال‌طلبان منشویک و تروتسکیست، جهت متحد کردن و تحکیم سازمانهای بلشویکی پترزبورگ، جلب کرد. روز ۹ سپتامبر ۱۹۱۱ رفیق استالین در پترزبورگ بازنایست و به ایالت ولوگدا تبعید شد.<sup>۵</sup>

اگر استالین روز ۶ سپتامبر ولوگدا را ترک کرده باشد، نمی‌توانسته است قبل از روز هفتم سپتامبر در پترزبورگ باشد، و روز نهم هم بازنایست می‌شود. بیوگرافی نویسان خواسته‌اند به‌ما بقبولانند که طی این دو روز، او نه تنها موفق شد با رفقای پترزبورگ تماس بگیرد، بلکه حتی توانست آنان را هدایت کند، متحد سازد و اسباب

۵. ظرف ده سال، سی میلیون نسخه از این کتاب منتشر شده، با آنکه در چهار سال جنگ مشکلات اقتصادی متعددی از جمله کمبود کاغذ، وجود داشت. رک، به: G. Malenkov, *Doklad na sovechtchanií predstavitelei nekotorykh kompanii v Pol'che u 1947* [گزارش قرائت شده در کنفرانس نمایندگان احزاب کمونیست در لهستان، در ۱۹۴۷] (مسکو ۱۹۶۷)، ص ۲۷.

۶. [مؤسسه مارکس-انگلس-لنین]، *Iosif Vissarionovich Stalin Kratkata*، [بیوگرافی مختصر جوزف ویساریونویچ استالین] (مسکو، ۱۹۴۷)، ص ۴۸ و ۴۹. نویسندگان این کتاب عبارت بودند از: گک، ف. آلکساندروف، م. میتین، پ. ن. پومپیانف و دیگران.



xalvat.com

تقویتشان را فراهم آورد.

جملها و تحریرهای مسخره‌ای از این نوع، عادی شده بود. مثلا ژدانش در کنفرانسی ۷ اظہار داشت که چپنها و اینگوشها از قدیم، از همان ایام جنگ داخلی، مانع عمده گسترش دوستی بین خلقهای شمال قفقاز بوده‌اند. پاره‌ای از تصویرها که می‌بایست نشان دهنده زندگی استالین باشد، منبزل و ساده مونتاز شده بود. در عکسهای اصلی با دقت تمام ملوری دست بردند که شخصیتهای مزاحم از آنها حذف شوند. حتی عده‌ای از آنان را از روی نگاتیفها پاک کردند. روابط لنین و استالین به صورت یک افسانه واقعی درآمد که از دلنشین‌ترین نقلهای قدما درباره دوستی انسانی هم فراتر می‌رفت.<sup>۸</sup>

و در حالی که تاریخ نگاران آستان بوس استالین به این جعلیات وقیحانه مشغول بودند، استالین علناً به گرایشهای موجود در جهت عامه فهم کردن، ساده کردن مفرد و بزرگ کردن واقعات تاریخی حمله می‌کرد. طی تمام این سالها، حمله به نظریه منسوب به پوکرفسکی و مکتب او - «تاریخ بازتابی است از سیاست در زمان گذشته» - رایج بود.

علم اقتصاد نیز دوران سختی را گذراند. به مسائل اساسی این رشته، بویژه به مسائلی که به اقتصاد سیاسی موسیالیسم ربط پیدا می‌کرد، توجه چندانی نمی‌شد. انتشار کتاب درباره موضوعهای مشخص به نحو لایزال احتیاجی محدود شد، بسیاری از مؤسسات پژوهشی تعطیل شدند، مباحثات علمی متوقف ماند. طی بیست سال در کشور کتاب درسی اقتصاد سیاسی وجود نداشت. سطح تحصیل در کشاورزی بسیار نازل بود. درباره موضوعهای اساسی، مثل قیمتها و هزینه‌های کشاورزی، حسابداری khozrastchet، سودآوری rentabel nost، افزایش سهم تجارسی tovarnost تولید کشاورزی، نحوه پرداخت در مقابل کار، درآمد ارضی تفاضلی وغیره، تقریباً هیچ‌کاری نشد. رشته‌ای بسیار پراهمیت در علم اقتصاد چون رشته مدیریت، مورد بی‌اعتنایی بود، در حالی که اداره اقتصاد پیش از پیش خشک و غیر قابل انعطاف و بیش از حد متمرکز می‌شد و در فساد کاغذ سازی اداری فرو می‌رفت. رشد سیستم تشویق به کار از طریق انگیزه‌های

۷. کنفرانس منتقدان موسیقی و آهنگسازان، که توسط کمیته مرکزی برای نقد اپرای دوستی بزرگ، اثر و. ت. مورادلی، دعوت شده بود.  
 ۸. به نقل از مس. پطرف، در: پراودا، ۲۲ آوریل ۱۹۵۵.



مادی، ناقص و نارسا باقی ماند. علم اقتصاد از علوم طبیعی، برنامہ-ریزی مشخص و آمار بریده شد. بخش اعظم آمارها پنهان نگاهداشته شد. بدین ترتیب علم اقتصاد تماس ناچیزی با واقعیت اقتصادی داشت؛ تئوری براساس واقعیت رشد نمی‌کرد، بلکه تابع تصویب‌نامه‌ها بود. امر دادرسی نیز زیر یوغ ویشینسکی، راه انحطاط پیمود. او این اصل را اساس قضاوت قرار داد که یک دادگاه قضائی نمی‌تواند مدعی حقیقت مطلق باشد و از این‌رو باید به‌درجهٔ معینی از احتمال اکتفا کند؛ که ارزیابی دلایل فقط مبتنی بر یقین شخصی است؛ که قانون یک فرمول جبری است که در جریان اجرا توسط قاضی تصحیح می‌شود. ویشینسکی حتی نظر داد که قانون اگر از زندگی عقب مانده باشد به هیچ‌وجه نباید اجرا شود. او در میتینگ‌های از کادرها (اکتیوها)ی حزبی که در مارس ۱۹۳۷ برگزار شد، گفت: «ما باید این آموزش استالین را به‌خاطر بسیاریم که دوره‌ها و لحظاتی در زندگی جامعه، بویژه جامعهٔ ما، پیش می‌آید که قانون عقب می‌ماند و باید کنار گذاشته شود»<sup>۹</sup>. ویشینسکی واضح این اصل بود که یک متهم باید مسؤول تمامی فعالیت‌های گروهی که به آن تعلق دارد شناخته شود، حتی اگر هیچ ارتباطی با انجام یک جنایت نداشته و با آن موافق نبوده باشد. ویشینسکی عقیده داشت که در محاکمات مربوط به جنایت علیه دولت، اقرار متهم دلیل کافی برای اثبات جرم است. او وقیحانه اظهار می‌کرد که زندانیانی که گناهکار بودن خود را انکار می‌کنند، باید بیگناهی خود را ثابت کنند. او با چهل کامل نسبت به نقش آموزشی و سازماندهی قانون، آن را تا حد یک قید و اجبار ساده تنزل داد. به‌همین نحو در مورد نظام جدیدی که در اردوگاه‌ها و زندان‌ها اجرا می‌شد، توجیه‌های «علمی» عرضه کرد.

بدین ترتیب علم که می‌بایست مدافع قانونیت باشد، به وسیله‌ای شبه علمی برای دفاع از خودسری استالینی تبدیل شد. همچنین باید بخاطر داشت که نه تنها استالین به‌توانین امامی کشور اعتنائی نمی‌کرد، بلکه خود نظام قانونگزاری نیز محسوب و فاسد بود. قانون-گزاران به‌اشارة استالین هر نوع قانونی را وضع می‌کردند، حتی اگر با قواعد اساسی جامعهٔ سوسیالیستی مغایرت داشت.

در فلسفه، جزوهٔ کوچک استالین، ماتریالیسم دیالکتیک و

[xalvat.com](http://xalvat.com)

۹. به نقل از: [مسائل تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی]، ۱۹۶۴، شماره ۲، ص ۱۹.



نتایج استالیسیسم در زمینه هنرها و علوم ۶۸۲

ماتریالیسم تاریخی، نقطه اوج مارکسیسم - لنینیسم تلقی شد، ولی در واقع از رشد یک پژوهش واقعی فلسفی برای سالها جلوگیری کرد. مسائل تئوری شناخت، منطق، و روش‌شناسی علمی از طرف فلسفه‌دانان شوروی چندان مورد مطالعه قرار نگرفتند. پس روی، نه پیشرفت؛ در بسیاری از زمینه‌های تاریخ و فلسفه، ویژه در مطالعه ایده‌آلیسم المانی، قاعده این بود. به‌عنوان دفترهای فلسفی‌ترین توجیهی شد؛ و در واقع حتی از آثار کامل او هم حذف گردیده<sup>۱۰</sup>.

در زمینه ماتریالیسم تاریخی، تحقیق جامعه‌شناسانه مشخص، به سود قالبهای تئوریک کلی کنار گذاشته شد. فیلسوفان، داده‌های علمی را تحلیل نمی‌کردند، بلکه به‌نشخوار مثالها و دلایل انتخاب شده برای اثبات قالبهای پیش‌ساخته اکتفا می‌کردند. بدین ترتیب بود که فلسفه به‌حکمت قرون وسطائی (اسکولاستیک) مبدل شد. تقریباً به‌همین ترتیب، بسیاری از فلسفه‌دانان توصیه‌های لنین را در مورد پیوند ماتریالیسم دیالکتیک و علوم طبیعی، زیر پا گذاشتند. وقتی به‌یک تئوری مزاحم یا فقط غیر قابل فهم برخورد می‌کردند، برچسب ایده‌آلیستی یا متافیزیکی به آن می‌زدند. این عادت به‌زدن برچسبهای تعقیب‌آمیز به‌گرایشهای علمی مشخص و ملموس، نه‌تنها در فلسفه بلکه در علوم طبیعی نیز فاجعه‌بار بود. بسیاری از دانشمندان خود به‌خود به‌عنوان حاملان ایده‌تئوریک ارتجاعی برچسب خورده‌اند. عده‌ای از سرشناس‌ترین فیلسوفان، تئوری نسبیّت، ژنتیک، سیبریستیک و منطق ریاضی را فلسفه ایده‌آلیستی خواندند. و همه اینها، شکافی عظیم بین ماتریالیسم دیالکتیک و علوم طبیعی بوجود آورد که نتایجش حتی امروز هم احساس می‌شود.

xalvat.com

تعلیم و تربیت نیز در دوران کیش شخصیت لطمه فراوان دید. پاره‌ای از شخصیتها به‌بهاثه مبارزه با «انحراف» شروع به‌طرح تمام دستاوردهای دوران سالهای بیست و آغاز سالهای سی کردند. مثلاً ای. گک. لوبکا که در راس بخش تحصیلی کمیته مرکزی قرار داشت، در سال ۱۹۳۶ اظهار داشت که تئوری زوال اجتناب‌ناپذیر مدرسه،

۱۰. در سال ۱۹۵۶، و. کروژکف طرحی را در مورد چاپ چهارم آثار لنین به‌نظر استالین رساند. هنگامی که استالین در این طرح چشمش به‌دفترهای فلسفی و برخی دیگر از آثار لنین افتاد، با حساسیت گفت: «وفاداری به‌لنین را از اندازه خارج نکنید» کروژکف کنایه استالین را دریافت و تعدادی از آثار لنین را حذف کرد. به‌قتل از ت. یا چلیس.



آموزش را در شوروی کاملاً به‌فصاه کشانده است<sup>۱۱</sup>. تنها دلیلی که عرضه می‌شد نقل قول‌هایی از دو متخصص تعلیم و تربیت، و.ن. شولگین، و.م.و. کروپنینا بود که از سال ۱۹۳۱ به‌پند دیگر هیچ نقشی رسمی به‌سپه نداشتند. پ.و. رودنوف، منشی کرویوسکایا و کارمند سابق کمیساریای آموزش، وضع را، آنطور که در سال ۱۹۳۶ واقعاً وجود داشت، چنین توصیف می‌کند:

به‌طور خلاصه آنچه فقی شد محصول یک دوره کامل از تاریخ تعلیم و تربیت شوروی بود: دوره تکوین این تعلیم و تربیت، که طی آن اصول اساسی آموزش کمونیست پایه‌ریزی شد، نظام آموزشی پیش از مدرسه و مدارس چند فنی بوجود آمد و در آن کار و آموزش با هم تلفیق شدند... دوره‌ای که طی آن، پس از یک کار عمیق سیاسی و تربیتی روی معلمان، جنبش کودکان کمونیست بوجود آمد؛ دوره‌ای که طی آن متخصصان قدیمی به‌ساختن یک نظام جدید کشیده شدند؛ بین آنان و نظام شوروی نزدیکی ایجاد شد، انبوه عظیم شوریه‌های بورژوازی و خرده بورژوازی تعلیم و تربیت در پرتومارکسیسم مورد ارزیابی مجدد قرار گرفت. این دوره، دوره فعالیت‌های جسورانه و خلاق بود... دوره مباحثات شورانگیز... کادرهای آموزشی جدیدی از میان جوانان تربیت شدند، بی آنکه دست و دلبا بلرزند، بهترین معلمان را در مقام‌های مدیریت دستگاه اداری و مدارس عالی قرار دادند، این دوره... دوره لوفاچارسکیها، کرویوسکایاها، بونفرا، اسکریپنیکها... دوره تأسیس مجلات تعلیم و تربیتی، نه تنها در مسکو و لنینگراد و خارکوف، بلکه همچنین در ایالات بود (سورسیسرستک، اسوردلفسک، گورکی، دوستف، ایوانوو...). در این دوره آثار فراوانی در زمینه تعلیم و تربیت بوجود آمد و شکوفا شد که نه تنها جنبه آموزشی محض داشت، بلکه در عین حال تجربه واقعی کار آموزشی در شوروی را بین سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۳۶ عرضه می‌کرد.

ارزیابی کار تعلیم و تربیتی این دوره، بنحوی که در قطعنامه ۱۹۳۶ کمیته مرکزی انجام گرفت، باعث انحراف نظری و عملی تعلیم و تربیت شد، انحرافی که نتایج آن برای ما بسیار بیشتر از یک حادثه ساده تاریخی است.<sup>۱۲</sup>

۱۱. \* مدودف از «جزوه لوبف» (سپتامبر ۱۹۳۶) نقل قول منصلی کرده ولی عنوان این جزوه را ذکر نکرده است.

۱۲. ر.ک. به: Roudnev: «K voprosu o vossianovlenii istoricheskoi pravdy v pedagogicheskoi nauke» [درباره برقراری حقیقت تاریخی در زمینه علوم تربیتی]. \* این یادداشت - طبق اصطلاح مدودف - ظاهراً «دست‌نویس منتشر نشده‌ای است، قطعنامه کمیته مرکزی در سال ۱۹۳۶ به‌تصویبنامه چهار ژوئیه در مورد محکوم کردن «تعلیم و تربیت» ربط پیدا می‌کنند. ر. ک. به: *Dirakiny i postanovleniia sovetskogo pravitel'stva o narodnom obrazovanii* [رهنمودها و قطعنامه‌های حکومت شوروی در مورد آموزش] -



ایجاد سروصدا درباره «زیاده‌روپها»، پیش درآمد کاهش آموزش چند فنی بود، و این کاهش جز رهاکردن اصل لاتینی تلفیق آموزش و کار تولیدی معنایی نداشت. برنامه مصوب کمیته مرکزی در سالهای ۱۹۳۱-۱۹۳۲، که هر چند بسیار فروتنانه بود، ولی هیچ‌گاه واقعاً به مرحله عمل درنیامد، از آن پس کتار گذاشته شد. در برنامه‌های تحصیلی سال ۱۹۳۳-۱۹۳۴ در رشته‌های فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، ریاضیات و جغرافیا، تقریباً هیچ‌گونه توجهی به کاربرد عملی این علوم در صنعت و کشاورزی نشده بود. همزمان با آن، کارآموزی کار تولیدی بیش از پیش به کار در کارگاه و باغچه مدرسه محدود شد. تماس با کارخانه‌ها و بهره‌برداریهای کشاورزی کاهش یافت و تمرینهایی که هدفشان دادن تجربه مستقیم تولید به شاگردان بود، کتار گذاشته شدند.

در سال ۱۹۳۷، کروپسکایا نامه اعتراضی شدیدی به ارگپور فرستاد و در آن یادآوری کرد که چگونه مارکس و لنین بر تلفیق کار فکری و کار یدی تأکید می‌کردند بنحوی که افسراد تربیت شده، تواناییهای گوناگونی داشته باشند.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

در این مورد ما مجبور شدیم با استادان مدارس قدیمی که کار را تحقیق می‌کردند، مبارزه کنیم... در سالهای اخیر، آموزش کار در مدارس به صفر رسید. شیوه‌هایی از صنعتگری آموخته می‌شود؛ ولی کار یدی بیش از همیشه از تحصیل جدا شده است... تا چند روز دیگر کمیته مرکزی درباره حذف آموزش کار از برنامه درسی مدارس و تعطیل کارگاههای مدرسه‌ای تصمیم خواهد گرفت؛ این، یک تجدید سازمان کار یدی نیست، حذف کار یدی است. در این مورد با مهندسان، متخصصان کشاورزی، کارگران، اعضای کلخوزها و جوانان بحث نشده است؛ تنها از استادان قدیمی و معلمان رشته‌های مختلف نظرخواهی شده است.<sup>۱۳</sup>

امتالین و ژدانف، توجهی به نامه کروپسکایا نکردند. مدارس تحت هدایت آنان، بتدریج به «دبیرستانهای شوروی» مبدل شدند. نه تنها کار یدی کاملاً حذف شد، بلکه مشخصات دبیرستانهای قدیمی - که مدتها بود فراموش شده بود - مثل آموزش زبان لاتینی وجدائی مدارس دخترانه و پسرانه، دوباره ظاهر شدند. یدی ترتیب اصول اساسی آموزش کمونیستی را زیر پا گذاشتند و از این طریق به تحقیق

→ (مسکو، ۱۹۶۷) جلد ۱، ص ۱۹۰ تا ۱۹۳.

۱۳. بد نقل از: *Ouzhitei' skaja gazeta* [روزنامه معلمان]، ۲۰ فوریه ۱۹۶۲.



کار یدی و خلق کارگر دامن زدند.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

## ۷. پائین آوردن نقش لنین در تاریخ حزب

علوم اجتماعی همچنین از تلاشهای مودیانهای نطمه دید که برای بزرگتر جلوه دادن استالین نسبت به لنین صورت گرفت. استالین عوام فریبانه گفته بود: «من فقط شاگرد لنینم و هدفم این است که شاگردی شایسته او باشم»<sup>۱۴</sup>. اما در واقع او به مسمایی که لنین در تاریخ داشت حسادت می ورزید و می خواست جای او را به خود اختصاص دهد. در همان سال ۱۹۲۰، استالین در سخنرانی خود در مراسم بزرگداشت پنجاهمین سالگرد لنین، این نکته غیر منتظره را یادآوری کرد: «تاکنون هیچ کس در این باره سخنی نگفته است که رفیق لنین به اشتباهات خود در پاره ای از مسائل مهم اقرار کرده است.» او لنین را تئوریسینی تصویر کرد که از آنچه در کشوری می گذشت، فقط تصور مبهمی داشت، و در بحرانی ترین لحظات، پیش از انقلاب اکتبر، رهنمودهای غلطی به حزب داد. استالین یا مسخ واقعیتها، اعلام کرد که او - یعنی استالین - «دامها و پرتگاههای سر راهان» را روشنتر از لنین دیده بود. او طوری مقدمه چینی کرد که این فکر را تلقین کند که لنین به هنگام اختفایش در اواخر سال ۱۹۱۷، رهبری قیام مسلحانه را به «رهبران حی و حاضر» - یعنی قبل از همه به استالین - سپرده بود. او لنین را طوری معرفی کرد که انگار پسر او آنکه برای تهنیت گویی به کنگره پیروزمند شوراها از اختفا درآمد، فقط به تأیید کار او - یعنی استالین - اکتفا کرد.

در سال ۱۹۴۶، هنگامی که آثار کامل استالین منتشر شد، بخشی از سخنرانی او که به اشتباهات لنین ربط پیدا می کرد، به نحو معنی - داری برجسته شد. طبق گفته ب.و. پاکولف، استالین در این متن صد نوع تغییر وارد کرده بود. مثلاً این نکته کاملاً دروغ به آن اضافه شده بود:

و به رغم همه اخبارهای ایلنچ، ما از او پیروی نکردیم، ما راه خود را در تقویت شوراها ادامه دادیم و تا کنگره ۲۵ اکتبر شوراها، تا پیروزی قیام، امور را اداره کردیم<sup>۱۵</sup>.

۱۴. استالین، سوچی لنی، جلد ۱۳، ص ۱۰۵ (در مصاحبه با ارنست لودویگ، نویسنده آلمانی، در ۱۳ دسامبر ۱۹۳۱).

۱۵. همانجا، جلد ۴، ص ۳۱۷. متن اصلی در *Sbornik, 50 letie V.I. Lenina* منتشر شد (مسکو، ۱۹۲۰).



## نتایج استالینیسیم در زمینه هنرها و علوم ۶۹۱

در یادآوری نقش این دو رهبر طی انقلاب اکتبر، بالاخره کار را به آنجا رساندند که استالین را رهبر شماره یک قلمداد کردند. در بیستمین سالگرد انقلاب اکتبر، پرودا نوشت که قیام مسلحانه پتر و گراد توسط کمیته مرکزی «به رهبری استالین» تدارک دیده شد. هم‌زمان با آن، یک مجله تاریخی، افسانه مفصلی از این قضیه ساخت و نقش استالین را در جنگ داخلی بسیار بالاتر از نقش لنین شماره ۱۶. پس از ۱۹۳۵، افسانه دو رهبر به تمام دوره‌های تاریخ حزب، از ۱۹۰۵ به بعد، تمهیم داده شد.<sup>۱۶</sup> حتی بسیاری از نویسندگان اعلام کردند که استالین، همراه با لنین، یکی از بنیانگذاران حزب بود، و در رهبری همواره با لنین شرکت داشت و لنین در سالهای آخر زندگی‌اش، سخت تحت تأثیر استالین بود. به عنوان یک نمونه مهم، کالینین نوشت:

... رفیق استالین، همراه با لنین، حزب ما را بنیان گذاشت، ساخت و تثبیت کرد. او همراه با لنین، حزب، جنبش انقلابی و قیام اکتبر را رهبری کرد.<sup>۱۸</sup>

[xalvat.com](http://xalvat.com)

استالین خودسرانه تصمیم می‌گرفت که نه تنها چیزی باید راجع به لنین نوشته شود، بلکه چه اثری از خود لنین می‌تواند انتشار یابد. آثار کامل اخیر لنین - چاپ پنجم - حاوی بسیاری اسناد، نامه‌ها و مقاله‌های «جدید» است که در صندوقهای موسسه مارکسیسم - لنینیسم، و گاه در کلاسورهای شخصی استالین خاک می‌خورد، پاره‌ای از متون که در چاپهای دوم یا سوم، متعلق به سالهای بیست یا سی، در آثار کامل لنین آمده بودند، در چاپ چهارم که در سالهای چهل و پنجاه انتشار یافت، حذف گردیدند. از انتشار خاطرات درباره لنین جلوگیری شد و حتی نوشتن و انتشار یک بیوگرافی مستند از لنین نیز عملاً ناممکن گردید.<sup>۱۹</sup> کتابخانه‌ها نه تنها از خاطرات بلشویک‌هایی که «دشمن خلق»

۱۶. ر.ک. به: [مجله تاریخی]، ۱۹۳۷، شماره ۱۰، بخصوص صفحات ۲۴ تا ۲۶ و ص ۶۹ برای مقالات آ. فوخت و م. لورید. همچنین ر.ک. به: [بیوگرافی مختصر] ص ۸۲ و ۸۳، در مورد نقش استالین در جنگ داخلی.

۱۷. ر.ک. به: 1. Riabtsev, *Razrabotka V. I. Leninyam i I.V. Stalinyam ideologicheskikh osnov marksistskoi partii, 1902-1926 gody* [بررسی پایه‌های ایدئولوژیک حزب مارکسیستی توسط و. ای. لنین. و. ز. و. استالین از ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵].

۱۸. ر.ک. به: Kalinine, *K chestidesintilietu so dnia rojdenia tovarichtcha Stalina* [برای شصتمین سالگرد رفیق استالین] (مسکو ۱۹۳۹) ص ۸۹.

۱۹. در ۵ اوت ۱۹۳۸، کمیته مرکزی درباره رمان: *Bilet po istorii. tchast I* ←





اعلام شده بودند (مثل و. ای. نیوسکی، آنتونف - اوسهینکو و کت. ای. لوفف) بلکه حتی از آثار کروپسکایا، و.و. یونچ - پرونده ویچ و لونا - چارسکی هم خالی شدند.

در این تلاش برای قرار دادن استالین در جایی بالاتر از لنین، کاتانویچ تمصب خاص از خود نشان داد. او، روزی نزد استالین اظهار داشت: «همه ما می‌گوئیم لنینیسم، لنینیسم، اما مدتهاست که دیگر لنین در بین ما نیست. استالین پیش از لنین کار کرده و ما باید از استالینیسیم حرف بزنیم. گوشمان دیگر از لنینیسم پر شده است.»<sup>۲۰</sup> در آغاز سالهای سی، استالین با پیشنهادگورکی و یاروسلاوسکی در مورد انتشار بیوگرافی خودش، مخالفت کرد و بالحن اسرارآمیزی گفت: «هنوز زمان نوشتن چنین زندگینامه‌ای نرسیده است.» در سال ۱۹۳۷ هنگامی که بنگاه انتشارات کودکان Detgiz کتابی دربارهٔ کودکی استالین انتشار داد و آن را برای تأیید نزد استالین فرستاد، استالین نامهٔ زیر را برای دتگزین نوشت:

[xalvat.com](http://xalvat.com)

من با انتشار داستانهائی دربارهٔ کودکی استالین، کاملاً مخالفم. در این کتاب اشتباهات دربارهٔ وقایع، دروغها، مبالغه‌گوئیا و تعریف و تمجیدهای نامناسب فراوان است. نویسنده را دوستداران قصه‌های پریان، دروغگویان (شاید دروغگویان با حسن نیت) و فرصت‌طلبان گسراه کرده‌اند، و این، برای نویسنده، جای تأسف است، اما واقعیات همان واقعیاتند، ولی مطلب عمده در اینجا نیست. مطلب عمده آن است که در کتاب این گرایش وجود دارد که به خلق شوروی (و بطور کلی به خلقها)

→ *sem'la Oul'ianovych* نوشتهٔ Marietta Chaginian [سفر از ورای تاریخ، بخش اول: خانواده اولیانف] قطعه‌نامه‌ای صادر کرد و در ۲۶ اوت ۱۹۴۷ با کتاب *Chest'let s Leninyim: vospominaniya litchnogo chofera* [شش سال با لنین: خاطرات رانندهٔ شخصی او] نیز از طرف دبیرخانهٔ کمیتهٔ مرکزی همین معامله شد. این دو کتاب تنها پس از آنکه کنگرهٔ بیستم این دو قطعه‌نامه را لغو کرد، منتشر شدند. (ر.ک. به *Spravotchnik partiinogo rabotnika* [راهنمای عضو حزب]، مسکو، ۱۹۵۷، ص ۳۶۴). در دوره‌ای که این قطعه‌نامه‌ها منتشر بود، صلا مافع انتشار آثار دربارهٔ لنین شد.

۲۵. اینکه تملق‌گویان استالین تا کجا قصد داشتند پیش بروند، مسأله‌ای است که می‌توانیم به برکت شعری که در آغاز سالهای پنجاه در کمومولسکایا پرودا چاپ شد، تصویری از آن بنسبت بیادیم، شعری که در آن اقتضار «GOELRO» یعنی طرح ایجاد شبکهٔ برق روسیه، به استالین نسبت داده شده‌است. همچنین تذکر این نکته بیجا نیست که طی دورهٔ کیهی شخصیت تعداد کتابهایی که از استالین منتشر شد، ده برابر کتابهای مارکس و انگلس و ۲/۵ برابری کتابهای لنین بود.



## نتایج استالینسم در زمینه هنرها و علوم ۶۹۳

کیش شخصیت رهبران و قهرمانان خطاناپذیر را القا کند. این کار خطرناک و زیانبخش است. تئوری «قهرمانان و توده‌ها» بلشویکی نیست، متعلق به سوسیالیستهای انقلابی است. سوسیالیستهای انقلابی می‌گویند «قهرمانانند که خلق را می‌سازند، توده پست مردمان را به یک خلق تبدیل می‌کنند» بلشویکیها جواب می‌دهند: «خلق است که قهرمانان را می‌سازد.» این کتاب آب به آسیای سوسیالیستهای انقلابی می‌ریزد و به آرمان بلشویکی همه ما لطمه خواهد زد. به عقیده من، باید آن را سوزاند.

ژ. استالین ۲۱

در دوره بعد از جنگ، استالین این نوع پرخاشهای عوام‌فریبانه را کنار گذاشت. در پایان سالهای چهل او نه تنها پیشنهاد انتشار پیوگرافیش را پذیرفت، بلکه در نگارش آن نیز از نزدیک‌دعالت کرد و بویژه در مواردی که فکر می‌کرد به حد کافی از او تمجید نشده، یادداشت‌های متعددی به خط خود افزود. پاره‌ای از این تمهینت‌گوئیهای استالین به خودش، در کنگره بیستم حزب توسط خروشچف خوانده شد. هیئت‌انگیزتر از همه این ادعا بود که «استالین بخود اجازه نمی‌داد کوچکترین علامتی از غرور، خودپستدئ و خودستایی نشان دهد». هفتادمین سالروز تولد استالین با شکوهی باورنکردنی برگزار شد. یک نویسنده سرشناس اظهار داشت که تسلیهای آینده، دوران استالین را «دوران عدالت» خواهند خواند و شاید روز تولد او را به عنوان مبدأ تاریخ تازه‌ای انتخاب کنند و آن را «روز رحمت» سال ۱ بنامند<sup>۲۲</sup>. دو ماه بعد از آن، نویسنده دیگری در همان روزنامه این سطور ستایش‌آمیز را نوشت:

xalvat.com

... اگر در کار خود به مشکلی برخوردید، یا اگر ناگهان به توانایی و ظرفیت خود شک کردید، به او ببیندیشید، به استالین، و اعتمادی را که به آن نیاز دارید باز خواهید یافت. اگر در لحظه‌ای خود را خسته احساس کردید که نمی‌بایست خسته باشید، به او ببیندیشید، به استالین، و کارتان راه خواهد افتاد. اگر در پی آنید که تصمیم درستی بگیرید، به او ببیندیشید، به استالین، و تصمیمتان را خواهید گرفت: «استالین گفت معادلی «خلق چنین می‌ندارد» است. «خلق گفت» یعنی: «استالین چنین ببیندیشید»<sup>۲۳</sup>.

۲۱. [مساقل تاریخ]، ۱۹۵۳، شماره ۱۱، ص ۲۱.

۲۲. پراودا، ۱۸ دسامبر ۱۹۴۹.

۲۳. پراودا، ۱۷ فوریه ۱۹۵۰.



طبق آنچه در کنگره بیستم فاش شد، شخص استالین بود که متن سرود ملی شوروی را انتخاب کرد، متنی که در آن حتی کلمه‌ای هم از حزب کمونیست نبود اما سرامر، سرودی در ستایش استالین بود: «استالین به ما آموخت که به خلق، به کار، به کارهای برجسته ایمان داشته باشیم، او به ما الهام داد.» مدتها موزه انقلاب مسکو به موزه هدایائی مبدل شده بود که به استالین تقدیم کرده بودند.

در زمان زندگیش، به طور دائم پشاهائی به افتخار او در تمام کشور ساخته می‌شد. در ۲ ژوئیه ۱۹۵۱، استالین در جلسه شورای وزیران تصویبنامه‌ای را امضا کرد که در آن برپائی مجسمه فول-پیکری از او، روی کانال ولگا - دن پیش‌بینی شده بود، و روز ۴ سپتامبر همان سال سی و سه تن برنز برای ساختن این مجسمه سفارش داد. چگون عظمت‌طلبی او همراه با قدرت و اهتبارش افزایش یافت. در سالهای سی، او آشکارا لباس ساده سرپازی بتن می‌کرد؛ در پایان زندگیش هیچ‌گاه بدون لباس مارشالی بیرون نمی‌رفت. او حتی عنوان ژنرال‌سیسم را گرفت که در تمام طول تاریخ روسیه پیش از او تنها به سه نفر داده شده بود: آ.د. متشیکف، دوست مورد علاقه پتر کبیر، شاهزاده آنتون اولریخ، شوهر ملکه «آن»، و آ.و. سوورف. در کشورها های خارج، در زمان استالین، تنها همپانکایشک و فرانکو، این عنوان را به خود داده بودند.

xalvat.com

### ۳. مسأله میراث و اشتباهات تئوریک استالین

امروز همه می‌پذیرند که میراث تئوریکی که از استالین بجا مانده، بسیار اندک است. فهرست مسائلی که او به حل آنها کمک کرده، زود پایان می‌رسد. از سوی دیگر، بسیاری از مطالبی که می‌بایست در دوران استالین حل شود، حل نشده مانده. آثار تئوریک استالین را می‌توان به سه گروه عمده تقسیم کرد. گروه اول، آثار عامه فهم، مثل اصول لنینیسم را در بر می‌گیرد. در این آثار نظرات بدیع‌چندانی وجود ندارد، و پیوسته از نقل قولهایی که از مارکس، انگلس و لنین گرفته شده، تشکیل می‌شود. شاید آنها شود که این آثار از نظر عامه فهم کردن مطلب، کارهای برجسته‌ای شمرده می‌شوند. ۴۶. اما در

۴۴. مثلا يك تاريخ‌نگار برجسته شوروی در ژوئن ۱۹۶۵ در کنفرانسی در کریف اظهار داشت که او هنوز جزوه طاریالیسم دیالکتیک و مائریالیسم تاریخی را در زمینه آثار عامه فهم مارکسیستی، يك اثر کلامیک می‌داند.



## نتایج استالینیسیم در زمینه هنرها و علوم ۶۹۵

يك بررسی دقیق، ضعیفشان آشکار می‌شود. استالین در پی آن نبود که توده‌ها را به‌درك نظریه اصیل مارکسیستی برساند؛ او هالبا تئوریه‌ها را تا حد قالبهای ساده شده تنزل می‌داد. او در واقع در این کار به‌درجه استادی رسیده بود. او همواره می‌کوشید شعارها و فرمولهای ساده گرایانه‌ای را پیش بکشد که بتوانند در توده‌ها اثر کنند، بی‌آنکه نگران آن باشد که آیا با واقعیت هم تطابق دارند یا نه. در این مورد، روشهای استالین، او را يك عوام‌فریب پر تجربه نشان می‌دهند؛ و این امر را می‌توان یکی از دلایل موفقیت او دانست. بسیاری دیگر از عوام‌فریبان نیز از روشهای مشابهی استفاده کرده‌اند. مثلا هیتلر می‌گفت:

[xalvat.com](http://xalvat.com)

مسائل سیاسی پیچیده و درهینند... من... آنها را برای شما ساده کرده‌ام و به ساده‌ترین شکل درآورده‌ام. توده‌ها این مطلب را فهمیدند و به دنبال من آمده‌اند.<sup>۲۵</sup>

همچنین، این نیز دیگر رازی نیست که استالین غالب تفسیرهای خود را از دیگران به‌عاریت می‌گرفت، بی‌آنکه به‌این کار اذعان کند. مقاله او درباره ملیت‌ها که متعلق به‌دوره قبل از انقلاب است، از این نقطه نظر نمونه گویائی است. این اثر که در دوران گیش شخصیت، مدام به‌عنوان اثری اساسی درباره مسئله ملی از آن یاد می‌شد، در واقع بخشی از يك منتخب نوشته‌های مارکسیستی درباره این مسئله بود. همین درباره آن گفته بود که يك «مقاله عالی» است.<sup>۲۶</sup> اما او از بسیاری از مقالات و جزوه‌های دیگر درباره مسئله ملی، که در آن زمان انتشار یافته بود، از جمله از آثار ا.ن. لولا (استپانیوک) و پ. ای. استوچکا (وترن) نیز با همین لحن ستایش‌آمیز سخن گفته بود. اینک که به‌عقب می‌نگریم، ممتای تاریخی اثر استالین را ناچیز می‌بینیم. مثلا یو. ای. سمف<sup>۲۷</sup> تفاوت بین تحلیل استالین، براساس تعریفی مجرد از «ملت»، و برخورد لنینی اصیل بر اساس تحلیل

۲۵. به‌نقل از *Sotsial'naja priroda religii* [ماهیت اجتماعی مذهب] نوشته

Iou A. Levada (مسکو، ۱۹۶۵)، ص ۲۳۵.

۲۶. لنین، یوتوله‌سویزانه، جلد ۴۸، ص ۱۶۹.

۲۷. رگ، به‌مقاله او، *Iz istorii teoreticheskoi raznabotki V.I. Leninym nationalnogo voprosa* [چکیده‌ای از تاریخ مطالعه نظری مسئله ملی توسط

لنین] *Narody Azii i Afriki* [خلفهای آسیا و آفریقا]، ۱۹۶۶، شماره ۴، ص ۱۶۱ و صفحات بعد.



مشخصی از يك جنبش ملی واقعی را نشان داده است. علاوه بر آن، مشخصاتی که استالین برای تعریف «ملت» آورده آشکارا از کارل کائوتسکی و اوتوپائز گرفته است. استالین فقط اندکی حُرز بیان مطلب را تغییر داده و به عنوان مثال «مصلحت ملی» را به «اشتراک تربیت روحی Sklad» که به صورت اشتراک فرهنگت ظاهر می‌کند» مبدل کرده است.<sup>۲۸</sup>

بررسی سرچشمه‌های اصول لنینیسم از این هم روشن کننده‌تر است. این اثر که ابتدا صورت کنفرانسیومی را داشت که در اوائل آوریل ۱۹۲۴ در دانشگاه اسوردلفسک داده شده بود، در آوریل و مه همان سال در روزنامه پراودا پچاپ رسید. اما درست در همین زمان استالین کتاب ف.آ. کزنوفونتف، موسوم به «دکترین انقلاب نزد لنین» را در دست داشت. کزنوفونتف که استالین را در مطالعه مسائل تئوریک یاری می‌داد، درست پس از اینکه استالین دست‌نویس او را خواند، به تاشکند فرستاده شد. بنا برپاره‌ای شایعات، کزنوفونتف به تصاحب بسیاری از فرمولهای خود توسط استالین، اعتراض کرد. بزودی، با انتشار کتاب کزنوفونتف این شایعات تأیید شد. نویسنده کتاب در پیشگفتار خود، تاریخ و محل دقیق نگارش اثرش را مشخص کرده بود:

xalvat.com

دانشگاه اسوردلفسک، اکتبر - نوامبر ۱۹۲۳. انتشار نسبتاً دیر هنگام این کتاب (۱۹۲۵) به‌سبب آن بود که دست‌نویس آن ابتدا توسط م. ن. لیادف خوانده شد، و پس از آن از آوریل تا ژوئن، برای تصحیح لهائی نزد رفیق استالین ماند.<sup>۲۹</sup>

پیشگفتار، تاریخ ژانویه ۱۹۲۵ را داشت، و برای آنکه نشان داده شود متن کتاب قبلاً نوشته شده، تاریخ پایان نگارش کتاب در آخر آن آمده بود: ۱۳ مارس ۱۹۲۴. مقایسه ماده کتابهای استالین و کزنوفونتف مشابهت‌های زیادی را در فصل بندی، در عرضه فکرهای اساسی و در تعاریف پایه‌ای نشان می‌دهد. کزنوفونتف این فکس را

۲۸. استالین، سوچی نی یا، جلد ۲، ص ۲۹۶. در این جلد از آثار منتخب او که در سال ۱۹۴۶ انتشار یافت، استالین تعریف خود را آنگه تغییر داد، اما همانطور که سننغ یادآور می‌شود، تعریف جدید هم بهتر از تعریف سابق نیست، زیرا شمارش ساده مشخصات را نمی‌توان تعریف رضایت‌بخشی از «ملت» تلقی کرد.

۲۹. ر.ک. به: Outchenie Lenina a revolioutshi [دکترین انقلاب نزد لنین] نوشته: F. Ksenofontov (مسکو، ۱۹۲۵).



## نتایج استالینیسیم در زمینه هنرها و علوم ۶۹۷

ره می‌کنند که لنینیسم تنها یک «مارکسیسم عملی» یا یک «مارکسیسم منطبق شده بر واقعیات روسیه» است. او بر این نکته تأکید می‌کند که لنینیسم چیزی بسیار بیشتر از این است؛ لنینیسم «علم انقلاب پرولتری در شرایط امپریالیسم، یعنی تئوری و عمل انقلاب پرولتری» است.<sup>۳۰</sup> استالین هم همان فکر را رد می‌کند و به همین نتیجه می‌رسد:

لنینیسم، مارکسیسم دوران امپریالیسم و انقلاب پرولتری است، یا به بیان دقیقتر، تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتری به‌طور اعم، و تئوری و تاکتیک دیکتاتوری پرولتاریا به‌طور اخص است.<sup>۳۱</sup>

[xalvat.com](http://xalvat.com)

استالین همچنین نظرات کزنفونتف را در باره روابط بین مسئله ملی در کشورهای مستعمره و انقلاب پرولتری در کشورهای پیشرفته، بازگو می‌کند.<sup>۳۲</sup> همچنین در تحلیلهای آنان از دیکتاتوری پرولتاریا، شباهت حیرت‌انگیزی وجود دارد. استالین در نامه‌ای به کزنفونتف به تاریخ ژوئیه ۱۹۲۶، اذعان کرد که کزنفونتف او را در تدوین اصول لنینیسم اندکی یاری کرده است. اما در سال ۱۹۲۶، هنگامی که کزنفونتف از استالین اجازه خواست که نامه‌اش را نقل کند، استالین درخواست او را رد کرد.<sup>۳۳</sup> این اختلاف درباره این که کدامیک از دو اثر بر دیگری تقدم داشته است، سرانجام بنحوی کاملاً استالینی حل شد: در سال ۱۹۳۷ کزنفونتف بازداشت شد و در یک جلسه بازجویی بقتل رسید.

دومین گروه از آثار استالین شامل نوشته‌هایی است که به مسائل مشخص در ارتباط با ساختمان سوسیالیسم و مسائل تئوریک که تا آن زمان برای مارکسیسم مطرح نبوده است، اختصاص دارد. در اینجا نیز چیز بدیعی بچشم نمی‌خورد. نظراتی که تبلیغاتچیهای کیش شخصیت، به‌عنوان اکتشافات بزرگ، درباره‌شان هیاهو پراه انداختند، در واقع چیزی جز مطالب مبتدل و ناچیز نیستند. اما باید اعتراف کرد که در هنر قالب زدن مطالب مبتدل به‌جای نظرات مهم، استالین به‌درجه استادی رسیده بود. و باز، یک‌بار دیگر، این به‌اصطلاح نوآوریها، چیزی جز دستبردهای شرم‌آور به آثار دیگران نبود. به‌عنوان مثال

۳۰. همانجا، ص ۱۶.

۳۱. استالین، سوچی‌تی‌یا، جلد ۶، ص ۷۰ و ۷۱.

۳۲. مقایسه کنید: کزنفونتف، ص ۸۲ و ۸۳، با استالین سوچی‌تی‌یا، جلد ۶، ص ۱۴۱ تا ۱۴۳.

۳۳. استالین، همانجا، جلد ۹، ص ۱۵۲.



استالین به خاطر انتقاد عمیقش از انحرافهای مکانیستی و ایده‌آلیستی فلسفه مارکسیسم، مدت‌ها اعتبار پیدا کرد. در واقع او فقط خلاصه‌ای بی‌شبهت مناده شده، به حاصل مباحثه مفصلی که قبلاً صورت گرفته بود، افزوده است. به همین ترتیب «شش شرط» مشهور او برای ساختن سوسیالیسم از لحاظ اقتصادی، خلاصه‌ای است از مباحثاتی که در ژوئن ۱۹۳۱، در کنفرانسی از مدیران مؤسسات، بعمل آمده بود. این شش شرط گاه جدا از هم و گاه باهم از طرف بسیاری از مدیران، چه در خود کنفرانس و چه در اسناد مقدماتی کنفرانس، عرضه شده بود - مثلاً در گزارشی یکی از کمیسیونهای کمیته مرکزی، که در کارخانه‌های منطقه مسکو به تحقیق پرداخته بود<sup>۳۴</sup>.

همین حکم درباره «کشف» رئالیسم سوسیالیستی توسط استالین صادق است. یو.ب. بورف نشان داده است که جستجوی این مفهوم یک کار وسیع‌جمعیتی در اواخر سالهای بیست و آغاز سالهای سی بود. عده‌ای از نویسندگان برای مشخص کردن ادبیات شوروی اصطلاح «رئالیسم پرولتری» را پیشنهاد کرده‌اند. مایاکوفسکی، شخصاً اصطلاح «رئالیسم متعهد» را ترجیح می‌داد. در مه ۱۹۳۲، در سرمقاله‌ای در *لیتراتورنایا گازتا* اصطلاح «رئالیسم انقلابی سوسیالیستی» بکار رفت. ای. کولیک، رئیس اتحادیه نویسندگان اوکراین، طی جلسهای که در ماه ژوئن در خارکف برگزار شده این اصطلاح را به روشنی بیان کرد:

اگر نویسنده‌ای دقیقاً واقعیت را در آثارش منعکس کند، در این صورت او به‌طور عمده یک رئالیست و روشنی‌رئالیسم است. حال، اگر این نویسنده کسی باشد که از بر قلمه رژیم شوروی پشتیبانی کند، معنایش آن است که نویسنده‌ای انقلابی است و روشش هم انقلابی است. اگر این نویسنده بکوشد که در ساختمان سوسیالیسم و در ایجاد یک ادبیات سوسیالیستی شرکت کند، در این صورت روشش سوسیالیستی است. به این دلیل، فقط روشی که باید راهنمای همه ما باشد، روشی است که باید آن را رئالیسم انقلابی سوسیالیستی خواند<sup>۳۵</sup>.

روز ۲۶ اکتبر ۱۹۳۲ در حدود چهل و پنج نفر در خانه گورکی جمع شدند و از رئالیسم سوسیالیستی صحبت کردند. استالین در پایان جلسه سخن گفت و هنگامی که دکترین ادبیات شوروی را «رئالیسم

۳۴. در مورد فرمول بندی استالین ر.ک. به: *سوجی‌نی‌یا*، جلد ۶۳، ص ۵۱ تا ۸۰.  
۳۵. به نقل از: *Vvedenie v estetiku* [مداخلی به زیبایی‌شناسی] نوشته: Borev (مسکو، ۱۹۶۵) ص ۲۳۱ و ۲۳۲.



سوسیالیستی» نامید، در واقع چیزی را تکرار کرده که قبلاً بسیاری از شرکت‌کنندگان در جلسه گفته بودند. همین عدم پندامت و اصالت را در انتقادهای دیررس استالین علیه مکتب زبان‌شناسی ن.یا. مار می‌توان دید. بسیار پیش از انتشار مقاله استالین درباره زبان‌شناسی در سال ۱۹۵۰، فکرهاهایی که او در کتابش بازگو می‌کند، بکرات توسط مخالفان مار، از جمله آگاه‌میسین و.و. وینوگرادف، که استالین را در تهیه مقالاتش یاری فراوان داد<sup>۳۶</sup>، عنوان شده بود.

تاریخ مختصر حزب کمونیست اتحاد شوروی، توسط پست کمیسیون ویژه نوشته شده، اما غالباً به آن، به‌عنوان کتابی از استالین استناد می‌شود. در سال ۱۹۳۸، م. ساموئیلف، نماینده سابق بلشویک در دوما که مدیریت موزه انقلاب را برعهده داشت، نامه‌ای به استالین نوشت و از او تقاضا کرد چند برگه از دست‌نویس کتاب مزبور را بفرستد تا در موزه به‌معرض تماشا گذاشته شود. استالین نامه او را همراه با پاسخ زیر به او برگرداند:

رفیق ساموئیلف، تصور نمی‌کردم شما با من و سالی که دارید، به چیزهایی چنین بی‌اهمیت توجه کنید، حال که کتاب در میلیونها نسخه منتشر شده، دیگر دست‌نویسش را برای چه می‌خواهید؟ می‌توانید مطمئن باشید که من همه دست‌نویسها را سوزانده‌ام.  
ژ. استالین.

به بیان دیگر او دست‌نویسهای را سوزانده بود که هرگز وجود نداشتند.

همچنین استالین نویسنده قانون اساسی نبود، هرچند که آن را «قانون اساسی استالین» می‌نامیدند. کار نگارش به‌عهده گروه بزرگی از افراد، از جمله بوخارین و یاکوولف بود که بعدها اعدام شدند. همین‌طور تدوین منشور راهنمای مزارع اشتراکی که به «منشور استالین» شهرت یافت، کار یک کمیسیون ویژه بود. تئوری عوامل ثابت و عوامل متغیر جنگ، که تبلیغاتچیها آن را بزرگترین کشف استالین در زمینه هلم نظامی قلمداد می‌کردند، شباهت حیرت‌انگیزی به نظرات ژنرال ساموئیلین دارد. او که در آغاز جنگ در ستاد کار می‌کرد، از طرف استالین مأمور شد یک تحلیل قیاسی از توانایی نظامی آلمان و شوروی بعمل آورد. گزارشی که حاصل این تحلیل بود، «عوامل ثابت جنگ» نام داشت<sup>۳۷</sup>.

۳۶. ر.ک. به آغاز همین فصل، زیرنویس ۲.

۳۷. به نقل از و. نوویراتس.





گروه سوم از آثار استالین حاوی پاره‌ای نظرات بدیع است. ولی استالین بسیار کمتر از برخی دیگر از همگامان مشهور لنین دارای چنین نظراتی است، و غالب اینگونه آثار او نیز به‌سالمای قبل از ۱۹۳۰ تعلق دارند. البته اشتباه است که بخواهیم این آثار را فقط به‌خاطر آنکه به‌استالین تعلق دارند تفی کنیم (به‌همین ترتیب نباید بسیاری از کارهای نظری ارزشمند بوخارین و رهبران دیگر اپوزیسیون سابق را دور ریخت). اما یادآوری این نکته نیز ضرورت دارد که در آثار بدیع استالین، اشتباهات بر دیدگاههای درست می‌چربند. لیست دستاوردهای نظری مثبت او کوتاه، و لیست اشتباهاتش طولانی است.

سرچشمه همه اشتباهات نظری استالین، کمبود آموزش پایه‌ای او، ضعف او در فراگیری تئوری، شناخت ناکافی و گرایش ذاتی او به‌قالبی اندیشیدن بود. او عادت داشت نظریه‌ای از لنین را، که می‌توانست در گذشته معتبر باشد، بگیرد و از آن قانونی صادق در هر زمان و مکان بسازد. بر‌خورد او به‌تئوری فی‌نفسه نادرست بود. او تئوری را از واقعیت ملموس نتیجه نمی‌گرفت، بلکه آن را مجبور به‌متابعت از امپال خود می‌کرد. آن را تابع و ضمیمه و موقعیتهای گذرا می‌ساخت، و خلاصه در يك کلام، تئوری را سیاست‌زده می‌کرد. او برای اینکه کارش را کامل کرده باشد، به‌کادرهای حزبی و محافل علمی تلقین کرد که در برابر تئوری رفتاری برده‌وار داشته باشند. جز استالین هیچ‌کس حق نداشت نظریه تئوریک را که از طرف یکی از کلاسیکهای مارکسیسم-لنینیسم عنوان شده بود مورد شک قرار دهد یا آن را تصحیح کند. این حکم بویژه در مورد نظرات خود استالین صادق بود.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

در اینجا فقط می‌توان به‌ذکر چند نمونه بدون واره شدن در شرح و تفصیل مطلب، اکتفا کرد. از همان سال ۱۹۲۶، یعنی مدت‌ها پیش از آنکه اتحاد شوروی، کشورهای سرمایه‌داری را از نظر اقتصادی به‌سارزه بخواند، استالین اعلام کرد که کشور زیربنای اقتصادی يك جامه سوسیالیستی را ساخته است. «وظیفه‌ای بسیار آسانتر» باقی مانده بود: تکمیل این پایه و اساس، توسط روبنائی متناسب با آن. در واقع ایچا روبنای سوسیالیستی، بویژه اخلاق سوسیالیستی، اسری است فوق‌العاده طولانی و مشکل، مشکلتر از گرفتن کارخانه‌ها از دست سرمایه‌داران. با این‌حال فقط سه سال بعد، استالین در مقابل کنگره هیجدهم حزب اظهار داشت که ساختمان سوسیالیسم به‌پایان رسیده است. اعلام چنین مطلبی در سالهای ۱۹۳۹-۱۹۳۸، بسیار زودرس و خطرناک



بود. همین وضع در مورد انقلاب فرهنگی پیش آمده ۲۸. استالین در کنگره هیجدهم اعلام کرد که این انقلاب، در فاصله کنگره هفدهم حزب (۱۹۳۴) تا کنگره هیجدهم، به انجام رسیده است. همانطور که ل. م. زاک در تحقیق خود نشان داده است، این فشردگی انقلاب فرهنگی در یک دوره چند ساله، هدفش آن بود که رهبری تغییرات فرهنگی بنیادی را تنها به شخص استالین نسبت دهد.

xalvat.com

در باره مسأله مبارزه طبقاتی در شوروی، استالین موضعی متضاد داشت. در ۱۹۳۴، او انجام برنامه دوم پنج ساله را وسیله رسیدن به حذف طبقات قلمداد کرد، و در ۱۹۳۶، در مصاحبه یا روی هوازد، مدیر مطبوعات امریکائی اظهار داشت که در اتحاد شوروی طبقات از بین رفته‌اند. اما از سوی دیگر، او بر این نکته پافشاری می‌کرد که هرچه کشور به سوی پیروزی کامل سوسیالیسم پیشتر برود، جنگ طبقاتی شدیدتر خواهد شد. در واقع جنگ طبقاتی می‌بایست از میان رفته باشد. از جمله به این دلیل ساده که بدون حذف کامل طبقات استثمارگر در شوروی، از پیروزی سوسیالیسم نمی‌توان حرف زد.

استالین در مورد مسأله مراحل رشد دولت شوروی و نقشهای آن، ابهام و سردرگمی زیادی ایجاد کرد. طبق طرح کاملاً ساده‌گرایانه او، سازماندهی اقتصاد و دگرگونی فرهنگی، نقشهای بسیار رشد یافته‌ای در مرحله اول دولت تلقی می‌شدند. نقش پاسداری از مالکیت سوسیالیستی نیز، در این طرح، فقط در مرحله دوم ظاهر می‌شد. استالین نقش خارجی دولت شوروی را به دفاع در مقابل تهاجم خارجی محدود می‌کرد. او بر نقشهای بسیار مهمی چون مبارزه برای صلح و برابری حقوق بین ملتها و نیز برگسترش روابط اقتصادی و فرهنگی بین ملتها تأکید نمی‌کرد.

کم جلوه دادن اهمیت انقلاب اکتبر، که سخنانی استالین درباره لنینیسم و تروتسکیسم ۲۹ مین آن بود و سپس تومست تاریخ‌نگاران شوروی تکرار شد، نظری اشتباه‌آمیز و مغرضانه بود ۴۰.

۳۸. \* انقلاب فرهنگی یعنی تلاش در راه ایجاد یک «فرهنگ سرخ» به جای فرهنگ بورژوازی، یعنی اینتلیجنسیا را از موضع خصومت یا بیطرفی نسبت به رژیم شوروی، به موضع تمهید کامل کشاندن.

۳۹. \* این سخنرانی در پایان سال ۱۹۲۴ ایراد شد.

۴۰. ر. ک. به نقد این نظر در مجموعه «Lenin i Oktjabr' skoe vooroujennoe voostanie v Petrograde [لنین و قیام مسلحانه اکتبر در پتروگراد]»



بویژه هنگامی که استالین ادعا می‌کند اشتراکی‌گردن کشاورزی، از نظر نتایجی که بدنبال داشت، انقلابی در حد انقلاب اکتبر بود، هیچ‌کس نمی‌تواند یا او موافق باشد.

در نظر لنین، دیکتاتوری پرولتاریا، نظامی مبتنی بر زور، و نه بر قانون، بود. اما اگر اظهار نظرهای او را از متن کلی‌شان بیرون بکشیم، به‌نیمچه حقیقت‌های گمراه‌کننده‌ای مبدل می‌شوند، او به‌یقین موافق نبود که برای رسیدن به یک هدف، از هر نوع وسیله‌ای می‌توان استفاده کرد. لنین و سایر پلشویک‌های حقیقی، حتی در سخت‌ترین موقعیت‌ها، هرگز فکر نمی‌کردند که مجازند به هرکاری دست بزنند. از این‌هم بالاتر، وقتی لنین از قدرت مبتنی بر زور و نه بر قانون سخن می‌گفت، بر این نکته تأکید می‌کرد که منظور از قانون، قوانین دولت بورژوازی است که برای به‌پیروزی رساندن انقلاب پرولتری می‌بایست آنها را خرد کرد<sup>۴۱</sup>. او همواره بر ضرورت رعایت دقیق قوانین جدید شوروی، که می‌بایست حامی دیکتاتوری پرولتاریا در مبارزه با دشمن باشد، پافشاری می‌کرد<sup>۴۲</sup>. شرایط فوق‌العاده جنگ داخلی مستلزم اقدامات فوق‌العاده بود، اما لنین بر استثنائی بودن این تجاوزه‌ها به حکومت قانون تأکید داشت<sup>۴۳</sup>. استالین به‌نوبه خود حوزه انطباق این نظر را که دیکتاتوری پرولتاریا نظامی است مبتنی بر زور و نه بر قانون، و تمام دوره‌گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را دربر می‌گیرد، به‌عمد گسترش داد. به‌بیان دیگر برای استالین نه قانونیت انقلابی، بلکه بی‌قانونی یکی از خطوط مشخصه دیکتاتوری پرولتاریا شمرده می‌شد.

xalvat.com

استالین تئوری انقلاب سوسیالیستی را هم مسخ کرد. او نظر لنین درباره امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور را گرفت و از آن یک تئوری جدید و کامل از انقلاب ساخت، او یدین ترتیب حد و مرزی دقیق و قاطع به‌رشد بعدی تئوری انقلاب سوسیالیستی تحمیل کرد و یک عنصر اساسی لنینیسم را از مارکسیسم جدا ساخت. تاریخ مارکسیسم در موارد دیگری نیز مسخ شد. استالین که در مورد وجود افکار کمونیستی قبل از مارکس شک داشت و سوسیالیست‌های خیال‌پرست را تحقیر می‌کرد

— (مسکو، ۱۹۶۴)، ص ۳۷ و ۳۸.

۴۱. لنین، پلنوتیه سوپرائیه [آثار کامل]، جلد ۶۰، ص ۱۶.

۴۲. همانجا، جلد ۳۷، ص ۱۲۹، و جلد ۳۹، ص ۳۹ تا ۱۵۶.

۴۳. همانجا، جلد ۳۷، ص ۱۲۹.



(تا حدی به دلیل اینکه آنان را نمی‌شناخت) سرچشمه‌های سوسیالیسم علمی را مسخ و تحریف کرد. او همچنین ارزیابی مسخ شده‌ای از توده‌گرایان یا نارودنیکهای روسیه عرضه کرد. تاریخ مختصر حزب کمونیست اتحاد شوروی آنان را «مخالفتان مارکسیسم» نامید، حال آنکه نخستین نارودنیکها در دوره‌ای فعالیت می‌کردند که مارکسیسم در روسیه وجود نداشت. او تنها از اشتباهات ایشان صحبت می‌کند و این امر یا ارزیابیهای مارکس، انگلس و لنین مطلقاً مطابقت ندارد. نظرات توده‌گرایان دربارهٔ ترور و در مورد رابطهٔ فرد و توده‌ها بنحوی کاملاً ساده‌گرا و مسخ شده عنوان گردیده است. تاریخ مختصر ادما می‌کند که «ارادهٔ خلق ۱۹۱۷» برای جنبش انقلابی کشور ما فقط ضرر داشته است. جنبش توده‌گرا، برای استفاده‌های بمبدی، کلا نیروئی ضد انقلابی قلمداد شده است. و اما پله‌خائف که از توده‌گرایی به مارکسیسم گرائید، دستاورد تئوریک او بنحوی یک‌جانبه و پیشاپیش خصمانه، مورد قضاوت قرار گرفته است.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

ا.ل. سلزنف، بر اشتباهات استالین در نحوهٔ برخوردش با میراث تئوریک مارکس، انگلس و لنین انگشت گذاشته است. استالین عملاً از موضوعهای مهمی چون مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا در نظام سوسیالیستی، از جمله مسائل جنگ و صلح، خافل ماند. او همچنین به نظرات مارکس در مورد ماهیت کمونیسم و مراحل گذار تا تحقق نهائی آن، توجه چندانی نکرد. اما راجع به نوشته‌های مارکس و انگلس در مورد مسائل حزب پرولتری و سرکردگی طبقهٔ کارگر، استالین نسبت به آن بی‌اعتنا ماند. به این بهانه که دگرهای اولیه «ای بیش نیستند» ۴۵. دستاوردهای انگلس برای اندیشهٔ سوسیالیستی نه تنها مورد بی‌اعتنائی قرار گرفت بلکه حتی یتاحق از آن انتقاد شد. مثلاً استالین در سال ۱۹۳۲، در نامه‌ای به پولیت‌بورو، از نظرات انگلس دربارهٔ تاکتیکهایی که پرولتاریا باید در مقابل یک جنگ تهاجمی اتخاذ کند، تفسیر غلطی عرضه کرد ۴۶.

۴۴. همان سازمان انقلابی که الکساندر دوم را در سال ۱۸۸۱ بقتل رساند.

۴۵. استالین، سوچی‌ئی‌یا، جلد ۱۵، ص ۹۶. [در مصاحبه با نخستین هیأت نمایندگی کارگران آمریکا].

۴۶. این نامه در پلشویک، ۱۹۲۱ شماره ۹، ص ۱ تا ۵ منتشر شد. همچنین در ک. به مقالهٔ *kaboty poslednikh let izni Engel'sa*، پراودا، ۲۳ مارس ۱۹۳۷. موضوع عمدهٔ بحث مقالهٔ انگلس دربارهٔ سیاست خارجی تراریسم بود \* - تجدید چاپ خوبی از نامهٔ استالین را می‌توان در سوچی‌ئی‌یا، I (۱۴) (استانفورد ۱۹۶۷) یافت.



استالین، هنگامی که معیارهایی را که تنها در دوره امپریالیسم اعتبار دارند، در مورد دوره دیگری یکبار می‌برد، نشان می‌دهد که دچار ناهمزمانی (آناکرونیزم) است. ۴۷. او یناحق انگلس را مورد انتقاد قرار می‌دهد چون در سال ۱۸۹۱ اظهار داشته بود که جمهوری دموکراتیک یکی از شکلهای ممکن دیکتاتوری پرولتاریاست. ۴۸. تاریخ مختصر این قول انگلس را دلیل آن قلمداد می‌کند که نظر مارکس درباره کمون، به‌عنوان شکل دیکتاتوری پرولتاریا، «به‌فراموشی سپرده شده بود» ۴۹. اما در واقع، در همان سال ۱۸۹۱، انگلس کمون را به‌عنوان شکل دیکتاتوری پرولتاریا عنوان کرده بود. ۵۰.

مبارزه بلشویکها علیه اپورتونیزم در بین‌الملل دوم نیز در تئوری استالینی مسخ شده است. در این مورد بود که استالین، نامه‌ای برای مجله تاریخی پرولتاریسکایا روولوتسییایا، در سال ۱۹۳۱ فرستاد. ۵۱. مقاله‌ای که خشم استالین را برانگیخته بود - مقاله‌ای به‌قلم آ. گت، اسلوتسکی درباره بلشویسم و سومسال دموکراسی آلمان در دوره پیش از جنگ - در واقع اشتباهاتی در خود داشت، اما این اشتباهات پیش از نامه استالین مورد انتقاد قرار گرفته بود. ۵۲. اسلوتسکی به‌حد کافی بر مبارزه لنین علیه سائتریزم تکیه نکرده بود. ۵۳. استالین که در این مورد خاص حق دارد، اما چیز تازه‌ای نمی‌گوید، به‌همین جا بسنده نکرد بلکه اشتباهات خودش را هم به آن افزود و این اس تاریخ‌نگاران شوروی را به‌دهدی مسخ شده از روابط بین بلشویسم و جنبش سومبالیستی بین‌المللی رساند. استالین مدعی بود که از همان آغاز زایش بلشویسم، لنین با انشعاب در جنبش موافق بود. اما در واقع، لنین تا سال ۱۹۱۵

xalvat.com

۴۷. ر.ک. به‌تفسیر معرفی‌کننده در: مارکس - انگلس، سوچی‌نئی یا چاپ دوم، جلد ۲۶ ص ۳۳۳.

۴۸. ر.ک. به «نقد برنامه ارفورت» اثر انگلس، همانجا، ص ۲۳۷ تا ۲۴۰.

۴۹. تاریخ مختصر حزب کمونیست اتحاد شوروی.

۵۰. ر.ک. به: مارکس - انگلس، سوچی‌نئی یا، چاپ دوم، جلد ۲۲، ص ۶۰۱ - این، جمله پایانی مقدمه انگلس به جنگ داخلی در فرانسه است.

۵۱. ر.ک. به همین کتاب، فصل چهارم، قسمت ۵.

۵۲. ر.ک. به: V.A. Dounaievsky, «Bol'cheviki i germanskije levye na medjurasnodnoi [بلشویکها و چپ آلمان در صحنه بین‌المللی، در: اروپای مدرن] (مسکو ۱۹۶۶).

۵۳. \* - سائتریزم در اصطلاح مارکسیستی جریانی است که بین اصلاح‌طلبی و مبارزه انقلابی مردد است.



نتایج استالینسم در زمینه هنرها و علوم ۲۰۵

با بیرون رفتن بلشویکها از بین‌الملل دوم مخالفت می‌کرد. اسلوتسکی در این گفته خود ذی‌حق بود که «در آن زمان، انشعاب پایه توده‌های بلشویسم را تقلیل می‌داد و آن را به یک پدیده کاملاً روسی مبدل می‌ساخت»<sup>۵۴</sup>.

استالین همین اشتباه را در برداشت خود از جناح چپ سوسیال-دموکراسی آلمان مرتکب شد، و تا آنجا پیش رفت که تئوری انقلاب مداوم را که متعلق به آ.ل. پارووس Parvus و تروتسکی است، سه روزا لئوکزامبورگ نسبت داده<sup>۵۵</sup>. به‌طور کلی، تاریخ‌نگاری استالینی، تصویری همراه‌کننده از بین‌الملل دوم عرضه کرده است. دونا یفسکی مشخصات آن را پخوبی چنین خلاصه می‌کند:

با تکیه بر اشتباهات سوسیال دموکراتهای چپ - بجه اشتباهات واقعی آنان وجه اشتباهاتی که برای منظوره‌های خاصی اختراع شده‌اند - و با اساسی قلمداد کردن این نظر که اپورتونیزم کاملاً بر بین‌الملل دوم حاکم بوده استالین تمام فعالیت آنرا غلط ارزیابی کرده و نقش احزاب سوسیال دموکرات که در آن عضویت داشتند (بویژه نقش جناح چپشان را) دست کم گرفته است. چنین برخوردی با موضوع نین، که عقیده داشت بین‌الملل دوم «با پیش سوسیالیسم و با گذاردن نخستین شالوده‌های سازمانیش، گساری فوق‌العاده مهم و مفید انجام داده»<sup>۵۶</sup>، تضاد دارد. در عین حال نحوه بیان این موضوع از طرف استالین، کلمات سخت و خشنی که درباره نویسنده گان مورد نظورش بکار برده زدن بر چسب «لیبرالهای فاسد»، «قاچاقچیان تروتسکیست» و «شیره به آنان» مانع از درگیری بحثی نریبش در مسائل اساسی شد و بعدها سرکوب کسانی را که مورد انتقاد قرار گرفته بودند، به دنبال آورد<sup>۵۷</sup>.

xalvat.com

به‌نحوه دید استالین از تاریخ حزب باید توجه خاصی مبذول داشت. بجز جملیات تممندی تاریخ مختصر - کتابی که هر چند توسط دیگران نوشته شده، ولی منعکس‌کننده نظرات استالین است - از همه چشمگیرتر، دکماتیسیم تزلزل‌ناپذیر و شماتیسیم اوست. م. یا. گفتار

۵۴. ر.ک. به: دونا یفسکی، همان اثر ص ۵۵۶.

۵۵. ر.ک. به: V.V. Tchistiakov, «V.I. Lenin o nemetskih levyykh sotial demokratakh», *Ukrainskii istoricheskiy journal* [نین و سوسیال دموکراتهای چپ آلمان، در: مجله تاریخ اوکراین]، ۱۹۶۵، شماره ۹، که نشان می‌دهد در نوشته‌های روزا لئوکزامبورگ در این دوره، اشاره صریحی به انقلاب مداوم وجود ندارد و حتی به‌طور ضمنی با این نظریه مخالفت شده است.

۵۶. نین، بولتونه سویرایه [آثار کامل]، جلد ۲۶، ص ۱۰۳.

۵۷. و. آ. دونا یفسکی، همان اثر، ص ۵۰۷ و ۵۰۸.



تاریخ نگار شوروی این جنبه‌ها را خیلی خوب توصیف کرده است:

هر نوع طرح ساده تاریخی، مستلزم ساده‌گرایی و تقلیل واقعیت است که از راه کنار گذاشتن مشخصات و عوامل غیر معمول بدست می‌آید. هر طرح ساده (شما) نوعی بازسازی گذشته است که هوش قبل از هر چیز نشان دادن این گذشته به عنوان زمینه تدارک حالت کنونی جامعه است، بطوری که مراحل مقدماتی یک جریان، به این یا آن نحو، توسط نتیجه نهائی آن جریان مشخص می‌شوند. استالین، این مشخصه ویژه شناخت تاریخی را به یک مطلق بدل کرد. در نظر او، نتیجه، تنها و یگانه چیزی بود که اهمیت داشت؛ نتیجه جاری برای او فقط یک معیار حقیقت تاریخی نبود بلکه به ابزاری برای ساختن این حقیقت بدل شده بود. این مشخصه تاریخ مختصر ناشی از همین امر است: در این کتاب درباره همه چیز طوری سخن رفته که انگار ذکر بدیهیات است، واقعیت تنها تصویریری ساده از درستی یا نادرستی آشکار پاره‌ای افکار و نظریات است. نفس نتیجه‌گیری نهائی برحسب نقطه شروع، به رشد تاریخی، جنبه تضاد قدری داده بود؛ جریان امور فقط به این طریق ممکن بود و نه بطریق دیگر.

جبرگرایی (دترمینیسم) مارکسیستی، این فکر دیالکتیکی بسیار غنی از حرکت قانونمند تاریخ *gesetzmässig*، *zakonomernoc*؛ چگونه نزد استالین به درکی خشک و بوروکراتیک بدل شده؛ این مسأله‌ای است که به خودی خود قابل مطالعه است. یک نکته یقین است و آن اینکه چنین درکی دیگر ربطی به مارکسیسم ندارند. فقط در دوره حاضر است که می‌توان دید این دگرگونی چه لطمه‌ای به خود تئوری و نیز به نسلهای جدید زده است که در کشور ما و در خارج، این نحوه درک را پذیرفته‌اند. آنان توانائی مکاشفه، درک نوآوری و خلاقیت خود انگیزه را که از مشخصات افکار پلنویکهای دوران اولیه، نه تنها در برابر تغییر شکل‌های عمودی و فرصت طلبانه مارکسیسم، بلکه همچنین در برابر سنت پرستی مارکسیستی دوران قبل بود، از دست داده‌اند (دوره‌ای که سوای نقاط ضعفی شایستگیهای بسیاری هم داشت). به مطالعه قوانینسن *zokonomernala* مبارزه ایده‌تولوژیک و سیاسی ضربه مرگباری زده شد. تحلیل علمی زایش و رشد اختلافات در جنبش کارگری و سوسیالیستی، تحلیل دگرگون شدن مبارزه ایده‌تولوژیک به جنگ آشکار نیروهای اجتماعی، جای خود را به یک قالب فوق‌العاده ساده شده داد که به موجب آن در پس هر اختلاف نظر و هر تفاوت اندیشه، می‌بایست از همان آغاز، منافع طبقاتی مستقیمی را دید. تاریخ فقیر و بی‌محتوا شده بود، تمام خون آن را بیرون کشیدند و امکان بهره‌گیری از تجربه انقلاب را برای تربیت کادرهای کمونیستی از بین بردند. در حقیقت اگر بپذیریم که جریان مبارزه به‌طور طبیعی از پیش معلوم است، اگر بپذیریم که مواضع هر یک از طرفهای درگیر از آغاز کار آشکار و روشن است و اگر همه احزاب، گروهها و افراد هیچ‌گاه عوض نشده‌اند بلکه فقط ماهیت واقعی خود را در جریان مبارزه ظاهر ساخته‌اند، در آن صورت توضیح مشکلات



عظیم پلشویچکا در راه تبه و قذوین مشی سیاسی خود، و به طریق اولی مشکلات ایشان در راه جذب پیشگام پرولتاریا و وسیعترین توده های مردم به هدف و آرمان خود، غیرممکن می شود.

اما این همه مطلب نیست. شکل مشخص و نقی روشی که در تاریخ مختصر بکار رفته (و روشی ضد تاریخی مبتنی بر پیش فرضهاست) نیز به همین اندازه اهمیت دارد. چون این سوال را پیش می آورد به چه منظور تاریخ حزب را به صورت یک طرح ساده در آورده اند؟ طبیعتاً به منظور تضمین پیروزی سوسیالیسم در کشورمان. اما این هدف - و «راز» درک استالینی هم در همینجا نهفته است - با هدف دیگری توأم شد که از هم قابل تفکیک نبودند: درهم شکستن و حذف «دشمنان داخلی»، «حاسوسان تروتمکیستی - بوخارینی»، «خرابکاران و خائنان پهمین» (نگاه کنید به عنوان قسمت چهارم از فصل هفتم تاریخ مختص). تمامی حوادث قبلی به طور عمده از دیدگاه این هدف مورد بررسی قرار گرفته بود و از این رو بود که مبارزه درون حزب، بیشترین جا را در تاریخ مختصر - و بیشتر در بخش مربوط به دوره بعد از انقلاب تا بخشی مربوط به دوره پیش از آن - اشغال کرد. به این ملاحظه، تکه های کاملی از واقعیت، و از فعالیت واقعی و سیاست حزب حذف شد. حوادث فقط به عنوان دکور این مبارزه مورد ملاحظه قرار گرفت، و قوانین حقیقی رشد تاریخی (*zakonomernosti, gesetzmässigkeiten*) و تضادهای داخلی که تعیین کننده انقلاب و ساختمان سوسیالیسم بودند، جای خود را به طرحی ساده و غیر دیالکتیکی سپردند، که به مقایله و رویارویی مسلسل و مکرر بین مردان سیاسی خلاصه می شد - مردانی که عده ای از آنان همواره به نین وفادار بودند و عده ای دیگر همواره با لنینیسم مخالفت می کردند و بنا بر این، اندک اندک به خیافت مطلق به دولت و ملت کشیده شدند.<sup>۵۸</sup>

یکی دیگر از مشخصات درک استالینی تاریخ، همانطور که یا. س. دراپکین در همان مجمع یادآور شد، ناسیونالیسم و حتی شووینیسیم بود. تاریخ مختصر نسبت به جنبش کمونیستی بین المللی کاملاً بی اعتناست، و حزب ما را بخشی از این جنبش نمی داند. در این کتاب، فقط در رابطه با فعالیت گروه «آزادی کار»<sup>۵۹</sup> از مارکس و انگلس صحبت شده است. سوسیال دموکراسی بین المللی فقط وسیله ای

xalvat.com

۵۸. به نقل از سخنرانی م. یا. گفتار در جلسه مشترک گروه تاریخ نگاری و بخش روش شناسی تاریخ، در ۲۹ آوریل ۱۹۶۶. این جلسه به بررسی گزارشی ن. ن. ماسلف: «Sostoiaine razvitie istoriko-partiinoinauki v 1935 - 1956 gg» [وضع و گسترش مطالعه علمی تاریخ حزب در سالهای ۱۹۳۵ تا ۱۹۵۵] اختصاص داشت. \* - این جست و جویس ظاهراً منتشر نشده است.  
۵۹. \* - نخستین سازمان مارکسیستی روسیه.





برای ارائه يك گزارش دربارهٔ رویزیونیسم است. از تئوریهایی که بین الملل دوم فقط به عنوان «رفن کنندگان» افکار مارکس و انگلس یاد شده است. فصل مربوط به جنگ جهانی اول، پنجمی کاملاً تحقیرآمیز از اعضای بین الملل و سایر احزاب سومینالست سخن می گوید. روزالوکزامبورگ و کارل لیب کنشت، «انترناسیونالیستهای ناپیگیری» توصیف شده اند که مورد انتقاد لنین بودند. چند کلمه ای دربارهٔ تأسیس کمینترن نوشته شده است، ولی از جنبش انقلابی دورهٔ بعد از آن تقریباً هیچ خبری نیست. حتی به کنگرهٔ هفتم بین الملل کمونیستی اشاره ای نشده است. با آنکه این کنگره، فقط چند سال پیش از انتشار این کتاب برگزار شده. دربارهٔ فکر جنبهٔ مشترک و فکر جنبهٔ خلق، حتی يك کلمه گفته نشده است. اما، به قول درایکین:

سپهری از چیزهایی که در تاریخ مختصر گفته نشده، چیزهایی است که در آن گفته شده است. تمام کتاب از صفحه اول تا صفحهٔ آخر به این فکر آغشته است که تمامی سوسیال - دموکراسی (و نه فقط رهبران جناح راست آن) دشمن عمدهٔ هر نوع پیشرفت است، و هیچ نوع توافقی، هیچ نوع اتحادی با آن، حتی به طور موقت و گذرا، ممکن نیست. چه طور می توان از جنبهٔ مشترک سخن گفت در حالی که در نتیجه گیری از تمام تجربهٔ تاریخ، اعلام شده است که: «تاریخ حزب به ما می آموزد که بدون نابود کردن احزاب خرده بورژوازی که درون طبقهٔ کارگر عمل می کنند و وحدت آن را از بین می برند، پیروزی انقلاب پرولتری ناممکن است... بدون شکست دادن این گونه احزاب و بیرون راندنش از صفوف طبقهٔ کارگر، تحقق وحدت پرولتاریا غیرممکن خواهد بود»

xalvat.com

در زمینهٔ تاریخ روسیه، استالین به توجیه ایوان مخوف و اپریچینینا اویسنده نکرد، بلکه تا آنجا پیش رفت که مالیوتاسکوراتف را دولتمردی پیشرو و ارزشمند اعلام کرد.<sup>۶۰</sup> به عقیدهٔ استالین تنها اشتباه ایوان مخوف آن بود که پیش از اندازه وسواس داشت؛ پس از نابودی هر خانوادهٔ بزرگ فتودال پیش از اندازه وقت صرف عبادت می کرد. به این همت بود که او نتوانست خانواده های بویاردها را کاملاً از میان ببرد (تاریخ تکرار می شود: امروز در چین، به چنگیزخان که مستبد خون آشامی در حد ایوان مخوف بود، اعادهٔ حیثیت می شود). تحت تأثیر استالین، پاره ای آثار تاریخی و هنری نوشته و چاپ شد که در آنها عده ای دیگر از شاهزادگان و تزارها به اوج افتخار رسانده

۶۰. «اپریچینینا» (oprithnina)، پاند تروریستی ایوان مخوف بود. اسکوراتف، آدم فوق العاده خونخوار و بیرحمی بود که در این پاند عضویت داشت.



## نتایج استالیسیسم در زمینه هنرها و علوم ۲۵۹

شدند و تصویر کادیمی از آنان ارائه گردید. مثلا افسانه آلکساندر نیوسکی دوباره زنده شد، تزارها و کلیسای ارتدوکس او را حامی آسمانی تاج و تخت شاهی معرفی می‌کردند و براین واقعیت پسرده می‌کشیدند که او، برای درهم شکستن قیام توده‌ای، تاتارها را به نووگورود خواند. تاریخ نگاری شوروی استالینی در توجیه بسیاری از جنگهای استیلاگرایانه تزارها، از جمله جنگهای آلکساندر اول در قفقاز، هیچ تردیدی به خود راه نداد، ولی در همان حال، سمیل، قهرمان مبارزه رهائی بخش قفقاز، عامل امپریالیسم انگلیس و امپراتوری عثمانی قلمداد شد.

xalvat.com

بالاخره، این را هم باید گفت که استالین تا چه حد فتودالیسم و برده‌داری را بد فهمیده بود، او از تنوع اشکال بهره‌برداری و مالکیت زمین در فتودالیسم بی‌خبر بود و تنها به کلیات ساده‌گرایانه‌ای درباره انحصار مالکیت زمین به دست ارباب فتودال و روابط مالکانه‌اش با دهقانان توجه داشت. استالین، بنحوی ساده انگارانه فتودالیسم را با یکی از انواع آن، که سرواژ بود، یکی قرض می‌کرد. همچنین نظر او درباره قائل شدن نقش تمیین‌کننده قیامهای بردگان در سقوط نهائی ساختنهای اجتماعی برده‌برداری، اشتباه بود.

در فلسفه، استالین، دست بالا یک آدم علاقه‌مند و آماتور بود، او آموزش منظمی ندیده بود، ولی یک انسان خودآموخته به معنای واقعی بود. او هیچ‌گاه به طور عمیق، نه هگل، کانت، فویرباخ و ماتریالیستهای فرانسوی را مطالعه کرد، و نه، چنانکه از اظهار نظرها و آثارش پیداست، مارکس و انگلس و لنین را. تمامی نوشته‌های فلسفی او به ماهیت ابتدائی، گرایش به ساده‌کردن مفرط، فقدان عمق، و گرایش به ساختن قالبهای خشک و جزئی مشخص می‌شوند. او در نخستین جزوه فلسفی خود، آنارشیزم و سوسیالیسم، دو دیدگاه را به نحو زیر در مقابل هم قرار می‌دهد: اصل اساسی آنارشیزم عبارت است از: «همه چیز برای فرد»، «رهائی فرد نخستین شرط رهائی توده‌ها و رهائی جمع است.» اصل اساسی مارکسیسم این است: «همه چیز برای توده‌ها»، «رهائی توده‌ها، رهائی جمع، نخستین شرط رهائی فرد است.» طبیعی است که قائل شدن تقابلی چنین قاطع بین فرد و جمع، با مارکسیسم بیگانه است. این نه آنارشیزمها بلکه مارکس و انگلس بودند که در مانیفست کمونیستی نوشتند شکوفائی کامل هر فرد، شرط شکوفائی کامل همگان است. در همین جزوه استالین - که به مشق و تمرین



مدرسه‌ای بیشتر شباهت دارد - اشتباهات دیگری به همین بزرگی هم وجود دارد، مثل تمایزی مصنوعی که بین تئوری و روش ماتریالیسم دیالکتیک قائل شده است. تفسیرهای او در مورد حساسیت و احساس، دربارهٔ داروینیسیم نو و لامارکسیسم نو، همه سطحی یا اصلاً غلط است.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

در نوشته‌های فلسفی بعدی استالین، تحریفات ساده‌گرایانهٔ افراطی بیشتر شدند، او به نتایجی که علم جدید بیار آورده بود، توجهی نداشت؛ او همچنان به‌طور مکانیکی، ماتریالیسم را از دیالکتیک جدا می‌کرد، و یکی را تئوری و دیگری را روش می‌دانست؛ او همچنان وحدت و مبارزهٔ اضداد را بد تعبیر می‌کرد. بر مبارزه پا می‌فشرد و به وحدت بی‌اعتنا بود، او به اهمیت فعل و انفعالات متقابل بین نیروهای مولد و مناسبات تولیدی و به مسألهٔ تضادها در جامعهٔ سوسیالیستی توجهی نداشت. ادهای استالین مبنی بر اینکه تمامی رو بنای کهن همزمان با تمامی زیر بنای کهن از بین می‌رود، مطلقاً بی‌اساس بود، زیرا این امر مستلزم نابود کردن تمام میراث فرهنگی گذشته بود، که می‌توانست رو بنای مربوط به زیر بنای کهن قلمداد شود. استالین در برابر فلسفهٔ کلاسیک آلمانی، موضعی نیمه‌بلیستی داشت و در نتیجه فلسفهٔ هگل را به‌حد واکنشی ارتجاعی در مقابل انقلاب فرانسه تنزل می‌داد.

تئوری اقتصادی نیز از چهل‌پن‌گیر استالین لطمه دید. او شرایط انطباق قانون ارزش پریک جامعهٔ سوسیالیستی را درک نکرد. او ماهیت «تجارتی» تولید در اتحاد شوروی را انکار کرد و مدعی شد که در نظام سوسیالیستی، قانون ارزش در مورد وسایل تولید قابل‌کاربرد نیست. بدین ترتیب اصل پایاپایی در محاسبهٔ هزینه‌های تولید پامال شد، و این امر، به علاوه، مانع از کاربرد محرکهای مادی شد. به عقیدهٔ استالین، در یک جامعهٔ سوسیالیستی، قانون ارزش فقط در زمینهٔ «گردش» اموال جاری است و بر تولید فقط «اثر می‌گذارد». استالین همچنین از وجود بهرهٔ تفاضلی در زمینهٔ تولید کشاورزی بی‌خبر بود. او با خوشوقتی اظهار می‌کرد که قدرت خریده مصرف‌کنندگان افزایشی سریع‌تر از تولید دارد و بدین ترتیب کمبود موجودی و وجود صفها در مقابل فروشگاهها را به قانون زندگی تبدیل کرده، او حتی تا آنجا پیش رفت که وجود ارزش اضافی ۶۱ در نظام سوسیالیستی را انکار کرده و

۶۱. مفهومی که در نظر مارکس، معرف تفاوت بین دستمزد کارگر و ارزش چیزی است که او تولید می‌کند.



نتایج استالینیسیم در زمینه هنرها و علوم ۷۱۱

نیز اهمیت محرکهای مادی را دست کم گرفت. [xalvat.com](http://xalvat.com) او ادعا کرد که مالکیت جمعی کلخوزها از رشد تولید کشاورزی جلوگیری می‌کند، و با تسریع در جانشین کردن گروه‌های پول توسط نظام مبادله مستقیم محصولات، در تبدیل این مالکیت به مالکیت دولتی شتاب کرد. او وسایل تولید اساسی را از مالکیت کلخوزی حذف کرد و با فروش ماشینهای کشاورزی به کلخوزیها مخالفت کرد. او اظهار داشت که مزارع اشتراکی و مزارع دولتی می‌توانند به‌معاملاتی پرهزینه‌تر که حداقل سود را در بر داشته باشد - یا حتی هیچ نوع سودی نداشته باشد، در واقع مزارع دولتی که سودی بدست نمی‌آوردند، خسارات خود را از بودجه دولت جبران می‌کردند و این امر از جمله مانع پیشرفت آنها می‌شد. اما مزارع اشتراکی که نمی‌توانستند از بودجه دولتی استفاده کنند، مشکلات مالی خود را بر دوش اعضای خودشان یار می‌کردند. و البته اصل استالینی «پره‌وری عالی» *rentabel'nost* که به‌موجب آن همه کلخوزها به‌معنای عالی کلمه بهره‌وری دارند، حتی اگر به‌طور انفرادی متحمل خسارت شوند - این اصل، فایده چندانی به‌حال کلخوزها و اعضایشان نداشت. به‌طور کلی درک استالینی از کشاورزی به اجرای تحویل اجباری محصولات اولویت می‌داد و به‌این امر بسیار بیش از افزایش بهره‌وری و بهره‌دهی توجه داشت.

در مورد رشد اقتصادهای سرمایه‌داری، استالین نظری سطحی و پریشان داشت. او از درک نقش روزافزون دولت حاجز ماند - کافی است به‌مصاحبه او با ج. ه. ولز نظری افکنده شود - و تصور می‌کرد سرمایه‌داری اندک اندک، از خلال بحرانهای پیاپی، درهم فرو خواهد ریخت، هر چند که واقعیات تئوری او را تأیید نمی‌کردند. او بلااستفاده گذاردن بخشی از توان صنعتی را که مشخصه اقتصاد سرمایه‌داری در سالهای سی و چهل بود، به از دست رفتن بازارهای خارجی، بویژه بازار بزرگ روسیه نسبت می‌داد، حال آنکه دلیل اصلی آن تنگ‌شدن بازار داخلی بود.

استالینیسیم ضربه‌ای کاری به عدالت زد، و قانونیت انتقالی را به‌حمایت از مالکیت سوسیالیستی محدود ساخت، حمایتی که می‌بایست از طریق افزایش اقدامات سرکوبگرانه تأمین شود. وظایف قانونی، مثل تضمین انضباط دولت و جامعه، رشد فرهنگ، آموزش مردم شوروی، و بالاتر از همه، حمایت از حقوق و منافع شهروندان



شوروی، چیزهایی بود که در درک استالینی جایی نداشت. استالین به قانونیت شوروی خصیصی صرفاً سرکوبگرانه داد.

در زمینه علوم نظامی، استالین اشتباهات بسیاری مرتکب شد، هرچند که او را به مقام یک «کلاسیک» در این زمینه رساندند و آثار کلاسیویتز Clauswitz را با تکیه بر ارزیابی خودش، فاقد هر نوع ارزش نظامی خواندند<sup>۶۲</sup>. بسیاری از نکات استراتژی را به عمد مسخ کردند تا اشتباهات استالین را در دوره جنگ توجیه کنند:

آمادگی ناچیز ملتهای صلح‌دوست برای جنگ، به مرتبه یک اصل ارتقا یافت، همچنین تئوری دفاع فعال، که در واقع توجیه به‌دراز صلح عقب‌نشینی کامل ارتش ما به درون خاک کشور و واگذاشتن بسیاری از سرزمینها به دشمن بود. در مورد حمله متقابل نیز، که به‌عنوان شکلی به اصطلاح اجتناب‌ناپذیر از عملیات استراتژیکی در زمان جنگ قلمداد شد، همین حالت وجود داشت<sup>۶۳</sup>.

xalvat.com

طی سالهای بعد از جنگ، دغدغه ذهن گرایانه استالین در مورد امکانات سلاحهای هسته‌ای، مانع از رشد کاربردهای نظامی آنها و نیز دفاع ضد اتمی شد.

در مورد مسأله ملی، او مسأله ایجاد فدراسیونی از دولتهای ملی را به‌عنوان مسأله انواع خودمختاریها تقلیل داد. استالین اعلام کرد که مسأله ملی‌دراورپای سرمایه‌داری دیگر مسأله روز نیست و فقط در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره دارای اهمیت است. او در کنگره نوزدهم حزب در سال ۱۹۵۲ اعلام کرد که بورژوازی پرچم استقلال‌طلبی ملی را به‌زمین نهاده است و تنها کمونیستها می‌توانند آنرا دوباره بدست گیرند. این ادعا نه تنها در مورد آسیا و آفریقا، بلکه در مورد اروپا (مثلاً فرانسه) و آمریکا (مثلاً کانادا، مکزیک، شیلی) نیز باطل است؛ تجربه دهه‌های اخیر نشان داده است که در این نقاط، محافل بورژوازی هنوز قادرند شمار استقلال ملی را بکار گیرند.

ما پیش از این از مسخ شدن تعلیم و تربیت توسط استالین سخن گفتیم. فقط باید اضافه کنیم که او در مسائل اقتصادی سوسیالیسم از ضرورت یک آموزش چند فنی (پلی تکنیک) تنها در رابطه با

۶۲. ر.ک. به: نامه او به سرهنگ ا. رازین، بلشویک، ۱۹۴۲، شماره ۳، ص ۶ تا ۸.  
 ۶۳. ر.ک. به: *Voennaya strategiya* [استراتژی نظامی]، (مسکو، ۱۹۶۲)، ص ۵.



مسأله انتخاب آزادانه يك شغل حرف زده است. این اصل مهم تعلیم و تربیت مارکسیست - لنینیستی کاملاً به کناری گذاشته شد و حتی کارگاههای مدارس در سال ۱۹۳۷ تعطیل گردید.

استالین در ارزیابی خود از دورنماهای انقلاب چین اشتباهات قراوانی مرتکب شد. در سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۵، حزب کمونیست چین، همانگونه که رهبرانش امروز اذعان می کنند، در مورد خط استالین دچار تضاد درونی بود. نام استالین هرگز برده نشد، ولی آن عده از کمونیستهای چینی که همان نظرات او را داشتند، آشکارا هدف انتقاد قرار گرفتند.

اینها، فقط نمونه هایی چند از اشتباهات تئوریک استالین بود، که پیش از این در مطبوعات هم مورد انتقاد قرار گرفته بود. اگر در زمینه تئوریک سخن گفتن از یکدوره استالینی ممکن باشد، باید آن را مرحله نزول و رکود تئوری دانست؛ تاریخ نگاران، فیلسوفان، اقتصاددانان و سایر پژوهشگران علوم اجتماعی باید بکوشند از این مرحله درآیند. نخستین گام در این راه، پشت پا زدن به افسانه استالین به عنوان «بزرگترین تئوریسین و یکی از کلاسیکهای مارکسیسم - لنینیسم» است، افسانه ای که حتی امروز نیز به نوعی دوباره جان گرفته است.

xalvat.com

#### ۴. کیش استالین و علوم طبیعی

علوم طبیعی، گاه به طور مستقیم بر اثر مداخلات استالین، و اغلب به طور غیر مستقیم، بر اثر نظام بوروکراتیک، در مجموع از کیش شخصیت لوله خورد. غالباً استالین، بی آنکه از او خواسته شده باشد، به عنوان داور دخالت می کرد و رهنمودهایی، معمولاً نامتناسب، به دانشمندان می داد. او ادعا کرده است که به زمین شناسان یاد داده چطور و کجا نفت پیدا کنند، به پزشکان در رشته تخصصشان توصیه ها کرده، و به زیست شناسان درباره مسائل وراثت در سبها داده است. سر مشق اهلپانه او، غالباً از طرف ژداتف، مانکف، مولوتف و دیگر اطرافیاننش دنبال می شد.

نظام بوروکراتیک حاکم بر بسیاری از مؤسسات علمی، رشد کیش شخصیتهای کوچکتری را طبق الگوی کیش استالین، تقویت کرد. اعلام می شد که فلان دانشمند در فلان زمینه، حامل حقیقت کامل است



و نمی‌توان از او انتقاد کرد. خصلت سبعاثه مباحثات علمی، تلاشهای مداوم برای سیاست‌زده کردن علوم و تقسیم‌بندی آن بین اردوگاه شوروی و اردوگاه بورژوازی، به علم لطمه فراوان زد. بسیاری از دانشمندان به تقلید از فیلسوفان، عادت کرده‌اند به رقیبان خود پرچسبهای بدنام کننده بزنند. این امر به ماجراجویان و فرصت‌طلبان حرقه‌ای امکان داد یا تکیه بر مدیران قدرتمند ولی جاهل، ترقی‌کنند و بردانشمندان واقعی مسلط شوند.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

زیست‌شناسی، بویژه از این نوع نحوه عمل آسیب فراوان دید. ۶۵. تاریخ لطیف جنگ سی‌ساله‌ای که در زیست‌شناسی و کشاورزی در گرفت، به تفصیل در کتاب ژورس آ. مدودف آمده است که خواننده را به آن حواله می‌دهم. ۶۶. من در اینجا به ذکر این نکته اکتفا می‌کنم که با حمایت استالین بود که لیسنکو توانست در اوت ۱۹۴۸، اجلاس فرهنگستان کشاورزی را برگزار کند، و این اجلاس سرآغاز یک پوگروم واقعی در زمینه زیست‌شناسی شد. اهلام شد که دو نوع زیست‌شناسی وجود دارد: زیست‌شناسی پروتئری و زیست‌شناسی بورژوازی - نوین بخش‌ترین پیشرفت‌هایی که در این علم بوجود آمد، «بورژوازی» خوانده شد. اکثر زیست‌شناسان شوروی و خارجی پرچسب «ایده‌آلیست» و «نوکر امپریالیسم» خورده‌اند. درست به همان نحو که در آلمان نازی، فیزیک‌رایه «مکتب آریائی» و «مکتب غیر آریائی» تقسیم کرده بودند، به طرد حقیقت بسنده نکردند، بلکه تا آنجا پیش رفتند که چهل را با تمام تفنگها و هوسبازیهای ناشی از آن رسماً تقدیس کردند. وراثت به قلمرو اسرارآمیزی تبدیل شد که دیگر به یک ساخت مادی ارتباط نداشت، بلکه تمام «یاخته‌های دانه‌دار» موجود زنده را «آفشته» کرده بود. نیروی زیست نیز خاصیتی همانقدر اسرارآمیز بود که برای توضیح رشد و نمو ارگانیسم و توانائی ایضا اسرار آمیزش در ناپدید کردن خود به خاطر مصالح نوع، عنوان می‌شد. تئوری تنازع بقا داروین طرد گردید و امکان تغییرات تاکسانسی

۶۵. امثالین عملاً خود را متخصصین زیست‌شناسی می‌دانست. منشی او، پوسکره‌بیشف، در مقاله‌ای که به مناسبت هفتادمین زادروز او نوشت او را نه تنها سازمان‌دهنده گشت مرکبات در منطقه دریای میام، بلکه همچنین به عنوان محقق که امکان این گشت را کشف کرده معرفی کرده است - همین نسبت را در مورد او کالیبتومس در منطقه مسکو، رنومی‌کنند نیز به او داده‌اند.

۶۶. - این کتاب در غرب با عنوان صعود و سقوط ت. د. لیسنکو انتشار یافت، ولی در شوروی هنوز منتشر نشده است. در مورد ماجرای انتشار این کتاب، ر.ک. به: D. Joravski, *The Lysenko Affair* (Cambridge, Mass. 1970), p. 184-185



(موتاسیون) - گندم به چو، کاج به صنوبر، جودوسر به نوع وحشی آن - طبق الگوی لامارک در مورد تبدیل یک نوع به نوع دیگر رسماً اعلام گردید. تفتنهای لیستکو، به محض آنکه اعلام می شد، به حقایق مطلق بدل می گشت و از هر نوع انتقادی مصون بود. کشاورزی نیز به اندازه زیست شناسی خسارت دید. یا حمایت استالین، مکتب خاک شناسی و. ر. ویلیامز در کشاورزی تفوق یافت. پس از اجلاس اوت ۱۹۴۸ فرهنگستان کشاورزی و به دنبال یک تصویبنامه دولتی به ابتکار استالین، سیستم آیشی که ویلیامز تجویز کرده بود در تمام مناطق کشاورزی کشور اجباری اعلام شد ۶۷.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

سالهای سال، لیسنکو، باز با پشتیبانی استالین، طرد سیتولوژی را توسط ا. پ. لیشینسکایا، رسماً تأیید کرد. علم پزشکی نیز از تقلید روشهای لیسنکولطمه دید. در سال ۱۹۵۰ فرهنگستان علوم و فرهنگستان علوم پزشکی در یک جلسه مشترک، کامل بودن تئوری پاولف را در مورد فعالیت دستگاه عصبی فوقانی، که در واقع فقط بخشی از میراث غنی این دانشمند بود، بنحوی دگماتیک اعلام کردند؛ همانگونه که س. مورداشف یادآوری کرده است، عده ای از دانشمندان نقش مفسران خطاناپذیر کارهای پاولف را بعهده گرفتند و خود را وارثان مشروع و منحصر او قلمداد کردند. در فیزیولوژی، هرگرایشی که با گرایش آنان به مقابله برمی خاست طرد می شد. چه در مطالعه دستگاه عصبی، چه در فیزیولوژی تکاملی، فیزیولوژی یاخته ای یا عده مترشح داخلی. تقریباً تمامی بخشهای فیزیولوژی، و نیز کلیتیکهای روانی در همین نوع دگماتیسم خشک و قالبی فرو رفتند. حتی کارپاولف در مورد فیزیولوژی دستگاه گوارش، که جایزه نوبل را برایش به ارمغان آورد، مورد بی اعتنائی قرار گرفت. فیزیولوژیستهای دگماتیک به جای آنکه میراث پاولف را بنحوی خلاق به پیش ببرند، آن را پکلی خراب کردند ۶۸.

کتابسوزان یکی دیگر از مشخصات کیش استالین بود. وقتی افراد تصفیه می شدند، آثارشان هم همین سرنوشت را پیدا می کردند، یا آنکه معمولاً هیچ ربطی بین آثار و اتهامات دروغی که بر نویسندگانشان بسته می شده وجود نداشت. بدین ترتیب بود که میلیونها کتاب از کتابخانه های عمومی حذف شد و تنها مدودف جرات می کردند آنها را

۶۷. ه. برای توضیح بیشتر در این خصوص ر. ک. به: ژورس آ. مدودف، همان اثر، و ژورافسکی، همان اثر، ص ۲۹۳ تا ۳۰۵.  
۶۸. ر. ک. به: پراودا، ۱۱ ژوئن ۱۹۶۵.





درخانه نگاهدارند، حتی مجلات و روزنامه‌ها را از بین بردند یا با قرار دادن در «چاپگاههای مخصوص» Spetskhranenie که فقط عده‌ای به آن دسترسی داشتند آنها را از دسترس عموم خارج کردند. پاره‌ای از آثار بسیار مهم علمی از گردش خارج شدند و بدین ترتیب تداوم رشد افکار علمی غالباً گسسته شد. آثار تاریخ نگاران برجسته‌ای چون و. ای. نیوسکی، آ. س. یوبنوف، م. ن. پوکرفسکی، یو. م. استکلف و دانشمندان ممتازی چون ن. ای. واولف، گت. ک. میستر، ن. ک. کولتسف، ا. ب. پاشوکانیس و گامتف تعزیم شد. نوشته‌های نظامی توخاچفسکی، یاکیر، یگورف و سایر ژنرالهای محکوم شده به همین سرنوشت گرفتار شدند. کتابهایی تنها به این بهانه ممنوع شدند که در آنها بالحنی ستایش‌آمیز از «دشمنان خلق» سخن رفته بود. حتی کتابی چون *دهروزی که جهان را لرزاند*<sup>۶</sup> ممنوع شد، چون «تفش رهبری استالین طی انقلاب کبیر» را نشان نمی‌داد. [xalvat.com](http://xalvat.com)

تحریفات غیرمارکسیستی طی سالهای کیش شخصیت، تأثیر نامطلوبی بر تاریخ علوم گذاشت. همانطور که پ. م. کدرفه در کنفرانسی از تاریخ نگاران در سال ۱۹۶۲ بیان کرد، مسأله متقدم بودن این یا آن اکتشاف، نه از دیدگاهی اثرناسیونالیستی برای نشان دادن شرکت همه کشورها در پیشبرد تمدن، بلکه از دیدگاهی شووینیستی مورد بررسی قرار می‌گرفت. ادعاهای پاره‌ای از ملت‌ها رد شد و در مقابل همه اکتشافهای ممکن به دانشمندان روسی نسبت داده شد. مسؤولان این ادعاهای مسخره هیچ‌گاه مورد انتقاد قرار نگرفتند، چون همه‌می‌دانستند که نحوه تفکر آنان به نحوه تفکر استالین ربط پیدا می‌کند.

غالب دانشمندان شوروی از هر نوع ارتباط با همکاران خارجی خود چه در مورد شرکت در مجالس بحث و چه در مورد نامه‌نگاری، منع شدند. حتی تبادل مطالب چاپ شده نیز کاهش یافت، و برگزاری گفتگوهای بین‌المللی در اتحاد شوروی کاملاً قطع شد. از این بابت علوم شوروی بود که بیشترین زیان را دید، نه علوم کشورهای دیگر. البته علوم شوروی در سالهای کیش شخصیت پیشرفت‌هایی نیز کرد، اما بدون استبداد ابلهانه‌ای که در سالهای سی و چهل برقرار شده بود، این پیشرفت‌ها می‌توانست بسیار پرمناهنه‌تر باشد. این، یکی از وخیمترین نتایج کیش شخصیت استالین بود.



xalvat.com

## ۵. تاثیر کیش استالین بر هنر و ادبیات

ادبیات و هنر شوروی با تمام نقایصی که داشت در سالهای بیست و آغاز سالهای سی پیشرفت‌های بزرگی کرده. برپسپاری از «بیماریهای کودکان» قلبه شد و تعداد هنرمندان شوروی افزایش یافت و تکنیک کارشان پیش رفت. نخستین کنگره نویسندگان شوروی در سال ۱۹۳۴ء در جوی سرشار از سوزندگی و خوش بینی برگزار شد. بنظر می‌رسید که ادبیات و هنر می‌روند که رشد تازه‌ای بیابند، اما سرکوب جمعی، هنرها را نابود کرد و آثار را همراه با نویسندگانشان از میان برد. اغلب بازماندگان از نظر روحی ضربه سختی خوردند. این قاجحه شرایط آفرینش هنری را بکلی دگرگون ساخت.

البته بازهم آثار بزرگی خلق شد که تأثیر خوبی بر خلق شوروی، بویژه بر جوانان بجا گذاشت. کافی است از فیلم‌هایی چون چاپایف، ما بچه‌های گرونتستان، نماینده بالتیک و لنین در اکتبر و از رمان‌های استروفسکی، تواردفسکی، ساکارنکو، فادیف و شولوخف یاد کنیم. اما نباید به‌شمارش شاهکارهای آن عصر اکتفا کرد، باید به این واقعیت نیز اذعان کرد که آهنگ رشد فرهنگی در آن زمان کاهش محسوسی یافت. هنرمندان شوروی می‌توانستند بسیاری شاهکارهای دیگر خلق کنند، و در این دوره بود که هنر شوروی دچار دکماتیسم شد.

تأثیر زیان‌بخش استالینیسیم به‌انجام مختلف محسوس بود. به‌کرمی نخستین درکی تنگ‌نظرانه از رئالیسم موسیالیستی اثر فوق‌العاده بدی بجا گذاشت. به‌هنرمندان، نه تنها در مورد محتوی، بلکه در مورد شکل نیز محدودیت‌های احتمالی تحمیل شد. اصل لنینی «روحیه حزبی» Partiinost در هنر، با همان تنگ‌نظری به‌مرحله اجرا گذاشته شد. مقاله او درباره «سازمان حزب و ادبیات حزب»<sup>۲۰</sup> بنحوی نادرست مورد تفسیر قرار گرفت. این مقاله در سال ۱۹۵۵ نوشته شده بود، یعنی در دوره‌ای که ساتسور مست شده بود و انتشارات قانونی بلشویکها توان آن را داشت که با سیل ادبیات یورژوایی که روان بود، مقابله کند. لنین در این مقاله، «ادبیات» را به‌معنای وسیع آن بکار برده است، که از روزنامه‌نگاری تا ادبیات به‌معنای اخص را در بر می‌گیرد. مقاله او چیزی از ارزش خود را از دست نداده است. اما نمی‌توان متنی را که در شرایط سال ۱۹۵۵، یعنی در دوره‌ای که حزب برای رسیدن به قدرت مبارزه می‌کرد، نوشته شده، به‌طور مکانیکی به‌دوره‌های دیگر

<sup>۲۰</sup> لنین، سوچولنی‌یا، چاپ چهارم، جلد ۱۵، ص ۲۶ تا ۳۶.



## در دادگاه تاریخ

منتقل کرده و آن را در شرایط دولتی که حزبی واحد بر آن حاکم است به مرحله اجرا درآورد. همچنین نمی‌بایست از هشدارهای لنین که کاملاً روشن و آشکار بیان شده است، غفلت می‌شد:

جای گفتگو نیست که ادبیات کمتر از هر چیز قابلیت آن را دارد که به یک برابری مکانیکی، به یک همسطحی، به تسلط اکثریت بر اقلیت من دردهد. البته در این زمینه مطلقاً باید گسترده‌ترین امکانات را برای ابتکارهای شخصی، برای تمایلات فردی، برای تفکر و تخیل، برای شکل و محتوا تضمین کرد.<sup>۷۱</sup>

[xalvat.com](http://xalvat.com)

تئوری «روحیه حزبی» در تعبیر درست خود، از نویسنده و هنرمند می‌خواهد که مدافع منافع توده‌ها باشند، به خاطر آرمان‌های سوسیالیسم و کمونیسم و علیه اشتباهاتی که مانع تحقق این آرمانها می‌شود، مبارزه کنند. به‌طور خلاصه این تئوری یک تصویر حقیقی از واقعیت را می‌طلبد. اما در دوره کیش شخصیت، «روحیه حزبی» در جهت تبعیت نویسندگان و هنرمندان از تصمیمات کارمندان گوناگون حزبی معنی شد. از هنرمندان توقع داشتند که «سرپازان حزبی» به معنای دقیق کلمه باشند. به آنان امکان ندادند در نهایت استقلال، خود واقعیت را کشف کنند؛ به آنان گفتند چه بنویسند و چگونه بنویسند. در سال ۱۹۵۵ لنین در فکر آن بود که ادبیات قانونی حزب را توسعه دهد؛ در سالهای کیش شخصیت فقط ادبیات حزبی - به محدودترین معنای کلمه - مورد حمایت بود. از مبارزه آینده‌ثولوژیک زیاد صحبت می‌شد، اما در عمل از آن پرهیز می‌کردند. از انتشار بسیاری از آثار که نمی‌توانستند آثار «حزبی» تلقی شوند، صاف و ساده جلوگیری شد.<sup>۷۲</sup>

«روحیه حزبی» و عینیت، قاعدتاً می‌بایست توأم باشند، چرا که پرولتاریا و حزبش به پنهان کردن اشتباهات خود یا تحریف حقیقت نیازی ندارند. این امر به‌طور اصولی درست است، اما این نیز حقیقتی است که برخی گروهها، برخی فراکسیونهای حزبی و برخی افراد که حق سخن گفتن به نام حزب را غصب کرده بودند، منافعیشان ایجاب می‌کرد که حقیقت را پنهان کنند. این رهبران عینیت را دوست نداشتند، و قدرت و امتیازات خود را از راه دروغ‌پردازی و عوام‌فریبی حفظ می‌کردند. این، سرچشمه جملها و تحریفاتی بود که به‌ضرب سخنان فریبنده به نام مصالح خلق جا زده می‌شد. رهبرکهای قلمرو هنری فقط

۷۱. همانجا، ص ۲۸.

۷۲. ر.ک. به: آثار میخائیل بولگاکیف و آندره‌ئی پلانوف که اخیراً منتشر شده‌اند.



نتایج استالینسم در زمینه هنرها و علوم ۷۱۹

کلمه «روحیه حزبی» را در دهان داشتند؛ در واقع وقیحانه‌ترین نوع پراگماتیسم انگیزه عمل آنان بود؛ آنچه به نفع آنان بوده، الزاماً حقیقت هم داشت.

رهبران بی‌صلاحیت ولی قدرتمند، مدام در امور ادبی و هنری دخالت می‌کردند؛ قلم‌نامه ژوئن ۱۹۲۵ کمیته مرکزی را فراموش کرده بودند که در آن گفته شده بود برخورد با مسائل ادبی باید

با درایت زیاد، با احتیاط زیاد و شکیبانی فراوان، با پرهیز از هر نوع شیوه محکمی، هر نوع پرمدهائی، هر نوع تحقیر ناشی از آغوشگی دید، کمونیستی به بی‌فرهنگی و خوش‌خدمتی، صورت بگیرد... حزب باید با دقت تمام مراقب باشد که روشهایی که گرایش به دخالت خشونت‌آمیز و بی‌صلاحیت اداری در زمینه ادبیات دارند، ریشه کن شوند.<sup>۷۳</sup>

اما در واقع رهبران حزبی، در نحوه رفتارشان با کارگزاران ادبیات نه درایت نداشتند، نه احتیاط و نه شکیبائی. برای انتخاب و تایید آثار هنری سلسله مراتب بوروکراتیک پیچیده‌ای برقرار شد. کارمندان و مانسورچیان بسیاری که غالباً صلاحیت هم نداشتند، کتاب را قبل از آنکه به دست استالین برسند، نگاه می‌داشتند و استالین هم به نوبه خود همیشه آماده بود به خشن‌ترین نحو، در این‌گونه امور دخالت کند.

امیلیان یاروسلاوسکی در کتابش، درباره رفیق استالین، نقل می‌کند که این مرد بزرگ فقط دوستدار ادبیات نبود بلکه در دوره جوانی «معرفای بسیار خوبی» هم گفته است که در روزنامه ایوری یا Iveria، با نام مستعار «سوسه‌لو» چاپ شدند. جای شکرش باقی است که استالین، عنوان بزرگترین شاعر دوران معاصر را مثل مائوتسه دون به خود اختصاص نداد. اما در واقع تأثیر او بر ادبیات شوروی بسیار زیاد بود. ارزیابیهای او در اغلب موارد، سرنوشت يك اثر - و گاه نویسنده‌اش - را تعیین می‌کرد. مثلاً او نمایش دروغ اثر آ. ن. آفینوگنوف را که در میصد سالن تئاتر تمرین می‌شد، ممنوع کرده چون شیوه قهرمان زن این داستان را در محکوم کردن اهمیت روزافزون دروغ در زندگی مردم شوروی، دوست نداشت.<sup>۷۴</sup> پس از آن ماجرای نمایشنامه یولگانف، موسوم به قرآن، پیش آمد. گورکی درباره این نمایشنامه نوشت:

۷۳. به نقل از: O partitii i sovietской pečati. Sbornik dokumentov [مطبوعات حزب و شوراهای گزیده‌ای از اسناد]، (مسکو، ۱۹۵۴)، ص ۳۴۶ و ۳۴۷.

۷۴. زند. به: زنامیا، ۱۹۶۳، شماره ۱، ص ۲۱۱.



يك كمدي بسيار خوب، با محتوای طنز آمیز عمیق است. من كاملاً يقين دارم كه فراز، رفتی در تئاتر هنر مسكو به روی صحنه بيايد با موفقیت بزرگی روبرو خواهد شد، موفقیتی خارق العاده.

xalvat.com

اما استالین نظر مخالف داد، و در نامه‌ای به و. پیل - پلوتس - کفسکی مدهی شد كه بولگاکف شایسته موفقیتی كه نمایشنامه‌اش، ایام توویمینها، بدست آورد نبود. در نتیجه فراز و غالب نمایشنامه‌های دیگر بولگاکف از آمدن به روی صحنه منع شدند. ۷۵. همچنین با مداخله شخص استالین بود كه اپرای کاترینا اسمایلسوا (لیدی مکبث منساک) اثر شریستاگویچ، پس از آنكه مدت دو سال با موفقیت به روی صحنه بود، از برنامه‌ها حذف شد. استالین به این یا آن دلیل موسیقی این اپرا را دوست نداشته. او همچنین نمایش آثار بسیاری از کلاسیکها را ممنوع کرد. درست پیش از آنكه تئاتر هنر مسكو برای نمایش به پاریس برود، نمایش یوریس گلوبوف اثر پوشکین ممنوع شد. م. آراکف مدیر تئاتر، پس از برکناریش در ژوئیه ۱۹۳۷ نامه‌ای به شکل انتقاد از خود، به استالین نوشت. در این نامه او نکات «مشكوك» تراژدی پوشکین را كه «از بالا» برایش روشن شده بود، برشمرد؛ در این نمایشنامه، لهستان اشرافی در مقابل روسیه فقیر قرار دارد. پوشکین، شخصیت دیمتری را آنچنانكه واقعا بود، یعنی به عنوان يك عامل مداخله خارجی، نشان داده است. ۲۶.

در مآلهای گیش شخصیت بود كه ساتسورچیان قدرتی عظیم یافتند و حق اخذ تصمیم نهائی را در تمامی مؤسسات انتشاراتی بدست آوردند. اما در آغاز سالهای بیست، لوناچارسکی نظام دیگری را عنوان کرده بود:

ما به يك ادبیات شكوفا و پر تنوع نیاز داریم. بدیهی است كه ساتسور باید بگذارد آثاری كه آشکارا ضد انقلابیند، انتشار یابند. اما بجز این مورد، هر آثاری كه حاصل ذوق و استعداد باشد، باید در دسترس مردم قرار گیرد. فقط وقتی ادبیات بزرگی از این نوع داشته باشیم، به يك بلندگوی واقعی دست یافته‌ایم كه تمام قشرها و گروههای کشور پهناورمان خواهند توانست از طریق آن، منظور خود را بیان کنند؛ فقط از آن لحظه است كه ما چه از راه ارزیابیهای ذهنی نویسنده‌گان به

۷۵. ر.ك. به: M. Boulgakov, *Izbrannaja prosa* [نثرهای منتخب]، (مسكو، ۱۹۶۶)، ص ۲۹ و ۳۰. ترجمه فرانسوی این آثار توسط انتشارات R. Laffont در فرانسه منتشر شده است.  
۷۶. به نقل از اسنادی كه در اختیار ل. م. زاك، تاریخ نگار شوروی، قرار دارند.



عنوان سخنگویان این گروهها، و چه از راه مشاهدات عینی واقعیت که بر اثر تنوع نظرات ممکن خواهد شد، مصالح کافی در اختیار خود خواهیم داشت.<sup>۷۷</sup>

هیچ یک از مانسورچیان دوران استالینی، از نظریه معقول لونا چارسکی پیروی نکرده. دلیلش آن بود که بسیاری از ناشران، نویسندگان و اعضای دستگاههای هنری، موقعیت خود را مدیون احتیاط خارج از اندازه، و اجازه دادن به بسیاری از قیلمها، نمایشنامهها و کتابها بودند.

در فصل هنری ۱۹۳۷ - ۱۹۳۶، از نوزده نمایشنامه تازه، ده نمایشنامه از برنامهها حذف شد؛ از جمله: باله روم نورانی با موسیقی شوستاکوویچ، نمایشنامه دوره دو هورن، اثر م. اسولف، اپراکمیك شوالیهها که گفتار آن را دیاتنی بدنیئی نوشته بود، کمده مرگ تارلگین، اثر سوخو - کوییلین، و نمایشنامه درود پر اسپانیا، اثر آفینوگتف. طی همین سال بیش از ده تئاتر در مسکو و همین تعداد در لنینگراد تعطیل شدند. طبق محاسبه زاک، در سال ۱۹۳۷، پنجاه و شش نمایشنامه، از جمله آثار و. کیرشون، ب. یاستسکی، ای. میکینکوف و نویسندگان زندانی دیگر، از برنامهها خارج و ممنوع شدند.

در قلمرو سینما هم همین خودسری حاکم بود. در سال ۱۹۳۵، سی و چهار فیلم، و در ۱۹۳۶، ۴۵ فیلم، در حین فیلمبرداری توقیف شد؛ در سال ۱۹۳۷، با آنکه تعداد فیلمسازی که اجازه فیلمبرداری داشتند به طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته بود، باز ۱۴ فیلم، در وسط کار، توقیف شد. طی همین دوره بیش از بیست فیلم پس از بیرون آمدن، از جریان خارج شد. بدین ترتیب جای تمجب نیست که در سالهای بعد از جنگ، با وجود استودیوهای متعدد، تعداد فیلمهای ساخته شده هیچگاه از ۱۰ تجاوز نکرد.

این دوره در عین حال دوره‌ای بود که در آن، استالین ساختن فیلمهای زندگینامه‌ای را، نه در مورد مردان انقلابی، بلکه در مورد تزارها، شاهزادگان و رهبران نظامی روسیه، تشویق می‌کرد. او درباره ایوان سفوف، پتر کبیر، الکساندر نیوسکی، سوورف، کوتوزف، و دریاسالار اوچاکف، فیلمهایی سفارش داد. او خود بر فیلمنامه‌ها

۷۷. دک. به: Literaturnoe nasledstvo [میراث ادبی]، شماره ۷۶ (مسکو، ۱۹۶۵)، ص ۳۱.



نظارت داشت و کارگردانان را انتخاب می‌کرد. م. ای. رم، کارگردان شمیر، نتیجه این کار را خیلی خوب توصیف کرده است: «یک فیلم قالبی مثل دریا سالار اوچاکوف، دست‌پخت خودش، در این فیلم خلق، توده بی‌شکلی نشان داده بود که توسط قهرمان بی‌عیب و نقص، شکل می‌گرفت - خود قهرمان نیز، در ضمن، از آنجا که هیچ نوع تضاد درونی در او وجود نداشت و بنابراین هیچ نوع رشدی در شخصیت او دیده نمی‌شد، برجستگی شخصی چندانی نداشت»<sup>۲۸</sup>.

دووژنکو، فیلمساز بزرگ، هنگامی که در سالهای بعد از جنگی فیلمنامه اوگر این در آتش را نوشت، یا تمسخرها و تهدیدهای گوناگونی روبرو شد. استالین اجازه نداد این فیلمنامه منتشر شود یا روی پرده برود. او با بریا، دووژنکو را از هر طرف تحت فشار قرار دادند، او را ناسیونالیست خواندند، و با این امر که عقب‌نشینی ارتش سوخ در فیلم نشان داده شود، مخالفت کردند و او را از مجازات ترساندند<sup>۲۹</sup>. اما دووژنکو تسلیم نشد، او همانطور که در خاطراتش نوشته است، می‌دانست که حق دارد:

xalvat.com

رفیق استالین، حتی اگر شما خدا بودید، باز زیر بار آن نمی‌رفتم که مرا ناسیونالیست بخوانید یا بفرموده و به لجن آغشته‌ام بنامید. چون در من کوچکترین اثری از لغت، از تحقیر و سوءنیت نسبت به هیچ خلقی و نسبت به سرنویست، خوشبختی، موفقیت و رفاه و آسودگی آنها وجود ندارد! آیا من به خاطر عشقی که به خلق خود دارم ناسیونالیستم؟ آیا اگر انسان نتواند خودپسندی و حماقت بوروکراتها را تحمل کند، اگر به‌عنوان هنرمند قادر نباشد هنگامی که مردم رنج می‌برند، از ریختن اشک خودداری کند، ناسیونالیست است؟ چرا زندگی مرا سراسر شکنجه کرده‌اید؟ چرا شادی را از من گرفتید؟ چرا نامم را لجن‌مال می‌کنید؟ یا اینهمه، من شما را می‌بخشم، چون به خلق تعلق دارم. یا اینهمه بزرگتر از شما هستم.

اما از آنجا که خیلی کوچکم، تنگ‌نظریم و سوءنیت‌های شما را می‌بخشم، چون شما موجودات کاملی نیستید، هرچند که خلق خطاب به شما، التماس و درخواست می‌کند، خدا وجود دارد. اما نامش «اتفاق» است<sup>۳۰</sup>.

۲۸. ر.ک. به: پرودا، ۱۷ آوریل ۱۹۶۲.

۲۹. ر.ک. به: Aleksandr Dovzhenko نوشته: S. Platchynda (کی‌یف، ۱۹۶۴)، ص ۲۳۸.

۳۰. به نقل از: *Tchisto zoloto pravdy* [عنا، طلای حقیقت خالص است] نوشته: Iou. Barabach (مسکو، ۱۹۶۶)، ص ۱۲۴ و ۱۲۵.



## نتایج استالیسیسم در زمینه هنرها و علوم ۲۲۳

ای. روزانک نشان داده است که در فرهنگ توده‌ای که ساخته دوران کیش شخصیت بود، دوگانگی دیگری نیز وجود داشت:

این فرهنگ غالباً از شکوفائی عناصر خلاق در آگاهی توده‌ها جلوگیری می‌کرده عکس‌العملهای سالم انتقادی را که بی‌آن سوسیالیسم امکان‌پذیر شد ندارد، فلج می‌کرد. این فرهنگ - هرچند ممکن است متضاد بنظر آید - فرهنگی نخبه‌گرا بود و هدفی جز این نداشت که رهبران و منتقدان آفتاب به روح پوروکراسی را در عقیده و نظرشان درباره مردم پایرجاگر کند؛ همان روح پوروکراسی که از مسائل زندگی واقعی پدید آمده است، اما فرمولها و نسخه‌های حاضر و آماده‌ای در هر مورد ندارد.<sup>۸۱</sup>

در دوران کیش شخصیت، نقد ادبی و هنری در سطح بسیار نازلی راکد ماند. اصول رئالیسم سوسیالیستی به مجموعه‌ای از دستور-العملها و دگمهای خشک و منجمد تبدیل شد. «رئالیسم سوسیالیستی ایجاب می‌کند که... پیش‌درآمد معمول و عادی هر سخنرانی درباره این یا آن نکته از تئوری زیبایی‌شناسی شد. تئوری درباره اینکه تنها یک تضاد وجود دارد و آن هم تضاد بین خوب و خوبتر است، تئوری قهرمان آرمانی، نه براساس زندگی واقعی بلکه مبتنی بر معیارهای تخیلی، همه تظاهراتی از همان پدیده بودند؛ گرایش به مطلق‌کردن هر چیز که به استالین مربوط می‌شد و بالا بردن افکار او به مرتبه حقایق ابدی»<sup>۸۲</sup>.

برخورد با هنر، از دیدگاه نوعی جامعه‌شناسی ساده شده به حد افراط، که طی ده سال اول ادبیات شوروی رشد کرد، در دوران کیش شخصیت دامنه بیشتری بخود گرفت. بدین ترتیب آثار بسیاری از نویسندگان با استعداد مثل سرژ اسنین و گروههای ادبی سالهای بیست نظیر «راپ»، «فورژ»، «لف»، برادران سراپپون و گروه «پره‌وال»<sup>۸۲</sup>،

[xalvat.com](http://xalvat.com)

۸۱. ر.ک. به: I. Zouzanek, «Koultura i massy», Problemy mira i sotsializma [فرهنگ و توده‌ها، در: مسائل صلح و سوسیالیسم] ۱۹۶۵، شماره ۲، ص ۴۴.

۸۲. ر.ک. به: آ. سجنکو در نووی‌هیر، ۱۹۵۶، شماره ۱۲، ص ۲۳۳. امروزه در حالی که نتایج رخیم کیش شخصیت هنوز از قلمرو ادبیات و نقد ادبی زنده نشده است، باید به تذکر به‌جای او توجه کرد.

۸۳. برای شناختن این گروهها، ر.ک. به: [دائرة‌المعارف کوچک ادبی] یا در زبان انگلیسی ر.ک. به:

E. I. Brown, Russian literature Since the Revolution (New York, 1963)





بی هیچ ملاحظه‌ای لجن‌مال شدند. حملات شدید، بی‌وقفه ادامه یافت. به «میر هولدیسم»، به «فرمالیسم» در موسیقی شوستاکوویچ، به امین، به آ. و. فونووزین حملات شدید و کثیفی شد و در مقاله‌ای، نقاشان یکی از کتابهای کودکان را «کشیف‌کنندگان کاغذ» لقب دادند. این، انتقاد نبوده، لجن‌پراکنی بود، در این مقالات حتی اگر نکته‌درستی هم وجود داشت، به موهن‌ترین صورت بیان شده بود. به در لیدف و کوویشه‌ویچ، نقاشان نامدار، القابی چون «کشیف‌کنندگان کاغذ»، «لک‌اندازان» و «آماتور» داده شد.

xalvat.com

این نوع حملات شفاهی، پس از جنگ بنحوی خاص شدت یافت. پیش از این ما از سخنرانی ژدانف درباره مجله‌های ژوزدا و لنینگراد، که در آن حملات گوناگونی به نویسندگان شده بود، یاد کرده‌ام. آثار برخی از رمان‌نویسان نیز همین سرنوشت را پیدا کرد. حمله‌ای که در سال ۱۹۴۸ به گروه کوچکی از منتقدان تئاتر یرده شد، بزودی به یک پوگروم وسیع علیه «جهان وطنها» مبدل گردید که نتایج وخیمی بدنبال آورد. کنستانتین سیمونف که در این حمله شرکت داشت، در سال ۱۹۵۶ توصیفی بسیار روشن‌کننده از آن عرضه کرد: نمایشنامه‌نویسان که برای «تقویت جنبه‌های مثبت» در آثار خود تحت فشار شدیدی قرار داشتند، نمایشنامه‌های «زیبا و قشنگی» در توصیف جهانی خالی از هر نوع تضاد و برخورد نوشتند، جهانی که در آن مسائل و مشکلات زندگی وجود نداشت، یا اگر داشت با سهولت مضمحکی حل می‌شد. عده‌ای از منتقدان، البته بسیار خجولانه، کوشیدند بگویند که پدیدگی واقع‌گرایانه‌تر از این نیاز داریم. سیمونف با شرم‌زدگی فراوان، بیاد می‌آورد که در آن وقت، شورای مدیریت اتحادیه نویسندگان جلسه‌ای تشکیل داد و طی آن این منتقدان را متهم ساخت که تئاتر شوروی را «از دیدگاه خارجی» مورد حمله قرار داده‌اند. تشبیه‌گیریهایی افراطی عوام‌فریبانه، روش رایجی بود که در آن زمان برای اثبات این اتهامات بکار می‌رفت. اگر منتقدی شخصیت پوشالی یک رهبر حزب را در نمایشنامه‌ای به مسخره می‌گرفت، او را متهم می‌کردند که به‌طور ضمنی حزب را مسخره کرده است. اگر می‌نوشت که در یک نمایشنامه، سخنرانیهایی میهن‌پرستانه به گنده‌گویی شباهت دارد، به تیشه‌زدن بر ریشه میهن‌پرستی متهم می‌شد. کسی بعد، پرونده مقاله‌ای با عنوان «یک گروه ضد میهنی از منتقدان تئاتر» انتشار داد و طی آن این عوام-



فریبی را به آنجا کشاند که منتقدان مورد نظر را به ارتکاب جنایت متهم کرد. از آنجا که در میان مردم شایع بود که نویسنده این مقاله شخص استالین است، می‌توان تأثیر آن را بر محافل ادبی در نظر مجسم کرد<sup>۸۵</sup>. حیرت‌انگیزتر از همه همشکلی و یکنواختی ادبیاتی است که تحت چنین فشارهایی قرار می‌گیرد. بهترین آثاری که در سالهای سی منتشر شدند، اغلب به داستانهای مربوط به جنگ داخلی، و به طور کلی به دهه سال اول رژیم شوروی اختصاص داشتند. در سالهای چهل، بزرگترین آثار ادبی، از جنگ بزرگ میهنی سخن می‌گفتند. موضوعهای دیگر، صاف و ساده وجود نداشتند. مفسده‌جویی و تصفیه‌ها، بوروکراسی و انحطاط دستگاه، موضوعهایی بود که دست‌زدن به آنها امکان نداشت. بزرگ کردن و زیان‌آیاندن واقعیت، صفت مشخصه بسیاری از نویسندگان شد، بطوری که دیگر امکان تعیین آرزو از واقعیت وجود نداشت. این عیب در توصیفهایی که از مزارع اشتراکی می‌شد به نحو خاصی نمایان بود. همانطور که آ. تواردفسکی بدرستی یادآوری کرده است:

در این زمانها، جز بزرگ کردن ساده گریافته زندگی گلخوزها چیزی وجود نداشت - و این حداقل چیزی است که می‌توان در مورد آنها گفت. نویسندگان چارچوبهای موضوعی ساده و امتحان شده‌ای می‌ساختند که واقعیت، فارغ از پیچیدگیها، تضادها و مسائل حقیقی حل نشده‌اش، در آنها قالب‌گیری می‌شد<sup>۸۶</sup>.

xalvat.com

یکی از محصولات نمونه این سرهنگت، شهبوار ستاره طلائی، رمان س. پ. بابایفسکی است که جایزه درجه اول استالین را گرفت. نمونه کامل این نوع بزرگ کردن زندگی روستایی از طریق مینما، فیلم نژادمهای کویان است. سبک دیگری که در اواخر دوران استالینی مورد توجه قرار داشت، مدیحه سرایی به افتخار شخص استالین بود. در حوالی شصتمین و هفتادمین سالروز تولد او (در ۱۹۳۹ و ۱۹۴۹) مطبوعات لیریز از اشعار توده‌ای کاذب درباره پدر خلقها و لاطائلات دیگر می‌شدند. نقاشی و مجسمه‌سازی، به حد هنر تصویرپردازی پرزرق و برق، میانه‌آمیز و پخ کرده‌ای سقوط کرده بود. معماری به ساختن نماهای درخشان و آنچه تزئینات کاملاً بیسوده و زائد کمر بسته بود.

بسیاری از نویسندگان و نقاشان به موضوعهای تاریخی یا مضامین بین‌المللی پناه می‌بردند، بی آنکه، در غالب موارد، کوچکترین آشنایی با

۸۵. ر.ک. به: نوویسیر، ۱۹۵۶، شماره ۱۲، ص ۲۴۹ تا ۲۵۱.

۸۶. همان مأخذ، ۱۹۶۵، شماره ۱، ص ۶.



این مسائل داشته باشند. سیمونف یادآور می‌شود که دشمن حقیقی هنر، عدم امکان بیان تمام حقیقت درباره زندگی آن عصر شوروی بود.

بسیاری از ما، یا سهولتی خارج از انتظار، به این امر تن در دادند که با قلم غفور و اغماص، زندگی بعد از جنگ را تصویر کنند... و در دام ارتقای «نخستین» ادبیات بر فراز زندگی بیفتند، ارتقائی که می‌بایست با مصالح و منافع معاختمان سوسیالیسم در ارتباط باشد. ما با زیر پا گذاشتن اصول به‌خزیدن در سطح زندگی تن در دادیم؛ دروغ نمی‌نوشتیم اما از گفتن حقایق نیز که زیاده تلخ بود، پرهیز می‌کردیم. در غالب موارد، این امر از عدم صمیمیت سرچشمه نمی‌گرفت، چون اغلب ما صمیمانه فکر می‌کردیم که مثلاً وقتی وضع خراب است، نباید حقیقت تلخ را نوشت؛ به‌خود می‌گفتیم، وقتی این حقیقت به گذشته تعلق یافت، فرصت نوشتن آن را خواهیم یافت.<sup>۸۶</sup>

xalvat.com

این توضیحات فقط تاحدی حقیقت دارند. در واقع امر، ادبیات و هنر شوروی، همچون تاریخ، به ارائه حقایق نیمه‌کاره اکتفا نمی‌کرد و در مقابل جعل و تحریفهای آشکار فقط عقب‌نمی‌نشست. کافی است که تراژدی یوگسلاوی، اثر آ. مائتسف را بخاطر بیاوریم، که رهبران حزب کمونیست یوگسلاوی را عده‌ای جاسوس و خائن قلمداد کرده است. در زمینهٔ رمان تاریخی باید از آثار سه‌گانه و. کوستیلوف، تحت عنوان ایوان مخوف نام برد که قهرمان آن نه تنها به‌عنوان سلطانی عادل و آگاه، بلکه در عین حال چون سردی سرشار از مهر و عطوفت نسبت به تودهٔ حقیر، معرفی شده است. نویسندگان اعداسپائی را که به‌دستور ایوان صورت گرفت، توجیه می‌کند و حتی با او اظهار همدردی می‌کند و دربارهٔ این یا آن اعدام می‌گوید: «برای سلطان - پدر، خیلی دردناک بود.» و اما مالیوتا اسکوراتف، در لحیم‌خون‌آشام، چون سردی «متین و مؤثر، یک صاحب‌منصب بی‌غرض، یک هوادار آتشین اشراف کوچک و متوسط» جلوه‌گر می‌شود. نویسنده می‌گوید اسکوراتف یک «قلب انسانی، قلب روسی» داشت «در زندگی و در مرگش، نمونه‌ای از عشق به‌میهن بود.» همین جعل شرم‌آور تاریخ در رمان ایوان سوم، او را با تمام مسائل روسیه، اثر و. یازویشسکی، و نیز در بسیاری از کتابها، نمایشنامه‌ها و فیلمنامه‌های تاریخی دیگر دیده می‌شود.

تحریرات عمدی، بویژه در آثاری فراوان است که به‌موضوعی از انقلاب پرداخته‌اند، مثل رمان نان، اثر آلکسی تولستوی، یا فیلمهایی



نتایج استالیسیسم در زمینه هنرها و علوم ۷۲۷

نظیر، آرزو، سال فراموش‌شدنی ۱۹۱۹، شهروند یزرگی، لنین در اکتبر، و لنین در ۱۹۱۸، رم به‌عنوان کارگردان واشچوکین به‌عنوان بازیگر، چهره‌ای بسیار قابل توجه از لنین ساخته‌اند، ولی استالین را مشاور و دوست همیشگی او قلمداد کرده‌اند. حال آنکه پوشارین، زینوویف و سایر رفقای لنین، از همان سال ۱۹۱۸ به‌عنوان عوامل دستگاه‌های مخفی معرفی شده‌اند که آرزو دارند به‌همدستی سوسیالیستهای انقلابی چپ، لنین را بقتل برسانند.

و. آژایف در کتابش *شیر مسکوه*، بعد بر این واقعیت سرپوش می‌گذارد که تقریباً تمامی کارگرانی که در ساختن خط لوله ساخالین شرکت داشتند، از تبعیدیان بودند، و مدیران آن، رؤسای اردوگاه‌های کار اجباری درخاور دور، (شخصیت باتمانف، از چهره‌ها و.آ. پارایانف، رئیس سابق اردوگاه ورکوتا الهام گرفته شده است.) به‌همین ترتیب در کتابهایی که دربارهٔ بنای کمسومولسک در کنار رود آمور نوشته شده، از هزاران زندانی که غالباً سخت‌ترین کارها را در آنجا انجام می‌دادند، هیچ صحبتی نیست.

کیفیت هنری همهٔ این آثار بسیار ضعیف بود. آثار کسالت‌آور و بی‌خاصیت فراوانی در تمام زمینه‌های ادبیات و هنر ظاهر شدند. در سال ۱۹۴۰ گروهی از کارگردانان نامدار نامه‌ای دربارهٔ مشکلات وضعشان به‌استالین نوشتند. آنان در این نامه از خصالت بیش از پیش قالبی، و عدم‌گیرائی فیلمها یاد کردند. این نامه که امضای ل. تروبرگس، م.ای. رم، آ. کاپلر، م. واسیلیف، ف. ارملر، و گ.آ. الکساندرف را در پای خود داشت، بی‌جواب ماند.

هنرهای دموکراسیهای خلقی نیز با همین بلاها روبرو بودند. حمله‌های کثیفی که در جمهوری دموکراتیک آلمان به‌پرشت شد، و مقاله گویای پتر کارواس، هنوز در یادهاست. او در این مقاله نشان داد وقتی هنرمند را مجبور کنند رؤیاهای میامتمداران را به‌عنوان واقعیت قالب بزنند، نتیجه‌ای جز این نخواهد داشت که مردم توجهی به آن نمی‌کنند و سهل و ساده از آن روی می‌تابند. اما او تنها از تصور واشتباہ سخن می‌گفت، حال آنکه نباید فراموش کرد که دروغ آگاهانه بیش از پیش رواج می‌یافت. انحطاط اخلاقی بخشی از این تلخیست سیای هنری را سراپا آورده کرده بود.

افزایش انزوائی فرهنگی نیز یکی از مشخصات دورهٔ بعد از



جنگ بود. مردم شوروی کمتر از پیش در جریان رشد فرهنگی کشور- های غیر سوسیالیستی قرار داشتند. به پیمانۀ مبارزه با «جهان وطنی» و «داد و اطوار خارجی»، نویسندگان شوروی روابط خود را با ایتالیایی‌متحمسپای پیشرو غرب، بیش از پیش از دست دادند. چنین بود که در سال ۱۹۴۹، روزنامه‌های شوروی همینگوی را «متظاهری که هر نوع وجدان را از دست داده است» و لیون فوخت و انگر، نویسنده ضدفاشیست را «دوره‌گرد ادبی» خواندند، و سینکلر لوئیس به داشتن یک «روح کثیف و حقیره متهم شد. بالاخره، باید از، حلف دموکراسی در سازمانهای فرهنگی یاد کرد. دیگر کنگره‌ای از نویسندگان در مقیاس اتحاد جماهیر تشکیل نشد. هرگز انتخاباتی برای تجدید رهبری اتحادیه نویسندگان انجام نگرفت. و پنحوی بیش از پیش آشکار، راه برای تسلط انحصار- طلبی و تشکیل گروه‌ها و دار و دسته‌های فاقد اصولی باز شد که برای وضع قاعده و قانون در ادبیات، در نقاشی، در معماری، در سینما و در تئاتر قدرت کامل داشتند.